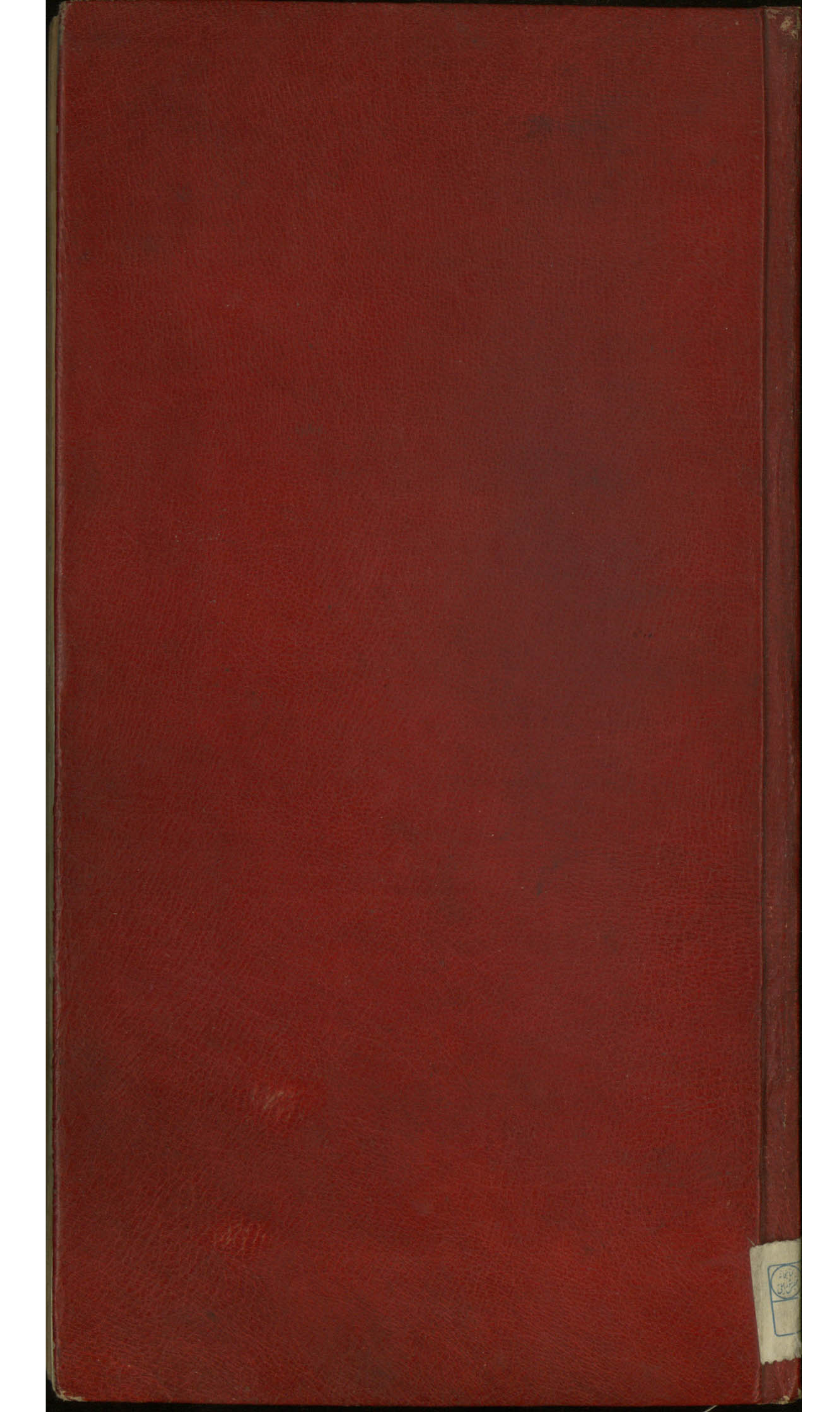




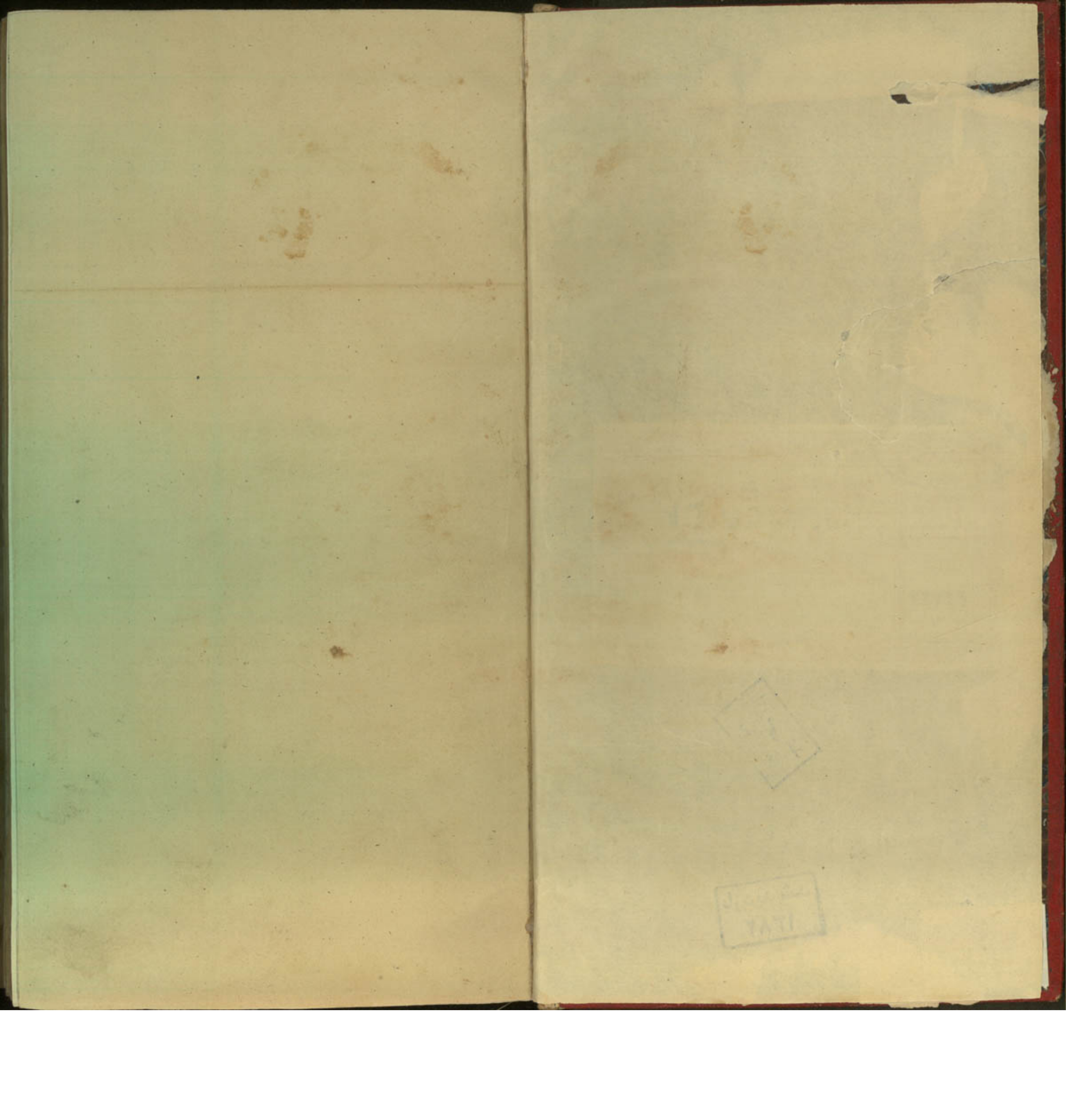
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب عالم آرا (جلد ثانی)
مؤلف
موضوع تالیف
۷۱۸۸
شمارهٔ دفتر
۲۲۳۷٤
۹۷۸۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۷۱۸۸

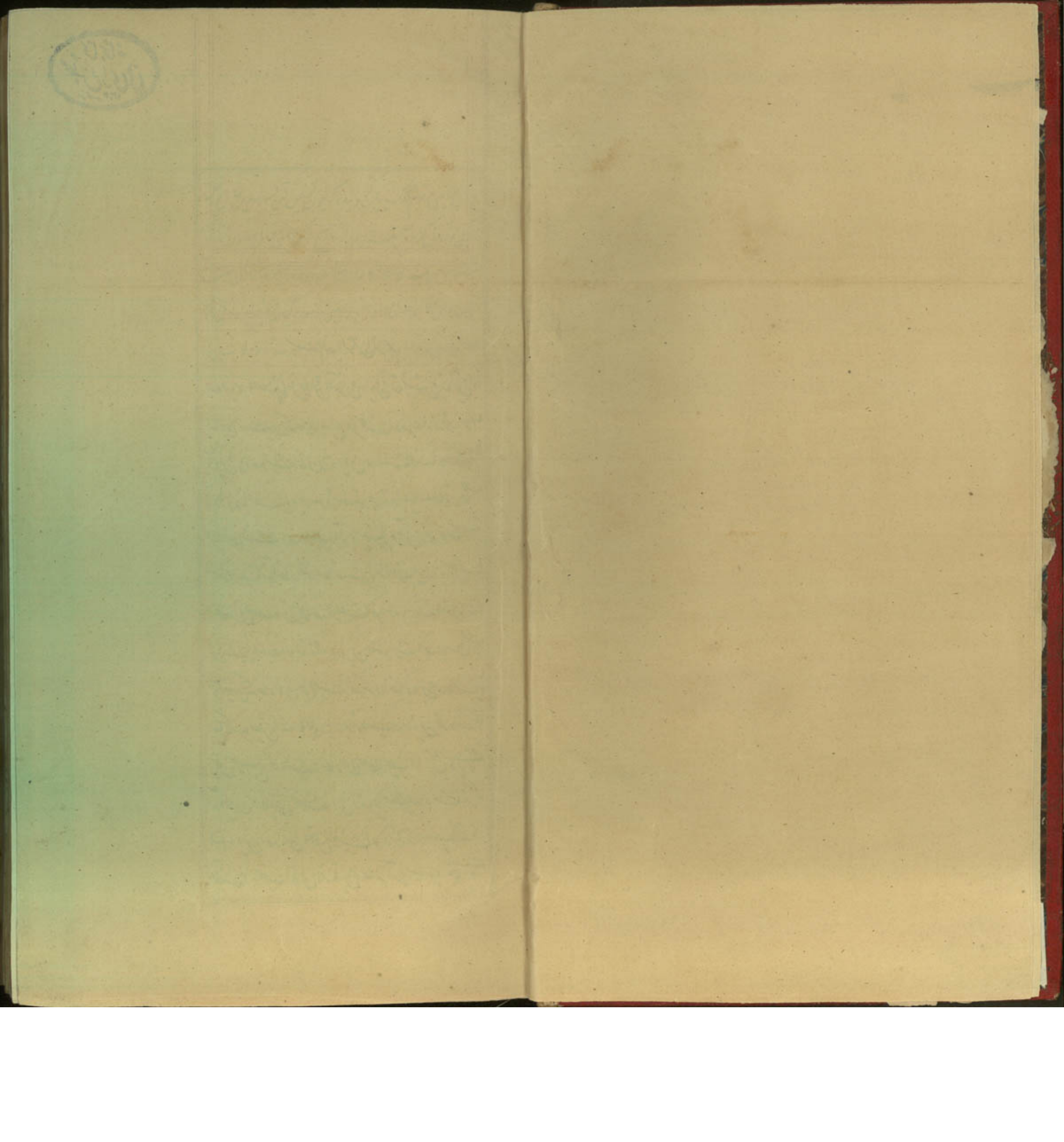


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مج
نام کتاب
عالم آر
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۲۲۳۷۴
۹۷۸۸
۷۱۸۸



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب عالم آرا (جلد ثانی)
مؤلف
موضوع تالیف
۷۱۸۸
شمارهٔ دفتر
۲۲۳۷٤
۹۷۸۸
۷۱۸۸
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۷


۲۸۲۱





1

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس خالق آسمان و زمین و ستایش و نیایش دادار جهان آفرین که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران با دین و داد و فرمان روایان عدالت نهاد انتظام داد و درود نامعدود بر سر دفتر جریدهٔ انبیا سلطان ممالک اصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و آل و عترة طاهره خصوصاً سرآغاز نسخهٔ مفاخرت و مناقب اولیا و اصفیا مصداق صدق کلام معجز نظام انا مدینة العلم و علی بابها اب الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که خازنان جواهر علوم و اخبار دین و رهنمایان مسالک یقین اند اما بعد بر رای رزین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق سخندانی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صدر صحیفهٔ اول از تاریخ عالم آرای عباسی

آرای عباسی مرقوم کلک بیان گردانیده که چون توفیق الهی قرین حال و رفیق آمانی و آمال گردد صحیفهٔ دویم را از تاریخ مذکور بیمن اقبال مصون از اختلال شهریار جوان بخت کامکار کامران خلاصهٔ دودمان صفوت نشان صفوی بنیان فرمان روای اقالیم عدل و داد ناسخ قوانین اکاسره و کیان و جمشید دولولوی عمان جهان داری گوهر یکتای خلافت و شهریاری غلام حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان گیتی ستان گردون بارگاه ظل اللهی که فروغ انوار معدلتش خورشید آسا روشنی بخش عرصهٔ جهان است در دو مقصد نگاشتهٔ کلک بدایع نگار گرداند **مقصد اول** از جلوس سعادت مانوس نهایت سی سال که بیکقرن سعادت اقران ایام فرماندهی آن دو زمان **مقصد دویم** از آغاز قرن دوم که بزمان حضرت صاحب الزمان متصل باد بذکر بدیل تذکیر حکایات غریبه و روایات عجیبهٔ روزگار چون مقصد اول بنوعی که از پیش گذشت رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در مقصد ثانی کرد امید که بیمن الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخهٔ عالم آرا چنانچه مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهال بستان سخن گذاری از جویبار فیض فضل الهی سرسبز و شاداب گشته بر حسب خواهش آرزو بثمرهٔ مراد بارور گردد و ما توفیقی الا بالله **آغاز قرن دوم سنهٔ تیلان ئیل مطابق ست و عشرین و الف هجری سال سی و یکم جلوس عباسی است**

بیت سخن را از این نیکوتر آب * چنین گوید از احوال زمانه

که در وقایع سنهٔ سابق مطابق خمس و عشرین و الف تحریر یافته که در زمستان آن سال قشلاق همایون و رونق قرار یافته بجهت اقامت اشرف منازل خوب و حمام

مرغوب ساخته وپرداخته ارکان دولت واعیان حضرت هریک وقتها و منظرها
بچوب وفی ترتیب داده زمستان را در آن مکان بهجت فزا بخوشی وخوبی
گذرانیدند وچون ایام شتا منتهی گشته بهار خجسته آثار قدم در بساط دل
گشای عالم آرای نهاد ونوروز فیروز بهزار گونه بهجت وروح افزای طراوت
بخش عالم نشاط گردید یعنی خورشید جهان آرا بعد از انقضای
نه ساعت وچهل ودو دقیقه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از
منزل حوت بیرون خرامیده پرتو سعادت برج حمل انداخت بیت
آغاز بهار دلگشا شد * ایام لطافت هوا شد
دلها بنشاط شد شتابان * چون عارض دلربای خوبان
چون روزی چند از ایام نشاط افزا نوروز گذشت وهوا دوانقی روی بگرمی
آورد از یورت قشلاق کوچ واقع شده رایات شهریار زمان بجانب ییلاقات
گرجستان در حرکت آمد واز سوانح اقبال که در ایام میمنت فرجام بظهور آمد فتح
قلعه قرلانقوح است که جمعی از گرجستان با حصن حصین آمده اظهار بغی وطغیان
مینمودند وآن قلعه عالی اساس بر فراز کوهی رفیع وزبر قلعه منیع واقعست
که از هیچ طرف سرکوبی ندارد وارتفاعش بمثابه که از درگاه قلعه تا مکانی
که محافظان اقامت آرند پانصد وشصت زینه پایه بالا میباید رفت وبی تکلف
اگر قلعه مذکور سوای آب انباری که از آب باران پر میشود چشمه آبی میداشت
کمند تسخیر هیچ الاشکوهی بکنگره مجره مثال آن قلعه سپهر مثال نمیرسید
درینوقت بمحض اقبال مصون از اختلال همایون اعلی رعب وهراس بتعیان

دردلهای گرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیمان زدند وبکرات
خان والی کارتیل را شفیع خود ساخته بیرون آمده قلعه را سپردند ومحصوران
از عواطف خسروانه از خلعت امان پوشیده بعضی که اراده ملازمت
بکرات خان داشتند بکارتیل رخصت یافته بعضی دیگر بدار الامان فرجام
جنت بنیاد رفته از حوادث زمان آسودگی یافتند وچندی از تفنگچیان موکب
شاهی بحراست قلعه مأمور گشتند در خلال این حال بمسامع جلال رسید
که گروهی از بقیة السیوف گرجیان که از بیم تیغ وسنان غازیان در جنگلها
وبیغولها خزیده بودند در ولایت قسق جمع آمده در مقام خلاف وشقاق
چون نایره غضب درباره آن بیدولتان افروختگی داشت وهنوز شعله
عقاب انطفا نپذیرفته بود فوجی از افواج قاهره را بر سر آن بخت برگشتگان
خون گرفته فرستادند ومتعاقب آنگروه زمان بیک یوزباشی غلامان را نیز
با فوجی از غلامان واسرا ایشان مأمور گردانیدند وزمره مجاهدان چون بلای
آسمانی ناگهان بسر وقت آنخون گرفتگان رسید جمعی کثیر از کفره فجره بدست
درآمدند ازیشان معتبر وبسیاری از نصارای بد اختر یعنی طعمه شمشیر و
وبعضی دیگر با کودکان وزنان بقیة السیف اسیر ودستگیر گشتند وگرفتاران را
باردوی همایون آوردند ومورد سع ماساد عقوبات گوناگون گشتند در
سیاست گاه قهر قهرمانی جان بسختی میدادند چون خاطر انور از مهمات گرجستان
کاخت فراغت یافت رایات جلال بجانب تفلیس در حرکت آمد وبکرات خان
والی کارتیل بلوازم خدمت ومیزبانی پرداخته زیاده از مامول تبعقدات

شاهانه و خلع فاخره پادشاهانه شرف امتیاز یافت و از آنجا عنان
عزیمت بجانب سمخوت معطوف گردانید چند روز در منازل ملک اتابک
نواده ملک میر بن سمخوتی که از زمره یکجهتان صادق العقیده این دودمان
مقدس است از عشرت پیرا بوده از آنجا لوای توجه بر ییلاقات کوکچه
دنگیز افراختند و روزی چند در متنزهات سواحل بحر کوکچه و آن سرزمینها
با حضرت مینومثال و چشمهای آب زلال کوثرتمثال آن دشت و جبال
روزگار بخرمی و خوش دلی گذرانیدند **لشکر فرستادن بسر ارض روم**
بسرداری قرچقای خان سپه سالار ایران و از آنجا بجانب خطه آن
در آن اوقات که ییلاقات کوکچه دیگر مخیم سرادقات اقبال بود متواتر
از جانب روم جواسیس آمده خبر رسانیدند که سلطان احمد پادشاه ملک
روم سر از مصالحه که در سال گذشته مجدداً بوساطت محمد پاشا و سردار
تمهید یافته بود پیچیده و باغوای و افساد اضداد محمد پاشا را بتقصیر متهم
ساخته از منصب وزارت اعظم معزول گردانید و چنانچه در قضایای
سال گذشته اشاره شد خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار گردانیده و مقرر گشته
که درین سال در محال اناطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده
باتفاق جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشیده و خلیل
پاشا با گروهی از قاپوقولی که عبارت از عساکر درگاه عالی است از مجمعه
استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق است بعد از تحقیق این اخبار از
تدابیر صایبه که اولین مصالح ملک داریست چنانچه سخنوران پیشین گفته اند **بیت**

بشمشیری یکی تا ده توان کشت ✤ برای لشکری البکنی پشت
رای ملک آرا اقتضای آن کرد که حدود ارض روم دوان اکه محل عبور
عسکر روم است از صامت و ناطق پرداخته نوعی نمایند که سال آینده
از نایابی ذخیره و عسرت و تنگی عبور لشکر روم از آن دیار دشوار گردد
لهذا قرچقای خان را که بیمن تربیت شاهانه و ظهور عقل و کاردانی شایسته
سرداری بود بلقب ارجمند سپه سالاری امتیاز بخشیده سردار لشکر ظفر
قرین گردانیدند و چند روز در قرح بلاغ کوکچه بسان عساکر ظفرنشان پرداخته
او را با فوجی از جنود منصور بدان خدمت مامور گردانیده روانه نمودند
و موکب همایون فال از ییلاق مذکور شکارکنان بکنار آب ارس آمده
از آنجا عبور فرموده از راه کرکر متوجه اهر شدند بعد از زیارت منور
حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره اغرق در قصبه
اهر گذاشته جریده و سپاهی بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیاء و برهان
الاصفیا صفی الملة والدین و مراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه نور الله
مراقدهم بدار الارشاد اردبیل توجه فرمودند و قرچقای خان با عساکر
نصرت نشان بخدمتی که مامور بودند کماینبغی اقدام نموده اول بجانب
روم رفته تا پای قلعه عنان باز گشتند حسن پاشا که از در زاوباشیان معتبر و
بیگلربیگی ارض روم بود از صدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خزیده قدرت
مقابله و مدافعه نیافت و گروهی از شجعان رومیه که اظهار تجلد نموده بیرون
آمده بودند تاب صدمة الجیش دلیران سپاه قزلباش نیاورده بعد از محاربه

ستیزه آویز منهزم گشته بشهر درآمدند و غازیان جلادت شعار تا پای حصار
رانده جمعی از رومیه قتیل و جمعی دستگیر شدند و قرچقای خان چند روز خیام
اقامت در آن ولایت نصب نموده فوج فوج از افواج قاهره را باطراف و
جوانب بتاخت فرستاد و جنود قزلباش تمامت آن ولایت را بنهب
و غارت از حیز انتفاع و زراعت انداخته دقیقه از دقایق ویرانی فروگذاشت
ننمودند و از آنجا مقتضی المرام روی توجه بجانب ولایت وان آوردند و چون
محمد پاشا تکلو که بیکلربیکی وان و بین الجمهور به تکلو پاشا مشهور بود و بکثرت
لشکر و افزونی جاه و حشمت و دلیری و حشمت از سایر پاشایان
امتیاز داشت و در سال گذشته در سلماس با پیرپوداق خان و امرای محاربه
نموده غالب آمده بود از باده نخوت و غرور سرمست گشته دعویهای
بلند میکرد و بعضی از ارباب رای و تدبیر حزم دوراندیشی منظور داشته صلاح
نمیدیدند که برسر وان روند زیرا که جنود قزلباش سفر ارض روم کشیده اند و اسبهای
ایشان از بسیاری تردد و تک و دو از کار مانده و تکلو پاشا و سنجق بیکیان
وان با اسبان آسوده و لشکر بسیار جمعیت نموده منتهز فرصت و مستعد
کارزار اند مبادا چشم زخمی رسد بعد از مشاوره و کنکاش از امرای عظام و
ریش سفیدان لشکر هر کس را در خور عقل و دریافت آنچه بخاطر میرسید القا
مینمودند آخر الامر قرار یافت که چون پاشای مذکور و میران عشایر اکراد که در
وان جمعیت نموده اند از تقریر واردین مکرر استماع شد له زیاده هزار نیستند
بلکه کمتر اند درین صورت پهلو از محاربه آنگروه خالی کردن و این مسامحه نمودن لایق

دولت قاهره و نام و ناموس قزلباش نیست از عساکر منصوره هر کس اسب او زبون
داشته باشد بجانب تبریز رخصت دهیم و فوجی از دلیران عرصه هیجا از سوار
و پیاده و تفنگچی انتخاب نموده باوثق الطاف الهی و جنود اقبال شاهنشاهی
روی توجه بصوب دشمن آوریم و امیدواریم که ظفر و نصرت قرین حال ابنای
دولت روزافزون گشته بفتح و فیروزی اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه
این رای را پسندیده داشتند ندای کوچ بجانب وان در دادند و چون یک دو
مرحله قطع شد قضیه بس عجیب و لطیفه بس غریب از پرده غیب رخ نمود و از
لطایف غیبی تکلو پاشا بمدلول این مصرع که ع نی دست تو یابد نه تیغ تو والا دگی
مکافات غرور و پندار و دعویهای بلند بی ادبانه یافته بدست اکراد حکاری
بقتل آمد ذکر کشته شدن محمد پاشای مشهور به تکلو پادشاهی و یحیی بیک ولد
زکریا خان پلنغ بیک دیگر باراده و تقدیر ملک داور و کیفیت این واقعه
غریبه که از ثقات مسموع گشته چنان است که تکلو پاشا بنوعی که تحریر پیوست
در میانه رومیه بتهور و مردانگی و دلیری و دلاوری اشتهار یافته و از ازاء
خدمات و جان سپاریها که در آغوز خانواده عثمانی از و صادر گشته بود
بمرتبه بلند ایالت و پاشائی ترقی کرده درین هنگام بیکلربیکی ولایت وان بود و
چون حقیقت رفتن قرچقای خان سپهسالار با معظم سپاه قزلباش
بطرف ارض روم نزد او تحقیق پیوست از وفور بلندپروازی بخیال
محال دست برد و امرای اکراد و میران قبایل و عشایر و ارتفاع خود را جمع آورده
باده و دوازده هزار کس از وان بیرون آمد و در نواحی تبریز آشوب انداخته

بنهب و غارت آنحدود پردازد و چون بقراورده خوی حوالی جالندران رسید
مشخص گردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظفر و منصور عود
نموده عزیمت جانب دیار ان دارند اراده خاطرش آن بود که بقیه سپاه آنحدود
و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا غایت جمع نشده باشند جمع
آورده بحرب و قتال و مدافعه جنود اقبال پردازد و امرا اکراد که در آنجا
با او بودند صلاح در محاربه ندیده بایکدیگر قرار دادند که هر یک بجا و مقام
خود رفته بحفظ حال اهل و عشیرت و استحکام امکنه و حفظ حال قلاع خود
پردازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار رسند آتش بلا بالا گرفته و ولوله
و آشوب در میان قبایل و عشایر افتاده تفرقه و پراکندگی روی خواهد
داد اولی آنست که پاشا نیز بجانب خطه وان بازگشته نگهداشتی شهر و قلعه
نماید که اکثر عساکر بجهت صیانت عیال و حفظ ناموس و مال از سر او
پراکنده گشته استعداد محاربه نخواهد داشت ضیاء الدین خان ولد
شرفخان بتلیس عزیمت عنان از مرافقت پاشا کشیده بی اجازه و رخصت
بجانب بتلیس رفت و یحیی بیک ولد زکریا خان نیز که میر عشیره حکاری
و سرداران طایفه بود اراده رفتن کرد چون این مقدمه مسموع پاشا گردید
مانع رفتن گشته چاوشی بطلب او فرستاد او تمهید معذرت پرداخته
تساهل مینمود چاوش بی اندامی کرده بدشنام رسانید و بشمشیر تهدید
کرده جاهلی از ملازمان یحیی بیک تاب بی اندامی چاوش نیاورده شمشیر
بجانب او انداخت چون دست قضا دراز و تیغ حادثه تیز بود زخم کارگر آمده

چاوش بقتل رسید تکلو پاشا از واقعه خبر یافته شعله غضبش زبانه کشیده جمعی را
فرستاد که جبراً و قهراً او را بیارند فرستادگان وقتی رسیدند که اردوی
لشکر حکاری کوچ کرده خود نیز با خواص و اعیان روانه بود از فتنه اندیشیده مخالفت
صریح نتوانست کرد در مرافقت آن جماعت باردوی پاشا آمد در حین ملاقات
پاشا با او خشونت آغاز نهاده دست بقائمه شمشیر برده بجانب او دوید یک دو
نفر از ملازمان معتمد یحیی بیک که رفیق او بودند بتصور آنکه پاشا قصد کشتن
او دارد بی تامل دلیری کرده پیش دویده زخمی بپاشا زدند خدمتکاران پاشا نیز شمشیر
کشیده زخمی به یحیی بیک زدند از تقدیرات الهی و اقبال شاهی هر دو بآن زخمها
از هم گذشته راه عدم پیمودند و از طرفین چند کس دیگر کشته گشتند چون سردار
هر دو گروه از میان رفته بود و آوازه ورود لشکر قزلباش لحظه فلحظه میرسید
ولوله و آشوب در میان سپاه افتاده هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از
یکدیگر نکرده هر کس بحفظ حال خود پرداخت رومیه بجانب وان بازگشته طبقات
اکراد هر یک بمکان خود رفتند و نیروی اقبال آن جمعیت روی بپراکندگی
آورده دو دشمن قوی به آسانی دفع شد این یحیی بیک پسر زکریا خان است
که پدر بر پدر میر عشیرت حکاری و متصرف الکاء موروثی بود و دعوی
اولادی عباس بن علی علیه السلام نموده خود را باعتقاد فرق شیعه سیدی
میشمارند چون مخالفین شیعه غیر بنی فاطمه را سید نمیشمارند رومیه ایشان را
در دعوی سیادت مسلم نداشته در احکامی که باسم او و پدرش صدور یافته
لفظ سیادت مرقوم نساخته اند چون زکریا بیک پدر یحیی بیک اظهار عقیدت و

اخلاص کامیاب بنواب شاهی ظل اللهی نموده همیشه عرایض اخلاص فرستاده
خود را از زمرهٔ یکجهتان درگاه می شمرد و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت
و سمت عباس پیکری شفقت خاص باو بود و بلقب ارجمند خانی سرافراز
فرموده بودند یحیی بیک بدولتخواهی رومیه و باوضاع بد انگاه نموده
بحمایت پاشایان بی راهی اختیار کرده ایل و عشیرت و الکا موروثی
متصرف شده در مخالفت کرده قزلباش اصرار مینموده و از و نسبت بسیدی
بی اندامی بسیار واقع شده بود عاقبت نتیجه بدباطنی و عقوق و لد ظهور یافت
چرخ مشعبد باز چنین شعبده باخت مصرع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار
الحاصل چون خبر این واقعه بقرچقای بیک خان و امرا رسید در رفتن مسارعت
نموده بجانب وان شتافتند و اخذ و در انیز بدستور ارض روم نهب و
یغما نموده از حیز زراعت و آبادانی انداخته مقضی المرام مراجعت نموده در
حینی که موکب همایون اعلی از دار الارشاد اردبیل عود نموده دار السلطنه
تبریز از غبار موکب معلی عطر بیز بود بشرف پای بوس مشرف شدند ذکر آمدن
خلیل پادشاه بسردار بدیار بکر و لشکر فرستادن قلمرو عسکر و انتقال
سلطان احمد خان پادشاه روم از دار الملک حیات بعالم دیگر
و جلوس برادرش سلطان المصطفی و حالات سانحه چون بموضع
که مرقوم گشت سلطان روم خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده با جنود موفور
و عسکر غیر محصور روانه سرحد قزلباش گردانید که درین سال در سرحد قشلاق
کرده در بهار آینده بالکا قزلباش لشکر و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی

که در ارض روم واقع شده بود ولایت دیار بکر را بجهت قشلاق اختیار نموده
در آنجا رحل اقامت انداخت و جانی بیک کرای پادشاه طبقه تاتار ولد
مبارک کرای که با جنود تاتار بمعاونت رومیه آمده بود در محل مناسب قشلاق
داده جنود رومی و تاتار را باطراف و جوانب که معمور و آبادان بود فرستاد
در آنسال طایفه تاتار خرابی بسیار در الکاء رومیه واقع شد بعد از وقوع
این حالات برای جهان آرای نیر بدان متعلق گشت که قرچقای خان را که رتبه
سرداری و سپه سالاری یافته بود در برابر خلیل پاشا سردار روم در سرحد
آذربایجان گذارند لهذا امشار الیه را با فوجی از افواج قاهره در دار السلطنه
تبریز تعین کرده گروهی از عساکر نصرت نشان را که بتقصیر خدمت گرجستان
متهم بودند در تبریز گذاشتند از سوانح تعین مواجب و مرسوم همه ساله ملازمان
همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب حتی شاگرد پیشگان
عمله بیوتات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر سال از آن
محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد دیوان و دفتر و طلب
تنخواه مواجب و مرسومات فارغ گردند درین اوقات متوجه انجام این امر
گشته کل طلب عساکر را مجملاً از نقد محال مرحمت فرموده بعهده عالیجناب
اعتماد الدوله میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی که عنوان این صحیفه اقبال
بذکر محامد آن دستور ملک خصال معنون است کردند که ارباب قلم
دفترخانه همایون در زمستان در تبریز توقف نموده رسد هر گروه هر کس را
از محلی که مناسب آنکس باشد قرب و بعد مساکن و رضا صاحب مواجب منظور

داشته اسم باسم تشخیص دهند و برات هر یک از افراد آنقید همه ساله
بدست او دهند و عالیجناب اعتماد الدوله و مستوفیان عظام حسب الامر الاعلی
در تبریز توقف نموده تا آخر سال که چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی
که مامور بودند بتقدیم رسانیدند راقم حروف نیز با چند نفر از محرران دار
الانشاء همایون بجهت تحریر احکام در خدمت مخادیم عظام چهار ماه شبان
روز بدان شغل عظیم پرداختیم القصه حضرت اعلی بعد از انجام مهمات ضروری
سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت نشان شدند که در
بهار خجسته آثار آنچه در مشیت الهی و اراده و تقدیر ملک قدیر بوده باشد از
مکمن غیب بعالم ظهور آید دیگر از سوانح اقبال آنکه خلیل پاشا در دیاربکر از
جنود رومیه قابش پاشا را باتفاق عمر بیک میر سنجق عشیرت شهربان و کرهی و
از سپاه غارتگر تاتار بقصد تاخت و غارت قلمرو علیشکر بجانب کرکویه و
شهرزور فرستاد و آن گروه از کرکویه گذشته روی توجه بصوب قلمرو
علیشکر آوردند و در آن جوع دست بغارت بیداد گشاده باعث تفرقه خلق آن
بودند حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان ایمانلو افشار که در سرحد قلمرو
مذکور بود از ورود سپاه مخالف آگاه گشته بیکدیگر ملحق شده بمدافعه و مقاتله
شتافتند در حدود ماهی دشت تلاقی عسکرین روی داده فیمابین محاربه عظیم و نبرد
قوی وقوع یافت و مخالفان بنیروی اقبال همایون و قوت دولت روزافزون
انهزام یافته افواج قاهره مظفر و منصور گشتند قابش پاشا در معرکه بقتل رسید
و عمر بیک حاکم شهربان زنده گرفتار گشت جمعی کثیر از جنود رومیه و تاتار گرد

بعض

بقتل آمده از جنود ظفر ورود کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و اسبابی
چنان بعساکر نصرت نشان رسید حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی
بمسامع جلال رسید امرای مذکور بتفقدات شاهانه سرافراز شد عمر بیک را
بعلی قلیخان شاملو سپردند که در ری نگاه دارد دیگر خبری از او بنام
دیگر از سوانح قضیه ارتحال سلطان احمد خان است که در خلال این حال بظهور پیوست
و از ثقات مترددین چنین استماع افتاد که بعد از فرستادن خلیل پاشا
سلطان احمد خان پادشاه روم را در فصل تابستان این سال بیماری عارض
گشته چون مرض مهلک بود معالجه و مداوای اطبا مفید نیفتاده در همان
چند روز ناکام عالم جوانی را و لذات زندگانی را وداع کرده در محمیه استنبول
رخت بسر منزل آخرت کشید و از مآثر نقض عهد و پیمان من کبح ارجاب الید
ممنوع و بین الخلایق مذموم است از عمر و دولت تمتعی نیافت و در عمارتی
که خود در استنبول ساخته بود مدفون گشت دو پسر کودک داشت بزرگتر
سلطان عثمان که دوازده بود و کوچکتر سلطان مراد که چهار ساله بود در کیش عقیده ان
سلسله آل عثمان خصوصاً قزل آقاسی که بغایت معتبر و صاحب اختیار سرای
پادشاهی است بجهت حداثت سن و خردسالی پسران زمام سلطنت و پادشاهی
در قبضه اقتدار سلطان مصطفی برادر او که بخبط دماغ و شورش مزاج منسوب
میداشتند بدین سبب از دست برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات
در حرم میداشتند نهادند و آوازه جلوس او را در اطراف و اکناف شایع
ساختند از مترددین دیار روم مسموع گشت که سلطان مصطفی لنگر باز عجم و نسادن

ومحاربه با مسلمانان قایل کلمتین نمودن را بسیار کاره بود و در ایام براوراز
و فور آگاهی با شورش دماغ و سودای طبیعت ملاحظه نموده از این مقوله حکایات
بر زبان او میگذشت در یوقت که بر سریر سلطنت قرار گرفت باراده خود یا
بمصلحت قزلباش و ارکان دولت با گروه قزلباش بصلح مایل و راغب
گشته قاسم بیک سپهسالار مازندران را که دو سال قبل ازین نوعی که مرقوم
گشته همراه انجیلو چاوش ایلچی روم واساری و منیه از گرجستان با مکتوب
صداقت اسلوب دوستانه و تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود
و سلطان احمد خان از عناد و استکبار از مصالحه پشیمان گشته دربارهٔ او
تغافل ورزیده راه ملاقات نداده بود و در هفت قلعه استنبول محبوس نگاه
میداشتند طالب داشته بقاعده و آیین مقرر دید و قاسم بیک شرف ملاقات
و دستبوس دریافته تحف و هدایا گذرانیده رخصت انصراف یافت شرح
آمدن او و سوانح حالات که بظهور پیوست در سال آینده مرقوم قلم وقایع نگار
می گردد دیگر از سوانح تمکن و استقرار خان احمد خان ولد هلوخان اردلانست
بر حکومت ملک موروث شرح واقعه آنکه حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چنانچه در
سال گذشته بتحریر پیوست خان احمد خان را که از عهد صبی در ظل تربیت و رأفت
شاهانه نشو و نما یافته بود نزد پدرش فرستادند که چون او را اکبر سن و شیخوخیت
دریافته نزد پدر بود اگر اراده ازلی بحکومت و تعلق گرفته باشد بمقتضای زمانی
بعد از ارتحال پدر پسر جانشین باشد و هلوخان از آنجا که مقتضای طبع بشریتست
که تا رمقی از حیات باقی است باختیار از تعلقات دنیویه تخصیص مملکت و حکمرانی

وجاه و بزرگی قطع تعلق نمیمایند بتوهم و تصور آنکه مبادا پسر او را بی اختیار سازد
از و خایف گشته پیش خود راه نداده بود و مدتی از پدر دور گشته در میان
در حینی که هلوخان از حکومتگاه خود بیرون رفته بجهة استحکامی یکی از قلاع
در محل دیگر بود خان احمد خان با چند نفر از هواخواهان پوشیده و پنهان
بحکومتگاه پدر رفته بلطایف الحیل خود را باندرون حصار افکنده بر آن حصار
استوار که مشحون بخزاین و دفاین چند ساله پدر بود مستولی گردید و قبایل
و عشایر اردلان صلای انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان
بر سر او جمع شده حکومت او را پذیرفتند هلوخان چون برین حال اطلاع یافت
چاره بجز رضاجویی و تدارک خاطر پسر ندیده از عجز و ناتوانی و ضعف قوای جسمانی
دست در فتراک رضای پسر زده بالضروره ملک و مال را واگذاشته
حسب الصلاح پسر روی توجه بدرگاه عالم پناه آورده در معذرت و نافرمانیها
که درین چند سال از و بظهور پیوسته بود کوشیده و حضرت اعلی بمجرد آنکه پسر خود را
ضرورتا ببندگی این درگاه فرستاده بود از آنها اغماض نمود و بدین اقبال گویا
گردید بیت رسمیست که مالکان تحریر ❊ آزاد کنند بندهٔ پیر
حضرت اعلی نظر بر خدمات دیرین آن سلسله عنایت و التفات دربارهٔ او
مبذول داشته مقرر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان آمده بقیه عمر بیت
در آن عشرت آباد مینوسرشت ❊ بر آسوده خاکش بخاک بهشت
رحل اقامت انداخته در سایهٔ معدلت و رأفت شاهانه روزگار گذرانیده از
حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم حکام زمانست برکران باشد هلوخان

در آنوقت سنین عمر از هشتاد تجاوز نموده در عشر نود بود اما از صورت حالش
معلوم میگشت که زیاده از نود سال عمر داشته باشد سانحه دیگر آمدن
جنود اوزبک بخراسان و محاربه نمودن محراب خان حاکم مرو با اوزبکیه شرح واقعه آنکه
در اواخر پاییز و اوایل زمستان این سال امام قلیخان اوزبک والی
ماوراء النهر موازی سی هزار کس از جنود بخارا ابر کردکی ندر طغای دیوان
بیکی باشی بتاخت خراسان فرستاد و ایشان از آمویه عبور کرده بحدود مرو
آمدند و از آنجا بابیورد آمده از راه دره خیبر تا حدود نیشابور تاخت کرده
از عبور ایشان مضرت و آسیب بسیار بجماعت بیات و چمشکزک و غیرهم رسید
اراده تاخت مشهد مقدس داشته اند که خبر محاربه محراب خان با لشکر حصار
با ایشان رسید و خوف و هراس بآن گروه مستولی گشته تاب توقف نیاورده
در کمال سراسیمگی و اضطرار راه مراجعت پیش گرفتند و کیفیت محاربه مذکور
برین نهج است که موازی یکهزار و پانصد نفر بهادر نامدار اوزبکیه حصار
شادمان که برافقت دیوان بیکی مأمور بوده اند متعاقب و می آمده اند که بلشکر
ملحق گردند سرداران گروه تولک بهادر و دوستم میرزا بودند چون از مرو
گذشته دو سه فرسخ راه قطع نمودند محراب خان از گذشتن ایشان خبر یافته
با یکهزار نفر جوانان کارآمدنی قزلباش و تفنگچیان قدرانداز از قلعه بیرون آمده
بر سر آن گروه رفت چون طلیعه لشکر قزلباش نمایان شد اوزبکیه فرود آمده
خیمه ها در یکدیگر کشیده بودند پیش اردوی خود را چپر کرده اسبان خود را در اندرون
خود کرده پیاده بجنگ مشغول گشتند محراب خان چون معلوم کرد که اوزبکیه

بمقابله

بمقابله در پیاده اسبها را حصار خود ساخته پیاده جنگ مینمایند تفنگچیان حسب الفرموده
عمل نموده از آسیب گلوله تفنگ اسب بسیار سقط شده جمعی کثیر از بهادران
اوزبک راه عدم پیمودند ضعف و سستی بحال آن طایفه راه یافت بعد از
ظهور فجر و علامت انکسار غازیان هجوم نموده یکبار حمله آوردند
اوزبکیه تاب صدمه قزلباش نیاورده بجانب اسبهای خود دویدند که
شاید سوار شده راه فرار پیمایند بعضی سوار شده بعضی دیگر فرصت سوار شدن
نیافتند لحظه پیاده جنگی کرده بقدر قدرت و توان دست و پایی زدند و شکست عظیم
یافته تا موازی پانصد بقتل در آمده دویست و پنجاه نفر دستگیر شدند تولک
بهادر و دوستم میرزا هر دو گرفتار شدند بقیه السیف پیاده و سوار بصحرا
نهادند محراب خان جمعی از غازیان را متعاقب گریختگان مقرر کرد تولک بهادر
و دوستم میرزا هر دو بتضرع در آمده خان را بسر مبارک حضرت شاه قسم دادند
و التماس نمودند که چون الله سبحانه و تعالی خان را فتح و ظفر کرامت کرد
بتصدق فرق مبارک اشرف از خون بقیه السیف درگذشته دست از تعاقب
منهزمان باز دارد محراب خان حسب الالتماس ایشان بشکرانه این موهبت
عظمی از عزیمت تعاقب درگذشت و زیاده ازین در خارج قلعه بودن صلاح
ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعرض عاکفان سده جلال رسانیده
و ده نفر از گرفتاران که اسم و رسمی داشتند با سرداران بدرگاه جهان پناه
فرستاده تتمه بیاسا رسیدند رستم محمد خان ابن ولی محمد خان که در هرات بود
کس بخدمت اشرف فرستاده التماس اطلاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب ملتمس او را

فرموده بهادران گورا آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او
بوده باشند اما ایشان چهار پنج روز پیش توقف نموده بطریق فرار بجانب صفاهان
شتافتند **دیگری از سوانح** آنکه درین سال قاضی خان سیفی الحسنی که
صدر بود از آن منصب معزول گشته قاضی سلطان تبتی که از سادات
موسوی تربت حیدریه و متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود بدین رتبه
عالی ارجمندی یافت و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا الغ
که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات
ایزدی در همان روز که قاضی سلطان بمنصب صدارت سرافرازی یافت بیماری
بر و طاری گشته روز بروز مرض ازدیاد و علل اشتداد پذیرفت هفت روز
پهلو بر بستر ناتوانی داشت روز هشتم در حدود دارالارشاد اردبیل
بر مثال حیات توقیع ختم کشیده برحمت ملک جلیل پیوست بر یک مثال طغرای
صدارت او کشیده روز اول مهر کرو منشی گشت بعد از فوت او منصب صدارت
بمیر رفیع الدین محمد ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور
بخلیفه سلطان اصفهانی که مازندرانی الاصل و از نژاد میر بزرگ والی
مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث دوران باصفهان
آمده آنجا توطن اختیار کرده در آن ولایت بسادات خلیفه مشهور و معروف
گردیده و مشار الیه از اصفهان بپایه سریر خلافت مکان آمده من حیث الاستقلال
بتمشیت امر صدارت پرداخت و الحق بوفور فضل و کمال موصوف و ذات
ملک صفاتش بسلامت و حقیقت و خیراندیشی معروف است میر شجاع الدین

محمود

محمود والد از علمای متبحر زمان خود بود شمه از احوال و عالمانه در صحیفه اول
در طی احوال سادات و علماء زمان حضرت شاه جمجاه جنت مکان رقم و تسطیر یافته
مشاهیر متوفیات که درین سال بحادثه اجل گرفتار آمده سر بنقاب تراب
کشیدند **قاضی سلطان** مذکور بنوعی که در فوق تحریر پیوست و او در ایام فطرت
خراسان بعراق آمده از وفور کاردانی مورد تربیت شاهانه گشته بمناصب
ارجمند سرافرازی یافت بحکومت تربت حیدریه و تولیت سرکار فیض آثار
سرافراز گشته سی و دو سال در آن خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود بدان
اقدام مینمود **سید ناصر** ولد سید مبارک خان والی عربستان حویزه
که بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در سال گذشته حسب الامر الاشرف
بدان ولایت رفته بعد از فوت پدر بر مسند حکومت ملک موروث تمکن
یافته بود درین سال چشم زخم زمانه باو رسیده بیماری صعب عارض گردید و
باجل طبیعی از هم گذشت جمیع امظنه آنست که از مخدرات اپستاران سلسله
که از سید مبارک صاحب فرزند بودند از جهل و نقصان عقل باغوای
فتنه جویان عرب او را مسموم ساختند العلم عند الله چون فرزند صلبی
سید مبارک کودک بود حکومت آن ولایت بسید راشد برادرزاده او تفویض یافت
سید ناصر مذکور سیدزاده نیکو اخلاق متواضع و با خلق الله در کمال مردمی
سلوک مینمود و از غایت حسن خلق و خویشتن داری خبر و ناری و طمیس که در
ابنای ملوک و حکام بسیار ضروریست او کمتر داشت از عمل معزول بود
میرزا رضی بن میرزا محمد مفتی از اعظم سادات عالی درجات دار السلطنه

صفاهان مشهور بسادات شهرستان که بسعادت مصاهرت نواب اشرف
کامیاب سرفرازی داشت در ییلاق گوگجه وسد لحوق اطفار ضعف معده
می کرد اما متوجه معالجه و مداوا اکثر میشد درین هنگام که از قصبه اهر در رکاب
اشرف باردبیل رفت در آنجا عرض مرض ازدیاد پذیرفته منجر باسهال شد
و روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود
قوت سواری نداشت در محفه نشست چون بقصبه زنجان رسید داعی حق را
لبیک اجابت گفت نعش او را بدار المؤمنین قم برده در جوار مرقد منور
حضرت معصومه علیها و آبائها التحیة دفن کردند حضرت اعلی از فوت او
بسیار متاثر شده منصب صدارت را که باو مفوض بود در اوجاق پسرش میر
بدر الدین محمد که نبیره دختری اعلی است نامزد فرمود بنابر حداثت سن و
طفولیت نیابتا بمیرزا رفیع عمزاده او تعلق گرفت اما بالاخره مستقلا
بمنصب صدارت رتبه مصاهرت و مهرداری توقیعات مبارک که حضرات
مطهرات چهارده معصوم علیهم السلام که بمیرزا رضی تعلق داشت سربلندی
یافته بدین عطایا معزز و مباهی گردید حیدر سلطان بکدلی شاملو ایشیک آقاسی
باشی حرم علیه عالیه در دار السلطنه اصفهان بان خدمت مشغولی داشت درین
سال مریض گشته بعالم بقا پیوست منصب ایشیک آقاسی گری حرم علیه عالیه
بابو القاسم بیک قرار گرفت وی از اویماق بکدلی شاملو بود و بنوفور
خدمات و جان سپاری او و برادران منظور انظار شفقت و محل اعتماد گشته
صاحب ثروت و مکنت بود اموال و متروکاتش که قریب به هزار تومان عراقی

تخمین

تخمین میشد حسب الاشارت بنور الدهر بیک ولد مشار الیه که جوان سنجیده پسندیده
اطوار بود تعلق گرفت محمد رضا بیک مشعلدارباشی که برسم رسالت نزد حضرت
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان رفته بود در حینی که رخصت انصراف
یافته روانه ایران بود در حوالی لاهور برحمت ملک غفور پیوست مشار الیه اگرچه
الاصل که حضرت اعلی و از عهد صبی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم
رکاب اشرف گشته بخدمت مشعلداری و انتظام امور مشعلخانه مامور گشته تا
حین حیات چراغ عزت و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلیق خوش
صحبت شعر فهم بود و همیشه شگفته طبعی اش شیوه و شعار خود ساخته خالی از سخنان
رنگین و لطایف ظرایف شیرین نبود و درین سال چراغ از تندباد اجل افسرده گشت
خدمت مذکور باولادش تعلق گرفت وقایع سال یونت ییل ترکی
مطابق سنه سبع و عشرین و الف سال دوم از قرن ثانی که
سال سی و دوم جلوس همایون شاهی ظل اللهی است نوروز عالم افروز
این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه
سبع و عشرین و الف اتفاق افتاد نیر اعظم و مربی عالم یعنی آفتاب جهانتاب
در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از منزل
حوت بعشرت سرای حمل نمود متغلبان کشوردی که دست تطاول و تعدی بیغمای
تجملات سلاطین جهان گشوده بودند از صولت و سطوت سلطان طارم چهارم
یعنی خورشید جهان آرای انهزام یافته سر بزاویه خمول کشیدند پریچهرگان
عنبرین بوی بی بها نقاب حجاب از رخ برگرفته قدم بر بساط دلارای نهادند

بیت

بهار دلارا نمودار شد | جهان سر بسر رشک گلزار شد
صبا غمگسار و چمن غمزدای | جهان عطربیز و هوا عطرسای
خروشان شده عندلیبان باغ | طراوت فراگشت صحرا و باغ

حضرت گیتی ستان اعلی شاهی ظل اللهی در ایام فرح افزای بهار در عمارات
دلگشای فرح آباد جنت نهاد و سبزه زمینهای مسرت بخش مازندران
بهشت نشان و فیروزه بساط سیر و شکار مشغولی فرموده انبساط بخش خاطر بودند
و از آنجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده تا دو ماه در دولتخانه مبارک و
باغ سعادت آباد دار السلطنه مذکور عشرت پیرا بودند و حکم معلی نفاذ پیوست
که امرا عظام و عساکر فیروزی آیات از دار السلطنه مذکور حرکت کرده
بودند که از تقریر واردین دیار روم معلوم گشت که ارکان دولت سلسله
عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته او را خلع نموده
و سلطان عثمان ولد سلطان احمد را بپادشاهی اختیار نمودند و سببی که معلوم
همگنان گردید و موافق عقل است این بود که خلیل پاشا که وزیر اعظم بود
در هنگام ارتحال سلطان احمد دیار بکر اقامت داشت و بخدمتی و
شغلی شگرف مأمور بود و جزویات امور دولت و ملکداری بی رأی
و صلاح وزیر اعظم قانون سلسله عثمانی نیست و چون قزلر آقاسی و
اعیان استنبول بی مشورت و صلاح او بسلطنت و پادشاهی سلطان
مصطفی که از معظمات امور دین و دولت است اتفاق نموده بودند
او از این معنی امتناع نموده بدین بهانه تمسک جست که آوازه شورش

طمع

طمع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکناف رسیده در نظر دوست و دشمن
بی اعتبار است و از عهده امر خطیر سلطنت بیرون نمی‌تواند آمد و سلطان عثمان پسر
سلطان احمد هر چند خردسال باشد بدین کار اولی است و عنقریب بدرجه رشد و
کمال میرسد لهذا اعیان سلسله عثمانی بعد از شش ماه که از پادشاهی سلطان
مصطفی گذشته بود او را تکلیف کردند که خود را خلع نموده برضای خود
زمام مهام دولت را بقبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود نهد القصه
طوعا او کرها از سلطنت معزول گشته پادشاهی روم بر سلطان عثمان قرار گرفت
و سلطان مصطفی از تجرد گزینی و درویش منشی دامن از آن شغل شگرف در
چیده دیگرباره گوشه عزلت که بدان معتاد بود اختیار نمود و آوازه جلوس
سلطان عثمان باطراف و اکناف رسید مکتوبی طویل عریض بدیباچه و القاب
مناسب و تواضعات متعارفه رسمی بخدمت اشرف در قلم آورده بودند
حسن آقا نام چاوشی همراه ملازم قاسم بیگ سپه سالار مازندران که
برسالت بروم رفته بود در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت
یافته نزد خلیل پاشا آمده بود برسم رسالت آمده مکتوب مذکور را در دار السلطنه
قزوین بنظر اشرف رسانید ماحصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و
بزرگی و شکوه و جلال آل عثمان آنکه از حکمت بالغه الهی پدرم سلطان احمد در
ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از دار فانی بسرای جاودانی
شتافت و عم بزرگوارم که ترک و تجرید بر طبیعتش غالب بود در روزی چند
حسب الرضا جمهور متکفل امر خطیر سلطنت و پادشاهی راضی گشت در این اوقات

همان شیوه بر طبع همایونش غالب گشته برضا و رغبت خود دامن از این شغل
خطیر و مشاغل فرمانروائی درچیده بذات همایون ما تفویض نمود و اکنون سریر
دولت عثمانی و مسند رفیع سلیمانی بوجود ما آرایش یافته ملوک آفاق
رسم تهنیت و لوازم مبارکباد بجای آورده جمع هواخواهان این خاندان عظمی
اطراف سریر خط فرمان نهاده اند و خلیل پاشا که سردار وزیر اعظم است حسب
الفرمان الذی ما جدم بانتظام مهام سرحد قزلباش مأمور بود و ما بهمان
دستور در امر صلح و جنگ او را مختار گردانیده ایم که بدانچه صلاح دولت
داند عمل نماید بعد از ورود ایلچی مذکور و اطلاع بر مضمون مکتوب و مراسله
خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از محاذی آنها مفهوم بود حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی بنابر ترفیه حال عباد الله و احتراز از مفاسد عظیمه فتنه و
فساد میرزا محمد حسین ابهری را که از وزرا و مستعدان ارباب قلم بود برسم
رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه مقام آنکه در زمان سلطان احمد
بوساطت نصوح پاشا و خیراندیشان طرفین فیمابین صلح واقع شده از
این طرف قاضی خان صدر که از اعاظم سادات و علما بود برسالت آمده در
حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی استحکام یافته رسل و رسایل
از جانبین متواتر بود تا آنکه از طرف مغایر صلح امری بظهور رسید سلطان
احمد خان نقض عهد نموده اکوز محمد خان پاشا را با لشکر گران بسرداری فرستاد
و بر آن صاحب سعادت ظاهر است که از آمد و رفت او بجز استیصال سپاهی
و رعیت آنطرف کاری از پیش نرفت و حالا چون سلطان عثمان عنان اختیار

صلح و جنگ در قبضه اقتدار آنجناب نهاده و ما در اوایل حال بنابر خیرخواهی
خلایق و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح داده ایم و اکنون سخن
همانست اگر بنوعی که مکرر تمهید یافته و محمد پاشا اکوز مجدداً اقرار داده
راضی اند دیگر چه بهتر از این که بندگان خدا در مهاد امن و امان آسوده حال بوده پامال
سم ستور عساکر نباشند و زوار حجاج حرمین بفراغبال آمد و شد نموده بدعای
دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مثوبات این کار فرخنده آثار بطرفین
عاید گردد و اگر بآن راضی نیستند و داعیه جنگ و جدال دارند ما نیز مستعد و
آماده ایم بدانچه اراده ازلی بآن متعلق شده باشد از مکمن بطون بجلوه گاه
ظهور آید بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان
در حرکت آمده روزی چند بملاقات خلخال مخیم سرادقات اقبال گردید امرا
عظام قورچی باشی و علی قلیخان شاملو با جمعی از ارکان دولت و مقربان
و مخصوصان بساط عزت و ارکاب اشرف توقف نموده و سایر امرا و عساکر
نصرت نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرچقای خان سپه سالار
ملحق گشته آماده بکار گشته که بعد از معاودت ایلچی و اطلاع بر مکنون خاطر
سردار در امر صلح و جنگ بدانچه مقتضای دولت و صلاح وقت باشد
عمل رود و سپاه منصور برحسب فرمان در حرکت آمده جوق جوق و قشون قشون
روی بمقصد آوردند **ذکر آمدن خلیل پاشا سردار عساکر روم بآذربایجان**
و شرح حالات چون از بهار روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکرها شد
عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بمرافقت خلیل پاشا مأمور بودند از اطراف

وجوانب دیار روم وشام جمع آمده کثرت وازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمد
از محل اقامت ویورت قشلاق درحرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان
آوردند در اثنای راه میرزا محمد حسین که ازین جانب برسالت وسفارت رفته بود
بسردار رسید بعد از ادای شار الیه وادای مراسله وپیغام قاسم بیک
سپهسالار مازندران ایلچی سابق را مرخص ساخته با شخصی زبان دان بجهت
اشرف فرستاده در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس وخیر
اندیشی خود ونیکخواهی مسلمانان کرده عرض نموده بود که بر ضمیر انور واضح
که همه کس را بقدر حال اضداد وعیبجویان هستند ودر همه جا ارباب فتنه و
فساد میباشند که هنر را بلباس عیب پوشانیده در نظر همگنان جلوه میدهند
واکنون بر حسب تقدیر الهی وفرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری
این خیراندیش بدان صوب لازم گشته بمقتضای المامور معذور بنا
بر مصالح ملکی واقتضای وقت عزیمت جانب تبریز مصمم است واز بیم طعن اضداد
فسخ آن میسر نیست تا چون بدان صوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود
انشاء الله تعالی بدانچه مرضی خالق وترفه حال خلایق وصلاح دولت طرفین
باشد بظهور می آمد وخود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید قرچقای خان
سپهسالار در تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب صریح در صلح و
جنگ ودوستی ودشمنی قوم نساخته تا اقتضای وقت وزمان موقوف
داشته بود قرچقای خان برخصت همایون اعلی بحرب وقتال اقدام ن
نمود بنا بر صیانت احوال وحفظ اموال عجزه ورعایا وسکنه محالی را که محل عبور

مخالف

مخالف بود کوچانیده شهر را خالی کرد که از آسیب حوادث برکنار و اموال
ایشان از دستبرد غارت گران لشکر محفوظ باشد ودر امر محاربه ومدافعه
آنچه قرار یابد واز جانب همایون اعلی اشاره شود حسب الفرموده عمل نماید
القصه چون عسکر روم بدار الملک تبریز رسید شهر را از ذخیره ومایحتاج
سپاه خالی یافت پنج روز زیاده نتوانستند توقف نمود در روز ششم کوچ کرده
بقریه قهوستج که سه فرسخ اینطرف شهر است آمده نزول نمودند موکب مقدس
همایون نیز از وجار خلخال که مخیم سرادقات اقبال بود بجانب دار الارشاد
اردبیل درحرکت آمده در آن بلده طیبه نزول فرموده بشرف زیارت روضه
مطهر مقدس حضرت سلطان الاولیا ومراقد متبرکه مشایخ عظام مشرف گشته
از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند ودر آنجا قاسم بیک
سپهسالار مازندران با ایلچی مذکور بوسیله امرا نامدار سعادت بساط بوس
دریافت وادای مراسله وپیغام نموده انواع تملقات وچرب زبانی ها بظهور
آورده سخنان صلاح اندیشانه القا نمود وحضرت اعلی بلفظ گهربار او
تکلم آغاز نهاده فرمودند که چون جناب سعادت مآب سردار اعظم اظهار خیراندیشی
خود کرده گفتگوی مصلحانه نموده بود بنا بر این ما نیز تا غایت عساکر قزلباش را
رخصت حرب وقتال نداده ایم اما اگر دار شما موافق گفتار نیست وچنین
بی محابا پیش آمدن مشعر بر عزیمت جنگ وجدال است ایلچی از جانب سردار
بتمهید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن ما بی ذخیرگی ومحتاج
عسکر بود بنا بر آن یکدو کوچ پیشتر آمدیم که چند روزی که شرایط صلح از جانبین

گفتگو شود عسکر روم از ممر آذوقه عسرت و تنگی کشیده فی الحقیقه در قرب
جوار چند روزی مهمان نواب کامیابیم القصه عثمان آقا رخصت یافته
قاسم بیک را دیگرباره فرستادند و سخنان مناسب وقت پیغام دادند
و هرچند حضرت اعلی از صدق نیت و حسن اعتقاد با لطاف الهی و امداد
بواطن قدسی مواطن طیبین طاهرین وثوق تام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود
که ارواح مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام حافظ آن ملک آمده بجهت
انضباط امور ظاهر و رعایت آداب حزم و احتیاط بلده طیبه اردبیل را از زن
خالی کرده سکنه آن خطه شریف باطراف و جوانب قریبه فرستادند که
درین فطرت از آسیب حادثه برکران باشند و چون ایلچیان باردوی عساکر
نصرت نشان که در سقزای نام محلی از محال سراب بود رسیدند و عثمان
آقا قرچغای خان را ملاقات نموده مشمول نوازش و مردمیهای لایقه رخصت
انصراف یافت و احتیاط سپاهیانه اقتضای آن کرد که یورت و محل اقامت
خود را تغیر دهند در حینی که یورت تازه تعین یافته اغروق را روانه نمودند
و لشکر سپاهی مانده صبحی که اراده رفتن داشتند قراولان خبر ورود مخالفان
بعزم جنگ رسانیدند امرای عظام نزد سپهسالار جمع آمده در بحر تفکر و اندیشه
فرو رفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعرض اقدس رسانیده بهرچه
مقرر شود بعمل آورند در محاوره و کنگاش متواتر قراولان آمده از آمدن
لشکر اخبار نمودند و متعاقب طلیعه لشکر و سیاهی سپاه نمایان شده دست و
گریبان رسیدند امرای عظام بالضرورت قرار محاربه داده قرچغای خان

بترتیب مقدمات جنگ پرداخته و صفوف نبرد آراسته گشت **ذکر محاربه
لشکر ظفرشعار با سپاه روم و تاتار و فیروزی یافتن جنود
ظفرورود و بازگشتن سردار و وقوع مصالحه** شرح محاربه مذکور که از ثقات
استماع افتاد در همین نهضت که جانی بیک کرای پادشاه تاتار و قرب اقوام
و چندی از امرا و پاشایان روم و شجعان و جنگجویان آن مرز و بوم نزد
سردار جمع آمده در باب معامله قزلباش گفتگو آغاز نهادند ما حصل
گفتگوی ایشان آنکه دو سه سال شد که عزیمت سفر عجم و محاربه لشکر قزلباش پیش
تمهید یافته و سپاه تاتار زیاده ازین در این دیار توقف نمیتوانند نمود و در
محاربه اصرار دارند صلاح در این است که با گروهی از جنود روم و تاتار
بعزم رزم بر سردار قزلباش رویم که اگر ظفر یابیم فهو المطلوب و الا نزد
همگنان بتقصیر متهم و بجبن و بددلی منسوب نگردیم هرچند این اراده منافی
مقدماتی است که خلیل پاشا در میان دارد اما جمعی این گفتگو را تقویت
نموده بدلایل سپاهیانه سردار را بلشکر فرستادن راغب ساختند
لشکر تاتار در آن وقت بقول اصح زیاده از پانزده هزار نبود و سی و پنج هزار کس
دیگر از سپاه روم و بیگلربیگیان سرحد و عشایر اکراد و بسرداری حسن پاشا
بیگلربیگی ارض روم و در سلک وزرای بود تعین نمودند که مجموع پنجاه هزار
کس باشند نقل نمودند که بیست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعین کرده
بودند که مجموع شصت هزار باشند اما الاول اصح الحاصل سپاه تاتار و
طبقات لشکر روم از قول و ینگچری و غیرهم بیکدیگر پیوسته شب از موضع

ارشتاب نام محلی که تا تفرای محل اقامت قزلباش چهار فرسخ است گذشته
صبحی نمایان شدند و چون امرا باد ارای اختیار آماده جنگ و پیکار گشته
افواج قاهره فوج فوج و قشون جبه ویراق بر خود مرتب ساخته بعرصه کارزار آمدند
و زبان حال شیردلان معرکه قتال بدین مقال گویا بود بیت که ای شیر
مردان دشمن شکار * مدارید اندیشه از کارزار * چرا پا
کشیم از ره کینه پس * نخسپید شب کور در خانه کس * قرچقای خان
باعموم ملازمان درگاه که قریب بیست هزار بودند در قلب قرار گرفته
غازیان را فوجی از اصحاب دست راست بسرداری زینل بیک بیگدلی شاملو
معین گشت امام قلیخان بیگلربیگی فارس با بعضی امرا و عساکر در دست چپ
اعلام جلادت افراخت امراء عظام و سرداران میمنه و میسره بقاعده و
آداب مقرر قول آراسته و چرخچی پیراسته روی بمعرکه قتال
آوردند و قریب بیک فرسخ بمقابله شتافته در پل شکسته نام محلی مقدمه الجیوش
طرفین بیکدیگر ملاقی شدند سپاه مخالف نیز از آنطرف صفوف آراسته از
دلیران روم و مبارزان تاتار جوانان جنگجوی جلادت شعار دست به تیر و
کمان و سیف و سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله
نموده آتش حرب بنوعی افروخته گشت که خرمن عمر پردلان معرکه کارزار
از آشنا و بیگانه میسوخت گرد و غبار معرکه نیر و فلک تیز گرد رسیده و از
دود تفنگ روی هوا تیره و تار گشت بیت تفنگ شد ز خون ساقی
بزم جنگ * که در آستین داشت نقل فرنگ * ز دود تفنگ

زدود تفنگ اندران رزمگاه * مه نو چو ابروی خوبان سیاه
چون لشکر مخالف از همه طرف هجوم آوردند آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساختند
از اصحاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شاملو و از
جنود افشار طایفه ایناللو و غیرهم که بسپهداری زینل بیک بیگدلی مامور بودند از
بیم آنکه مبادا چشم زخم زخمی بسپاه منصور رسد از قلت خویش و کثرت اعدا
نیندیشیده جلو ریز بر سپاه مخالف تاختند و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار
عنان باز کشیده گروه انبوه از مخالفان به تیغ تیز و طعن سنان بخاک هلاک
انداختند و از جانب دست چپ تیر مبارزان مردافکن جنگجو و دلاوران لشکر
شکن تندخو که بسرکردگی امام قلیخان بیگلربیگی فارس دفع حملات پی در
پی رومیه مینمودند اسب جلادت در میدان کارزار برانگیخته حمله عظیم کردند
و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از انجمله دلیرانه و صدمات
مردانه پای ثبات و قرار فوج مخالف سستی پذیرفت و آثار ضعف و علامت
انکسار بر وجنات احوال لشکر بیشمار که اضعاف جنود میمنه و میسره سپاه
منصور بود نمایان گشته رومیه متلاشی شدند قول بزرگ ایشان از تورنگ
اثا القصه رومیه و تاتار از آن صدمه دلیرانه که از میمنه و میسره افواج قاهره
وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی هزیمت نهادند حسن پاشا وزیر و
بیگلربیگی ارضروم که سرداری لشکر رومیه بود بدست شاه کلدی بیک
قورچی ایواغلی گرفتار شد چون زخم قوی ازو یافته بود در آن زخم مهلک احتمال
زیستن نداشت بقتلش پرداخته سر او را بزینل بیک رسانید و او نزد سپهسالار

محمد پاشا بیکلربیکی خطه دانبت یکی از قورچیان اینالو شاملو کرفتار شدند
وچند نفر از پاشایان معتبر و سرداران جلادت اثر روم و جمعی کثیر از آن طایفه
طعمه شمشیر و جمعی عقر از عظما و زعما و چاوشان و آقایان معتبر امیر و دستگیر شدند
چون درین جنک شاهین کرای خان عمزاده جانی بیک کرای که در سفر کرجستان
از روی ارادت و اخلاص بخدمت اشرف آمده بود در میان مقدمة الجیش سپاه
قزلباش بود و ضد یکدیکر بودند و قوم تاتار اندیشه تمام از و داشتند کویند
جانی بیک کرای پادشاه تاتار را چند نفر از بهادران کار دیده جنک آزموده
ان طایفه بنابر رعایت حزم و احتیاط پیاپیانه از پای علم بیکسو برده بودند
در وقت انهزام و شکست لشکر اصلا تاب توقف نیاورده از همانجا که بود
عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت و بدین حیله از چنکال شاهین اوج
اقبال که بقصد او پرواز مینمود رهائی یافته جان بسلامت بیرون برد امیرزا
بیک آقا ر وکیل او که جملة الملک اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر و پادشاه
نشان بود با موازی هشتاد نفر از میرزایان و میرزاهای تاتار زنده بدست
در آمده اکثر سپاه تاتار در پای علم او بقتل رسیدند از جمله کرفتاران تاتار
میرزا بیک آقا با دو سه نفر نکاه داشته بقیه را راه عدم پیمودند قریب بهفتاد
و هشتاد علم و رایت که رومیان آلای بیکو نید و سر آلای علامت سردار نست
که صاحب قشون و لشکر است بعد از شکست مخالفان قچقای خان لوازم
احتیاط مرعی داشته بمظنه آنکه مبادا مخالفان سپاه علیحده در کمین کاه
غدر که ترکان بسو می کو نید داشته باشند لشکر قول ترک را که بهمکی بلازمان

دلاور

رکاب اشرف بودند رخصت محاربه و تعاقب دشمن نداده تیپ را از ترتیب
نینداخت و چون برخصت همایون این واقعه دست داده بود زیاده از این جرأت
خودسری و خودرائی نکرده و نزیر نکاه شده بود چند کس را مامور ساخت
که غازیان را از تعاقب هزیمتیان باز کردانید چون غیرت و مردانکی که در
نهاد شجعان ورکار بید قدرت آلهی تخمیر یافته درینوقت بجامی کذارد
که بقانون عمل و آداب خدمت و شیوه فرمان بی عمل شود برخی از یکه
سواران قزلباش پوشیده و پنهان از تیپ بیرون رفته تا کدوک شبلی
که از معرکه جنک تا انجا سه فرسخ است تاخته مردانکیها کرده رو بعید انه
مراجعت نمودند و بنابر راه و رسم نوکری در ان حین مخفی داشته بعد از
طی این حالات سمت ظهور یافت القصه بیمن الطاف آلهی و امداد بواطن
قدسی مواطن طیبین و طاهرین و حراست باطنی حضرت سلطان الاولیا
و مشایخ عظام کرام که زنده دان بارکاه قدس اند و نیروی اقبال نسیم
فتح و ظفر بر پرچم رایات منصوره درکاه شاهی وزید همان لحظه حقیقت
بخدمت اشرف عرض کردند و عساکر منصوره بجانب آغرق که در کرد
کندی نام محلی فرود آمده بودند عود نموده روز دیکر ملاحظه سرها و آخر تها
الاتها که غازیان فوج فوج و جوق جوق بنظر می آوردند نموده مردانکی
از همه کس ظهور یافته بود بندمیرسیدند موازی پانزده هزار کس بقلم در آمد
که درین معرکه از مخالفان بقتل آمده بودند و حفظ آلهی حراست و نکهبانی
کرده از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد در

دار الارشاد اردبیل یوسف بیک که از زمرهٔ غلامان معتبر بود آمده مژدهٔ
فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت و شادمانی احباء و دوستداران و مخذولی
اعادی و دشمنان گردید متعاقب محمد تقی بیک تبریزی سین باشی تفنگچیان
آذربایجانی آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و اسامی گرفتاران بتفصیل
عرض کرد و محمد پاشا بیگلربیگی و آن میرزا بیک آقا تاتار و چند نفر از گرفتاران را
که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از عاطفت جبلی در کنف لطف
و مرحمت جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و معتاد
حضرت است بظهور آوردند مجملاً چون سپاه مخالف شکست قوی یافته بقیة السیف
بد حال و شکسته باردوی سردار رسیدند چنین مسموع شد که اضطراب عظیم
بر میمنه و میسره آن دست یافته مظنه آن داشتند که سپاه قزلباش جلو ریز بر سر اردوی
خواهد آمد بسر خندان آقا که مدتها در خدمت اشرف بودند و در سفر گرجستان
فرار نموده درین سفر همراه سردار و از اطوار قزلباش آگاه بودند
سردار را مطمئن ساخته خاطرنشان کرده بودند که امرای عظام قزلباش را
حد و یارای آن نیست که بی رخصت نواب کامیاب شاهی بدین گونه امور کبری
توانند کرد و آنچه روی داد بنابر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود
از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافته از تدابیر سپاهیانه کوچ کرده یک دو
مرحله پیش آمد و دیگرباره کپان معتمد بجهت تمهید امر مصالح فرستاده انواع
ملایمت بظهور آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و دو منه
خود را از لشکر فرستادن بی ساخته بیادشاه تاتار و جمعی از جهلاء چکمچیان

که لطمه روزگار نخورده از حادثات زمانه بی خبر اند اسناد نموده التماس نمود
با عهدنامه بمهر مبارک استقرار صلح با پایه سریر عثمانی ارسال دارند که موجب
وثوق و اعتماد این خیرخواه طرفین گشته بین الاضداد آن حرز امانی را
دست آویز خود ساخته مراجعت واقع شود و ایلچی لوازم تهنیت و مبارکباد
شاهی سلطان عثمان بجای آورده مجدداً امر مصالح بوساطت این خیرخواه
در نیم مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجهی صورت وقوع یابد که من بعد از
خلل و نقصان مصون و محروس باشد و چند روزی که بجهت رسیدن ایلچی
و آوردن عهدنامه در قلمرو شاهی باشیم میهمان آنحضرتیم و امری که منافی
دوستی باشد بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین
و ملازمان عالی که در بن صوب اند بملازمت خواهند رسید چون حضرت
اعلی در اول حال بدستور زمان حضرت شاه جنت مکان و مرحوم سلطان
سلیمان بصلح رضا داده مکرر لشکر بدیار عجم کشیدند تا آنکه در هر مرتبه غلبه
ازین طرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالحه بمیان آورند بنابر آنکه
مبادا عالمیان نقض عهد باینطرف اسناد نمایند بدستور رضا بمصالحه
دادند و درین مرتبه نیز عذر پذیر گشته محمد پاشا بیگلربیگی و آن آقا که خیرخواه و
صلاح اندیش بود با چند نفر دیگر از گرفتاران که زنده مانده بودند که
اطلاق فرموده روانه کردند حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی
کرده بود یادگار علی سلطان طالش که مرد سنجیده کاردان و از رسالت
هند بازگشته بمنصب ارجمند خلفای سربلند شده بود برسالت پادشاه روم

تعیین کرده با عهدنامه وتحف وهدایا لایقه ومکتوب دوستانه روانه نمودند
وچون سردار مخاصمت ودشمنی ابدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که
بعد ازین مهمان آنحضرت تم عاطفت جبلی ورعایت وآداب مهمان نوازی
که درمقیاس طبع همایون نسبت بدوست ودشمن بیکدرجه دارد اقتضای
آن کرد که قطع نظر از راه ورسم متعارفه فرمانروایان عالم صورت کرده
شرایط میزبانی بظهور آورند از عنایت خسروانه موازی پانصد شتربار از
آرد وبرنج وروغن وحلاوه قند ونبات ومربیات وگوسفند فراخور اخراجات
ومیوه های الوان وسایر ماکولات وعلیق الدواب وامثال ذلک جهة سرکار
سردار واعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هرگاه وقت
اقتضا نماید باردوی سردار فرستند وچون این اخبار بسردار رسید عنان
بصوب مراجعت انعطاف کوچ کرد درخلال اینحال بخاطر انور که مورد
الهامات غیبی است خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم دوراندیش
وحیله ورند ومکررا آزموده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا
سردار مذکور وعظمای رومیه خوانین بجیل وزکذرانیده بدین گفتگوهای
روی اندود جنود قزلباش را از جنگ وجدال باز آورده راه سلامت
پیش گیرند وبدین وسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند حکم قضا جریان
باسم قرچقای خان سپهسالار وامرا وعساکر ظفر شعار شرف اصدار یافت
که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل باردوی ومیان دست وگریبان
نموده باشند چون از جانب همایون عهدنامه داده شده واگر ایشان

درقول خود صادق ودر وقوع امر مصالح راسخ اند از آنطرف نیز عهدنامه علیحده
بمهر سردار که از جانب خوندکار مرخص شده وصاحب اختیار است ومهور ارکان
دولت عثمانی وقاضی ومفتی وعظمائی که همراه اند درست نموده مصحوب
ایلچیان سابق که دران صوب اند ارسال دارند سپهسالار عساکر ظفر شعار
حسب الفرمان شهریار کامکار با جمعی احتیاط خانه مرتد بدین دستور تعاقب
نموده در هر مرحله چنان قریب باردوی مخالف نزول مینمودند که خیام هر دو
اردو منظور انظار طرفین بود وخلیل پاشا این مقدمه را برسیدن ایلچیان
مجدد موقوف میداشت پسران خندان آقا صریحا بسردار وینکچری آقاسی
وقزلر آقاسی که در آنجا نواده بغایت معتبر وموسس مرتب امور
دولت اند خاطرنشان مینماید که چنین بی محابا پیش آمدن قزلباش علامت
آن است که از جانب پادشاه خود رخصت محاربه یافته اند اگر فی الواقع
در مقدمات که تمهید یافته راسخند ایلچی سابق قزلباش را با عهدنامه که طلب
نموده اند بروفق رضای اشرف اعلی درست داشته ارسال باید
داشت ومضایقه بامور جزئیه نمیباید کرد والا آماده محاربه وجنگ بزرگ
سلطانی میباید بود که عنقریب بظهور می پیوندد وچون عساکر روم که پشت
ایشان بجنود تاتار قوی بود سستی پذیرفته بود ودر هر مرحله که بولایت خود
نزدیکتر میشدند تفرقکی لشکر بظهور می پیوست سردار استعداد جنگ و
جدال در سپاه روم ندیده باستحکام قواعد صلح پرداخت وعهدنامه بنهجی
که مرضی خاطر مبارک بود درقلم آورده بمهر خود وسجل قاضی عسکر ومفتی

ومعارف لشکر و عظمای امرا و اعیان سپاه تسلیم میرزا محمد حسین نموده اورا
روانه نموده خود کوچ کرده و چون مشار الیه باردوی سپه سالار رسید بعد
الوصول نزول دستوری که از جانب اشرف اعلی بامزد روانه شده بود
ارسال یافت و میرزا محمد حسین در دار الارشاد اردبیل بشرف تقبیل عتبه
علیه گردون نظیر مشرف گشته حقایق حالات عرض کرده و یادگار علی
سلطان نیز از اردبیل با تحف شایسته روانه جانب قسطنطنیه گشت شرح وقوع
مصالحه و مراجعت یادگار سلطان و آمدن ایلچی معتبر از جانب سلطان
عثمانی در قضایای سال آینده نگاشته بیان می گردد ان شاء الله تعالی
بعد از وقوع این حالات سپه سالار مذکور تا موضع ترکمان کند که مردد آمد
در آنجا حکم شد که بسان عساکر ظفر نشان پرداخته جنود منصوره رخصت
اوطان خود داده و خود با ملازمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بانتظام
احوال رعایا و زیردستان و جمعیت پراکندگان دیار پریشانی پرداخت و حکومت
آن خطه دلگشای و امیر الامرایی کل آذربایجان باو تفویض یافت و در این آمد
و رفت عسکر بیشمار روم و تاتار و محاربه عظمی که وقوع یافت حفظ الهی نگهبانی
کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر تفنگچی که در بدایت وصول سپاه مخالف
در خسروشاه تبریز علی الغفله بجمعی تاتار دوچار شده شهد شهادت چشیده بودند
دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد ظاهر نشد که راه پیموده باشد العلم عند الله
و از مراحم اصطناعات شاهانه نقصان و خرابی که از ممر عبور لشکر مخالف
و رعایا و عجزه آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورد

مع شئی زاید از دیوان اعلی عوض داده شد و رعایا بدین عطیه عظمی مسرور
و شادمان گشته در لوازم دعاگویی افزودند و رایات جلال بصوب عراق
در حرکت آمد

ذکر آمدن ایلچیان اطراف بدرگاه ملایک مطاف

در قضایای
ایام گذشته مرقوم کلک سوانح نگار گردیده که پادشاه عالیجاه فلک بارگاه
شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان میرزا برخوردار ملقب بخان
عالم را که از امرای بزرگ آن سلسله و از قبیله برلاس جغتایی اخفاد امیر تیمور
بود و از جانب پادشاه بخطاب بابی یعنی برادری سرافراز داشت همراه
یادگار علی سلطان طالش که از جانب همایون بایلچیگری رفته بود برسم رسالت
فرستاده چندگاه در دار السلطنه هرات توقف داشت درین سال
متوجه درگاه معلی گردید چون نهضت همایون بجهت دفع سپاه روم
بجانب آذربایجان واقع شد از زمره مقربان بساط اقدس پس کلک
علی بیک بسال صحبت شاملو را مقرر فرمودند که او را استقبال
کرده بدار المؤمنین قم برد که تا معاودت موکب همایون در آنجا اقامت
داشته باشد و او داخل دار السلطنه قزوین شده و از آنجا بدار المؤمنین قم
رفت و یادگار علی سلطان از و جدا شده متوجه پایه سریر اعلی گردید در روزی
که خان عالم داخل قزوین شد راقم این نسخه عالم آرای در شهر مانده بود و
مشاهدات تجملات ظاهری او کرده و از مردمان روزگار دیده استماع افتاد
که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الآن از ولایت هند ایلچی
بدین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در

زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد که درین
زمان فرخنده نشان بمیامن تاییدات الهی و موجبات ازدیاد عظمت و پادشاهی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی وقوع یافت و سلاطین آفاق و فرمانروایان
جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع والرغبه ابواب صداقت
و ارتباط صوری و معنوی بآنحضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای
آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آمد و شد فرستادگان خود را بدرگاه
سلاطین پناه سرمایه افتخار و موجب ازدیاد مواد بزرگی و اعتبار خود میدانند
الحمد لله علی ذلک القصه در اول حال که خان عالم قدم بملک ایران نهاد با یکهزار
نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای
نوکر و خدمتکار همراه داشت ازانجمله دویست نفر قوشچی و میرشکار بودند جمعیرا
از هرات بازگردانید روزی که بدار السلطنه قزوین رسید از ملازمان سرکار
پادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان جانور قریب
بهفتصد هشتصد نفر بودند ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سرپرهای زرین
و زینتهای گوناگون آراسته و اقسام جانوران از ببر و پلنگ و آهو بزهای
هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخنگوی و گاوهای گجراتی که پالکی و سکاس
میکشیدند همراه داشت در هنگامی که رایات جلال بفیروزی و اقبال
از آذربایجان عود نموده در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرموده منشور عاطفت
و فرمان طلب باسم خان عالم اصدار یافت و او از محل اقامت متوجه پایه سریر
سلطنت گردید و چون بحوالی شهر رسید جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده

باعزاز و احترام بشهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلگشای آن نزول داد
آنجا منزل گزید روز دیگر در میدان سعادت که حضرت اعلی بنشاط چوگان
بازی و قبق اندازی سرگرم باده انبساط بودند خان عالم بکورنش همایون سعادت
امتیاز یافته زیاده از معمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمد و بلفظ گهربار
خطاب فرمودند که چون میان ما و حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه
طریقه اخوت و برادری مسلوک است و آنحضرت ترا برادر نامیده و برادر هم
برادر است لاجرم در هنگام کورنش او را برادرانه در آغوش مرحمت
کشیده انواع تعظیم و تکریم شاهانه و نوازشات بی تکلفانه که نسبت
باشنا و بیگانه شیمه کریمه آنحضرت است درباره او بظهور آوردند و چند روز
که دار السلطنه مذکور محل نزول اجلال بود همه روزه در میدان سعادت آباد
عشرت پیرا بوده خان عالم بعز مجالست معزز و محترم بود و اراده او این بود
که تحف و هدایای پادشاه والاجاه و منتسبان آن درگاه در کل از نظر خجسته اثر
گذرانیده هر روز نوعی از انواع هدایا بنظر رسانید که بامتدادی کشیده باشد
و چون اراده خاطر اشرف آن بود که از راه گیلان بمازندران بهشت نشان
توجه نموده بنشاط شکار زنگول که مخصوص آن ولایت است و موعد مقرر
دارد بردارد وقت مضیق گشته فرصت آن نبود که مطلب خان عالم
بظهور آید و تجملات دنیوی در نظر همت بحر خاصیت خسروانه آن قدر و
مقدار نیست که چند روز از اوقات خجسته ساعات صرف مشاهده آنها فرموده از
نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان مطاع نافذ گشت که خلاصه تحف را انتخاب

امتعه از هر جنس و سه عدد مرتب ساخت دیگر و از نظر همایون بگذرانند
و سایر امتعه و اجناس را مفصل ساخته به بیوتات بسپارند که بتدریج
بنظر در آید هر چند این معنی مرضی خاطر ایلچی نبود بالضروره رضاجوی گشته خلاصه
تحف نفیسه ایار را از مرصع آلات و تحفه های غریب و اقسام اقمشه و
اجناس موازی سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر
فرخنده اثر گذرانید و حسب الامر الاشرف بیوتات و اسباب خود را
در شهر گذاشته جهت تماشای شکار زنگول که بطرز خاص شکار گراز است
و چون درین اوراق صفت آن طرز بدیع غالبا سمت تحریر یافته درین مقام
در ذکر آن قلم نکته نگار خاموشی گزید جریده و سپاهی مرافقت رکاب
اقدس اختیار نمود **ذکر ایلچی پادشاه عظیم الشان ممالک اروس که در میان الکه**
و هم درین سال ایلچی بزرگ معتبر که از امرا و کناسان معتمدان سلسله رفیعه بود
از راه دریا و دشت خزر در بند شیروان آمده متعاقب موکب همایون از راه
اردبیل بدار السلطنه قزوین رسید و او نیز در میدان سعادت بساط بوسی دریافت
و بتوسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیازمندی و اتحاد پیش از پیش نموده
مکتوبی عریض طویل که بترکی نوشته بودند بنظر انور آورد و مضامین اخلاص
آن معروض گشت و کناس مذکور بعواطف و الطاف شاهانه سربلندی
یافت و در همان روز که هدایای فرمان فرمای هندوستان بنظر اقدس در آمد تحف و
هدایای پادشاه روس و مسکاو نیز از نظر اقدس در گذشت از جمله هدایا چند دست
شنقار عقاب شکار بود که سوای اروس در هیچ مملکتی یافت نمیشود عاطفت خسروانه

بول

گذشت شنقار سیمرغ شکار بجان عالم عطا فرمودند و الحق تحفهای غریب و تحفهای
مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت انصراف یافته مشمول نوازش و
احسان بوجه لایق از راه گیلان روانه دیار خود گردید **ذکر ایلچی قطب شاه**
که والی ولایت گلکنده از دیار دکن هندوستان که هم در میان سال
آمد شیخ محمد خاتون نام که از زمره امرا و افاضل بود و پدرش شیخ علی خاتون
که در میانه تازیان آن طبقه خاتون لقب داشته اند در زمان شاه جنت مکان
از اتقیای مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس
علیه التحیة و الثنا موظف بود و خود در زمان فطرت اولیه بجانب دکن
رفته بر حسب تقدیر در سلسله علیه قطب شاهیه در سلک خواص ملازمان اختصاص
و انتظام یافته بود همراه حسن بیک فتحاجی تبریزی که سه سال قبل ازین از جانب
همایون اعلی برپرسش تعزیه مرحوم محمد قلی قطب شاه تهنیت جلوس سلطان محمد
برادرزاده و داماد که بعد از فوت عم بر سریر دولت قطب شاهی تمکن
یافته بود در دار السلطنه قزوین رسیده بشرف بساط بوسی و ادراک محفل
مقدس معزز گردید و مکتوب ضراعت آیین مخلصانه که از جانب قطب شاه
بنده سپهر اشتباه ارسال یافته بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای
لایقه والی مذکور را با پیشکش خود گذرانیده مورد الطاف و اعطاف گشته
و بعد از فراغ از اموری که تحریر سوانح آیات فیروزی نشان بصوب مازندران
در حرکت آمده از راه گیلان سیر کنان روانه شدند و قشلاق همایون درین
سال در فرحآباد جنت نهاد واقع شده همواره بساط انبساط گسترده با مهمانان

وخواص مقربان عشرت پیرا بوده روزگار بخرمی و خوشدلی میگذرانیدند

از سوانح این سال آمدن جنود اوزبکیه و یرتاولان آن طایفه است بخراسان

که چون حسینخان شاملو بیگلربیگی آن دیار فوت شده بود جنود اوزبک بطمع

نهب و غارت باموازی سی هزار کس بسرکردگی یلنگتوش بهادر و چند نفر از

عاظم امرای بلخ و بخارا بخراسان آمده چند روز در حوالی غوریان اقامت نمودند

حسنخان که بعد از فوت پدرش حسینخان متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود

باتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه جنود قزلباش که در هرات بودند جنگ

روبرو صلاح ندیده بحفظ و حراست قلعه و مملکت پرداختند یلنگتوش دست

قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده بجانب غوریان رفت خواجه

جلال الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت بمزید اعتبار و تمکن

و بمزیت تربیت شهریار کامکار بمنصب والای وزارت خراسان سرفراز بود

قلعه غوریان را استحکام داده قصبه را کوچه بند کرده در مقام دفع ضرر و آسیب

جنود اوزبک در آمده چند روز بین الجانبین نیران جدال التهاب داشت و

دست تطاول و تعدی غارتگران آن قوم باهل قصبه رسید چون آغروق

اوزبکیه در حصکتو و میمنه بود حسنخان و رستم خان ابن ولی محمد خان اوزبک

که از مخالفت بنی اعمام چنانچه در قضایای ایام گذشته سمت تحریر یافته

در ظل حمایت اولیای دولت قاهره در آنوقت در بیرون شهر هرات اقامت

داشت تدبیری شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از اوزبکیه ملازمان

رستم محمد خان را بحصکتو بر سر اغروق ایشان فرستادند و آنگروه بدانجا رفته

اغرق

آغروق را نهب و غارت کردند و اموال بسیار و اسباب و اغنام و دواب

بیشمار آوردند چون یلنگتوش بهادر و رفقا از این واقعه آگاه گردیدند مضطرب

گشته بی نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند

و زیاده آسیبی بمردم مواضع غوریان نیز نرسید دیگری از سوانح

ظاهر شدن علامات آسمانی است اول خطی روشن منحرف شبیه بشمشیر

از جانب مشرق ظاهر شده قرب بسحر صبح ظاهر میگشت و دنباله آن بجانب

جنوب کشیده بود منجمین آنرا ذوذوابه مینامیدند و بعد از چند روز ستاره

دیگر آتشی از جانب مشرق مایل شمال مایل شد که شعاع آن بالا می تافت گویند

ذو ذوابه بود تا یکماه چهل روز شعاعش افزایش و روشنی تمام داشت

بعد از آن کمتر شد و تا دو ماه امتداد داشت اختر شناسان عهد و منجمان

این ملک تاثیر آنرا امراض بسیار صعب و تلف شدن خلایق و لشکرکشی و

خونریزی قرار میدادند و می گفتند معظم تاثیرش در جانب مشرق و شمال و

جنوب خواهد بود و در ولایت ایران که وسط ربع مسکون است کمتر خواهد

و مع هذا تاثیرات عظیم ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکر

کشی واقع بود میانه سلاطین روم و فرنگ و ترکستان و اکثر بلاد محاربات

روی داد و بیماریهای متنوع شیوع یافته در دار المرز مازندران و محال

مایل شمال خلقی کثیر راه عدم پیمودند و گفتگوهای نزاع از عامه بخواص سرایت

کرد از جمله سوانح آنکه میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و قوام

محمدا اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یک دیگر را

معایب و تصنع اهل دیوانی متهم و منسوب ساخته بعرض اشرف رسانیدند و مقرر شد که صدور عظام بسرکاری کلب علی بیک یساول صحبت شاملو بتحقیق سخنان طرفین رسیده معروض دارند و حسب الامر الاعلی در فرحاباد دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هر باب سخنان داشت تفصیل نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصل جوابی بصواب در قلم آورد اما حضرت اعلی بنور فراست دریافتند که آن حکایات غرض آلود است پرده پوشی کرده بتغافل پادشاهانه گذرانیدند دیگر از آن مقوله نپرسیدند و ایشان نیز نادم گشته حرفی بر زبان نیاوردند **مشاهیر متوفیات این سال حسینخان شاملو** بیکلربیکی خراسان که از ملازمان قدیمی حضرت اعلی بود و بحسن خدمات لایقه قدمت و خدمت مورد تربیت و ترقی گشته بیست سال بود که در کمال اقتدار و استقلال [illegible] دار السلطنه هرات و بیکلربیکی کل خراسان بود و در احکام و مناشیر غلام قدیمی خطاب مینمودند درین سال مریض گشته باجل طبیعی فوت شده بدار الملک بقا پیوست و حسب الامر آنحضرت که طبع همایونش معمار حق شناسی است در روضه مقدسه نبویه علی مشرفها الصلواة و التحیه مدفون گشت خلف صدقش حسنخان بجای پدر منصوب گشته الکا قشون و منصب جلیل القدر امیر الامرائی خراسان با و تفویض یافت و لوازم دارائی پرداخت **مهدی قلی بیک میر آخورباشی** جغتای که از ملازمان معتمد و مقربان بساط اقدس و صاحب رای و مشورت بود در اوایل

امسال که رایات جلال از قشلاق مازندران بجانب آذربایجان در حرکت آمده در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند مومی الیه مریض گشته یوماً فیوماً مرض اشتداد پذیرفت تا در اوایل ماه شعبان سنه ۱۰۲۷ عالم فانی را وداع نموده بجهان جاودانی شتافت نعش او را نیز بمشهد مقدس برده در روضه مطهره مدفون شد فرزندانش صغیر بودند و خدمت میر آخوری از ایشان متمشی نمیشد بنابران بعلی بیک زنگنه مشهور بعلی بالی که او نیز از ملازمان قدیم الخدمت بود مرجوع گشت **شاه نظرخان توملی جغتایی که حاکم مشهد مقدس پس معلی بود** (که حاکم مشهد مقدس معلی بود) درین سال بیماری عارض او گشته جهان و عمر و زندگانی را وداع کرد وی مرد شجاع و دلیر مردانه بود و بحسن سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر عنایت و تربیت گردید در اول حال حاکم ولایت جام شد و بعد از آن بمرتبه ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت مشار الیه امارت ایل توکل تقلبند سلطان برادرزاده او تعلق گرفته ولایت جام با و اختصاص یافت **گفتار در قضایای و سوانح سال قوی ییل مطابق سنه ثمان عشرین الف که سال سوم قرن ثانی** نوروز سعادت افروز این سنه مبارک که در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان و عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیر اعظم و ضیا بخش عرصه عالم و مربی نتایج چهار عنصر و آخشیجان است نه ساعت و چند دقیقه شب پنجشنبه مذکور از آرامگاه مجازی حوت بعشرت سرای حمل

خرامیده طلیعه نورسان بهار رو انتظام بخش خلایق و حدایق و از بار گردید
کلهای نگارستان فروردین از ترشح ابر و لطافت هوا شکفتن آغاز
نهاد از عطر ریاحین دماغ روزگار عنبرآگین گشت افسرده دلان زوایای
خمول چون عندلیبان گلشن نباتی سرجوش و خروش شادکامی
برآورده نغمه سرائی از سر گرفتند محنت زدگان کوی ملال چون راحت
یافتگان وز وصال خوشوقت و خرم گشته در عرصه جهان بزم طرب
آراستند و شهریار کامکار نقاوه سلاطین سلاطین روزگار خلاصه
نتایج هفت و چهار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در قصبه شریفه اشرف
از قصبات طیبه مازندران و منازل بهشت نشان آن قصبه شریفه
که ساخته و پرداخته معمار همت والای آنحضرت است بخوشدلی و کامروائی
و فیروزی جشن عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عزت و حاضران
بارگاه سلطنت مراسم تهنیت و مبارکباد نوروزی بتقدیم رسانیده زبان
ارباب عقیدت و اخلاص باین مقال گویا بود. بیت

شها عالم از تو پرآوازه باد * گلستان عمرت تر و تازه باد
برآید ز گیتی همه کام تو * جهان را بلندی دهد نام تو

بعد از فراغ از انعقاد محافل بهجت قبه او انضباط مهمات ضروری
دولت جهان پیرای و صید دلها نشاط شکار میانکال از خاطر عاطر
خسرو بی همال سرزده امر قضا پیوند شرف صدور یافت که پیاده بسیار
از اطراف و جوانب دیار مازندران بهشت نشان جمع آمده جانوران

شکاری از اطراف رانده بمیانکال آورند و این میانکال سرزمینی است که آب
دریا سه طرف آنرا فرو گرفته یکطرف بخشکی متصل است طول آن تخمیناً
سه فرسخ و عرض آن منتهی آب جانب خشکی و کمجانب یکفرسخ کمابیش است
که رفته رفته باریکتر شده باب دریا منتهی میگردد و در هنگامی که جانوران
شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند پیادگان طرف خشکی را
گرفته خیمها بر پهلوی یکدیگر نصب نموده راه بیرون جانوران بالکلیه از طرف
مسدود می گردد و شکار اندازان بآن عرصه نشاط درآمده جانوران از بیم
دلدوز تفنگ جانسوز از پای در می آرند قسم جانوران کوهی و دشتی
از آهوان تیزتک و یوز پلنگ و غزال و امثال ذلک در آنجا جمع می گردند
وحشی غزالان آهوچشم یعنی گاو کوهی چون رمیده دلان ناکامی از صدای
رعدآسای تفنگ و غلغله صیدافکنان و تیراندازان سهمناک گشته از
بیم خود را بدریا انداخته قریب بنیم فرسخ شناوری مینمایند و چون از رفتن
بستوه می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند از موجه دریا بی
اختیار بکنار می افتند و بعضی خود را چون غریقان لجه فنا در معرض هلاک
دیده یک لمحه حیات را غنیمت شمرده خود را باز می گشتند اما مضمون این
مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود * بفعل می آید الحق عجب
تماشائی و بدیع طرز نگاریست و معمار طبیعت حضرت اعلی شاهی
در آن عرصه گاه نشاط در سه محل تالارهای رفیع دلگشا تربیت داده که
با مخصوصان و مقربان در آن انجمن خرمی آراسته صحبت میدارند و هر گاه

طبع اقدس بسواری و صید افگنی مایل میگردد بر سمند صبا پیوند بر آمده بآن
مشغل شرف انبساط بخش خاطر انور میگردانند و چون از شکار
اندازی دلگیری دست میداد بتالار آمده باندما و مخصوصان بزم اقدس بصحبت
مشغول میگردیدند القصه حضرت اعلی اکثر امرا و ارکان دولت و اعیان
حضرت و میهمانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایه سریر
اعلی بودند تکلیف شکار کرده با نعرصه گاه نشاط و خرمی در آمدند و
تا هفت روز اوقات خجسته ساعات بنوعی که تحریر پیوست صرف
صحبت و شکار نموده هر روز در یک تالار عشرت پیرا بودند و چون یک
هفته باین کیفیت بسر رفت بیادگان رخصت آنطرف یافته ملازمان
رکاب اشرف و طبقات اعیان دار السلطنه فرح آباد جنت نهاد
عود نمودند و تا دو ماه قصبه شریفه اشرف و دار السرور فرح آباد محل اقامت
و عشرتگاه خسرو بادین و داد در ماه سیوم که هوای آنولایت اندکی روی
بگرمی آورد عنان عزیمت بدار الملک اصفاهان معطوف داشته
بفیروزی و اقبال ساحت آن بلده ارم نشان که ساحان اقالیم دانشش
نصف جهانش گفته اند چنانچه شاعر در صفت بلاد عراق گفته بیت
اصفهان نصف جهان گفته از آن * که در آفاق چنان شهر معظم نبود
از فر قدوم میمنت لزوم رشک گلستان ارم گردید از سوانح آنکه از
سرحدهای طرف روم خبر رسید که خلیل پاشا سردار رومیه بجانب قسطنطنیه
عود نموده و یادگار علی سلطان خلفا را که حسب الاستدعای خلیل پاشا

ایلچی

برسالت روم تعیین شده و باعزاز و احترام تمام برده اما ازین بگذر که قرچقای
خان سپهسالار که بسمت سرداری سپاه قزلباش دارد و در سرحد آذربایجان
مانده خاطر اعیان رومیه از امر صلح اطمینان نمی‌یابد رای جهان آرا بدان
متعلق گشت که سپهسالار مذکور را بجهه تسلیه خاطر و اطمینان قلوب
رومیان از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مقدس معلی باو تفویض یافته
روانه آنصوب باصواب شد و ایالت خطه دلپذیر تبریز بدستور سابق بشاه
بنده پرناک تعلق گرفت از سوانح غریبه که در اوایل این سال روی داد ظهور ستاره
ذو ذوابه و آثار علامات آسمانی که منجمین بخونریزی و افنای خلایق تعبیر نموده اند
نتواند بود اینست که در ایامی که حضرت اعلی در قصبه شریفه اشرف تشریف داشتند
از جمله گرجیان شاهیسون بود از روی عنادی که با او داشته اند فرصتی
جسته بقتل آورده اند حکم اشرف نافذ گردید که میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی
و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو که در آنوقت دیوان بیکی بود دامت بیک
سپاه منصور داروغه فرح آباد حجنه بیک را حاضر ساخته پرسش واقعه
مذکوره نمایند که سبب قتل او چه بود و چگونه بدین خطا دلیری کرده اند
و حقیقت معروض دارند انجماعت در درگاه دولتخانه مبارک فرح آباد جمع
آمده او را طلب داشتند و از واقعه استفسار نمود بد حجنه مذکور رو دو برادر
حاضر آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که من و برادرم او را کشته ایم کلبعلی
بیک اراده نمود که چون حجنه بیک در دیوان اعتراف بقتل او کرد قاتلان را
حبس نموده حقیقت عرض نمایند بی صلاح و تجویز وزیر و دیوان اعلی بدین اراده

دست در کمر حجبه جهل و جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده برادر اتش شمشیرها
از نیام برآورده زخمهای منکر بر کلب علی بیک زدند دیگری شمشیر حواله
اعتماد الدوله میرزا ابوطالب کرد مردم هم برآمده از بیم شعله شمشیر مبتلای سیهی
شدند آن خونگرفتگان خود را باندرون دولتخانه انداختند و لوامت داروغه
و چند کس دیگر که پیش فتند زخمدار شده دو نفر دیگر را بقتل آوردند چون ایشان
حرمت دولتخانه مبارک که بست و ملتجاء ارباب جرایم است نگاهداشته
بدین اعمال شنیعه جرات و جسارت نمودند و مستوجب عقوبت و قصاص
شده بودند و لوامت مزبور با جمعی از ارباب اخلاص هجوم نموده در باغچه دولتخانه
دلیری کرده آنخونگرفتگان را هدف تیر و تفنگ گردانیده و هر چهار در آنجا
بقتل درآمده مکافات عمل یافتند از سوانح علامات آسمانی که امیر قلی نامی
از قبیله کروس اکراد که در سلک جلوکشان خاصه بود در ازاء کاردانی
و خدمتکاری مورد تربیت گشته رتبه امارت ایل و عشیرت کروس یافته
بلقب سلطانی سرفراز شده بود در صفاهان در خیلی که رایات جلال در
ییلاق بود تیمور خان جلوداری کرده از قبیله کروس با دو نفر از آن طبقه
که همه مردم عاقل و دور اندیش بودند بمنزل او رفتند و انواع مردمی
بظهور آورده بعد از انعقاد ضیافت هنگام بیرون آمدن تیمور خان مذکور
از جهالت رشک و حسد و غرور نفس سرکش از جاده عقل منحرف گشته و از
مهابت و غضب شاهی که بلاءات و مرات درباره بیدولتان و مرتکبان اعمال
ناصواب دیده و آزموده بودند اندیشه نکرده بیجا با شمشیر کشیده بر امیر قلی

سلطان

سلطان که بمتابعت ایشان بیرون آمده زخم مهلک زده کارش ساخت اما شمشیر
شکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فراش او بود همان ساعت
شمشیر شکسته را بدست آورده همان پارچه شمشیر چنان زخمی بتیمور خان زد
که دیگر حرکت نکرد از رفقاء او الوند خان آتشبین خاصه شریفه و پسر او از آنجا که همه
که مبادا بمرافقت او ماخوذ و بقتل سلطان متهم گردند فرار نمودند اما
هردو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاهانه بقطع رجلین قطع رشته
حیات کردند و اقربا و عشایر جمعی از آن طبقه که با امیر قلی سلطان معاند
بودند مغضوب گردیده مورد قهر قهرمان زمان گشتند امارت ایل مذکور
بنفس قلی سلطان پسر او مرحمت شد سانحه دیگر آنکه در منتصف شهر
ربیع الاول که چهل روز از نوروز گذشته بود در اصفهان دیواری فرود آمده
که چهل نفر را در زیر خاک فرو گرفت و تا سه روز اجساد ایشان را از خاک بیرون
آورده دفن میکردند سانحه دیگر از علامات آسمانی و تاثیر ذوذنابه
آنکه درین سال در بعضی محال ولایت زاده و محولات خراسان زلزله وقوع
یافت اما در دوغاباد نام که محلی از قرای معموره معتبره آن ولایت است
چنان زلزله عظیمی شد که در هیچ زمان وقوع نیافته بود از صحیح القولی
مسموع شد که خانها بنوعی بر زبر یکدیگر فرود آمده بود که کل آن قصبه معموره
یک تل خاک مینموده گویا هیچ آثار عمارت و علامت جدار پیدا نیست
اکثر مردمان آنموضع جهت حصاد غلات بصحرا رفته بودند مع هذا تا هفتصد
بلکه هشتصد نفر از سکنه آنجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در خاک

شخصی عروسی بوده قریب بهفتاد نفر از عورات مجلس عروس در زیر خاک
مانده از حکمتهای بالغهٔ ربانی آن سور و سرور بچندین تعزیه و سوگواری
تبدیل یافت از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله عروس
در حجله که بوده از روی اضطرار خود را بمیان در و پنجره افکنده و چوبها مانع خاک
گشته سالم مانده بود و سر کریمهٔ ما تشاؤن الا ان یشاء الله بمنصهٔ ظهور
و عیان آمد مشاهیر متوفیات این سال بکراتخان ولد داود خان بن
لوارصاب خان گرجی که والی ولایت گرجستان بود و چنانچه در صحیفهٔ
اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشته شده بنا بر تمرد و
عصیان بدبخت لشکر قراباغ بقتل آمد پسرش داود خان بخدمت شاه جنت
مکان آمده سعادت اسلام یافت و بحکومت تفلیس که دار الملک کارتیل و بحوزهٔ
تسخیر و تصرف دیوان در آمده بود سرافرازی داشت و او پسر خود بکراتخان
مذکور را در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده در میانهٔ قزلباش
نشو و نما یافت از علوم حکومت آگاه بود در ینوقت بایالت و دارایی
کل گرجستان کارتیل معزز و سربلند شده بود در ینسال در بلدهٔ تفلیس مریض
گشته بعالم عقبی شتافت و حضرت بنا بر عاطفت جبلی و فتوت ذاتی
که بحقایق حقوق خدمتگذاران و ارباب اخلاص درجهٔ علیا دارد پسرش
سیمون را نیز که هنوز طفل و خورد سال است بحکومت آن ولایت سرافراز
گردانیدند و از معتبران گرجیه مورابیک که شعار اسلام ظاهر ساخت
از زمرهٔ دولتخواهان معتمد بود و کالت و اتالیقی او معین گشت علی پاشا

رومی وی از امرای رومیه و بیگلربیگی تبریز بود چنانچه در قضایای
ایام فتح تبریز مرقوم کلک بیان گشته در جنگ صوفیان گرفتار شده
سعادت بخشش و بخشایش یافته مدتها در رکاب اشرف معزز بشرف مجلس
محفل خلد آیین سرافراز بود در سال گذشته که سردار عسکر روم بآن
مرز و بوم می آمد وی از کاردانی و مآل اندیشی کناره گزینی اختیار کرده
راغب توطن مشهد مقدس معلی گردید و هر سال مبلغ سیصد تومان
عراقی نقد و موازی پانصد خروار شتری غله معیشت او مرحمت شده بود
درین سال از دار فانی بسرای عقبی انتقال نمود و توفیق فیض جوار روضهٔ مقدس یافت
وارث شرعی در دیار عجم نداشت متروکات و مخلفاتش از نقد و قماشه
و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر منقولات قریب ده هزار تومان
میشد امنای مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که ایلچی روم بآن ولایت برده
چون فرزندی ندارد هر کس از اقربا وارث شرعی باشد بمصلحت قضاة
و متشرعین آنجا تسلیم نماید که احقاق حق نموده گفتار در وقایع یچی ئیل ترکی
سنه تسع و عشرین و الف که سال چهارم قرن ثانی جلوس میمنت مانوس عباسی است
بهار دارای این سنه مبارک بخوشی و خرمی جلوهٔ ظهور نموده مسرت
افزای آغاز نهاده نوروز میمنت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی
موافق تسع و عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان سیارگان یعنی
آفتاب جهانتاب بعد از انقضای پنج ساعت روز مذکور از نهانخانهٔ حوت
بیرون خرامیده در تختگاه حمل تمکن یافت عرصهٔ جهان از عطر شکوفه و ازهار چمن

حجلهٔ نوعروسان بهار مشکبار گردید طبایع انفسی و آفاقی از قدوم بهجت لزوم
بهار خوشی و خوش دلی از سر گرفتند نظم زمین و زمان کامرانی گرفت
زمانه خواص جوانی گرفت ❋ چو بار دگر جلوه گر شد بهار
ز لطف هوا تازه شد روزگار ❋ دار السلطنه صفاهان از فر قدوم
همایون خسرو کامکار کامران غیرت فزای سپهر بوقلمون بود از سوانح
اقبال آمدن ایلچی روم است ابراهیم آقا نام که مرد سنجیده سخندان و از معتبران
سلسلهٔ آل عثمان بود همراه یادگار علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت
اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمانفرمای ممالک
قیصری آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالحه و استقرار
قواعد اتحاد و یکدلی نمود بوسیلهٔ مقربان درگاه خلافت سعادت
بساط بوس دریافته بعنایات شاهی و تفقدات شاهنشاهی مفتخر و مباهی
گشت و تحف و هدایا که از جانب سلطان روم آمده بود بنظر اقدس در آورد
و ازینجانب نیز مکتوب بر وجه مرغوب در قلم آمده تخته بیک یوزباشی استاجلو
که در سال گذشته داروغهٔ اصفهان بود برسالت روم تعین فرموده
در مرافقت آقای مذکور با تحف و هدایای لایقه روانه کردند و امر مصالحه
فیمابین برین نهج قرار یافت که قاعدهٔ زمان پادشاه جنت آشیان
شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران و سلطان سلیمان که اعدل و اعقل
سلاطین روم بود مرعی بوده باشد و تغیری که در آن شده و موجب مناقشه
طرفین بود تبدیل ولایت اخسقه گرجستان نسق است که در زمان کور داخل

سنور قزلباش بود درین عهد در تصرف رومیان مانده با الکای درتنگ و
قلعه زنجیر که رومیان قلمرو همیون و عراق عرب واقع است و در آن زمان
داخل سنور رومیه بود و اکنون تصرف این دولت در آمده قرار یافت
که از جانبین تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه ننمایند و مابقی بقاعده
زمان پادشاهان مرحوم مزبور معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی
در باب اخسقه راضی نمیشدند در توقف بنا بر ملتمس خلیل پاشا و خیرخواهان
طرفین رضا داده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقا ایلچی
استدعای احکام مطاعه درین باب بحکام و ولات سرحدها نموده
حسب الاستدعای احکام بر حسب مدعا حاصل نموده بمقتضی المرام وا
گشت و موجب آسودگی ضعفا و زیردستان سرحدها گردید اما سپهر
بیدار رفتار کار غدار کجی میگذارد که آسودگی در عالم استمرار پذیرد
عنقریب بیت باز فلک شعبده ها ریخته ❋ کین همه احوال تبه ساخته
امید که آنچه خیر و سود مسلمانان است استمرار یابد در بیان صرف
همت والای همایون و آوردن آب کرنگ بسوی صفاهان بتوفیق خالق آسمان
آب کورنگ دو چشمه است یکی باین نام موسوم و یکی چشمهٔ محمودی منبعها
که از جبال ولایت   مزوج سرحد صفاهان بجانب جنوب بیرون
آمده از نهر مقعر بطرف کوه گیلویه و خوزستان رفته بشط العرب می
پیوندد و در کتاب نزهة القلوب و صور الاقالیم و مسالک الممالک
و ازین قبیل کتب آنچه بنظر رسیده عیون و انهار را شرح نموده اند صفت

آب کوزنگ و ذکر آن جا بی نظر رسیده و آنچه درین عهد مسموع گشته
گویند هر دو چشمه که از بلندی بپایین ریخته یکی میشود برابر زاینده رود
صفاهانست و از منبع تا شط العرب زمین از هر دو طرف ارتفاع
عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نمینماند و منفعتی بمزروعات احدی
نمیرساند حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان اراده نموده بود که آن
آب را بدار السلطنه اصفهان آورده مضاف زاینده رود گردانند که
اهالی آن ملک در خشکسال از قلت آب تنقیض نکشیده باعث ازدیاد
معموری و احداث مزارع و بساتین گردد میر فضل الله شهرستانی که
در زیر آن ملک بوده بدین خدمت مأمور گشته و چون کوهی بین منبع دریا
واقعست که بدون کندن اجرای آن ممکن نیست میر فضل الله بقهادران
کوه کنده مدتی نقابان و چاه کنان کار کرده اند بجایی رسیده اند دیگر
کندن آن ممکن نبوده از آن مایوس گشته دست باز داشته اند چند سال بود
که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را این اراده در خاطر انور سنوح داشت
مگر را معماران و مهندسان فرستاده جمعی مردم کوتاه همت پست فطرت
سخنانی که مشعر بر عدم امکان بود مذکور میساختند و این امر لایق عنایت
میگشت یکدو سال قبل ازین محبعلی بیک لله غلامان که سرکار
عمارات خاصه صفاهانست با چند نفر مهندس کاردان و مردم صاحب
وقوف راست گفتار فرستادند که دیگر باره ملاحظه نمایند و ایشان
تصدیق کردند که اگر بندی بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب بسته شود

کار

که آب بقدر آن بلندی گیرد کوهی که سد راه صفاهانست یکصد و
پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کمابیش حفر نمایند محتمل است که آب
باینطرف ریزد و لله بیک مذکور تعهد مینمود که در عرض چهار پنج سال
اینخدمت را بتقدیم رساند و حسب الامر اعلی شروع در کار کرد لیکن
چون امر عظیم است و همت والای شاهی این مقصور است که همین
الطاف الهی و امداد جنود غیبی این اراده از قوه بفعل آمده در زمان
خجسته نشان حضرت آب مذکور بر زمین صفاهان جاری گشته موجب
نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی گردد خاطر اشرف بتعهد لله بیک اطمینان
نمیافت درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس را سرکار حفر کوه
مذکور و حسینخان حاکم لرستان و میر بختیار را که در آن حدود میباشند
و درین هنگام جهانگیرخان است سرکار بند بستن فرموده تحویلات
نتیجه اخراجات و تربیت مصالح بند بایشان دادند که درین سال مصالح
سرانجام نموده سال آینده شروع در بند بستن نمایند و بنایان و سنگتراشان
از اطراف و جوانب سر براه فرموده حکم شد که عموم مردم فارس و صفاهان
و الوار آنحدود در حفر نهر کوه مذکور کار کرده اجرت واقعی بستانند
و امراء عظام مذکور فرمان قضا مانند زمانرا بجان و دل پذیرفته بر سر
آب رفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند امید بکرم نامتناهی
الهی آنست که مکنون خاطر خیر اندیش حسب المدعا بمشیت پذیرفته گشته زارعان
اهل ساکنان ملک صفاهان از آبیاری نیت صافی طویت آنحضرت و نضارت

یافته ثمره مقصود بار آورد و جمعی دون همتان را عقیده آنست که اجرای آن
آب بزمین اصفهان متعذر است زیرا که در میان کوهی واقع شده است
مختلمست که سنگ یکپارچه پیش آید که بریدن آن مقدور سنگ بران
خاراشکاف نبوده باشد و چون آن ولایت سردسیر است هوایش در
نهایت برودت سالی زیاده از چهار یا پنج ماه از شدت سرما و یخ بندان
کار نمیتوان کرد بدین تقدیر کار پنجساله در عرض بیست سال از پیش میرود
و دران اثنا عوایق ضروری مثل لشکرکشی و دفع اعادی و غیرها
روی میدهد وقوع این معنی و حصول این مطلب علیا امریست بسیار
دشوار اما رای جهان آرا بر خلاف جمهور همت والا بران مصروف داشته اند
که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت این تایید آلهی بسی امور مشکله که
در نظر ارباب فطنت و دیده وران روزگار مستبعد و دور از کار می نمود
بهمین اقبال همایون و اندک توجه آنحضرت بر وجه حسن صورت مدعا چهره نما
گشته رجا واثق است که بتوفیق الله تعالی این مقصد علیا نیز کامروا
گشته بمیامن تاییدات آلهی و قوت سرپنجه یداللهی این خیر بطریق دیگر امور
مشکله تمشیت یافته بر حسب مرام زودتر سرانجام پذیرد و مثوبات آن
عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همیون عاید گردد **ذکر فرستادن**
ایلچیان سلاطین هند و روم و دکن در اوایل این سال
خان عالم که از جانب پادشاه ذیجاه شاه سلیم فرمانفرمای ملک هندوستان
برسالت آمده بود رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی نیک

بکلدی توشمال باشی را مامور برسالت هند تعیین فرموده همراه فرستادند و
خان عالم را بخلع فاخره و انعامات وافره از نقود و اقمشه نفیسه و اسبان
تازی نژاد سرافراز فرموده آنچه از بدایت حال که داخل قلمرو همایون
شده تا حین انصراف با و عطا فرموده و آنچه در هنگام رخصت مرحمت
فرمودند زیاده از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امرا
و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهة
پادشاه والاجاه ارسال یافت از مرصع آلات نفیسه روم و فرنگ و اروس
و بلاد ایران و تحفه های غریب سردیار و اسب های تازی نژاد زیاده از آن بود
در حیز شمار آید از جمله هدایا مرغوبه یک زنجیر جیقه زلف عقاب نادره روزگار
که گرنده چندین هزار زلف بود مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین
و لآلی آبدار که از آنجمله یک قطعه لعل خوشاب بزرگ که در خزاین هیچ
پادشاه ذیجاه عدیل آن نتوان یافت و مبصران جوهرشناس هفت هزار
تومان ملک زیاده قیمت نموده بودند و نام میرزا الغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور
گورکان بر آن نقش از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه
والرضوان از خزاین سلاطین بتصرف در آمده در خزانه عامره بود از تحف و
هدایا پادشاه روم هر که در قبال ایلچی آورده بود حصه والوش برادرانه
جهة حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت و مکتوب مودت آیین دوستانه
مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی
تکلفیهای یگانگانه در قلم آورده دقیقه از دقایق مردمی و داد فرو

گذاشت نفر مودند و همچنین ایلچیان سلاطین دکن را که بپایه سریر اعلی
آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشته بانعامات وافره
نوازش فرمودند طالب بیک یواغلی را همراه میر خلیل ایلچی ابراهیم
عادلشاه والی بیجاپور نزد او و قاسم بیک سپهسالار مازندران همراه
شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده برسالت
او تعیین فرموده روانه نمودند و جهت هریک از سلاطین خلع فاخره
پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشتند و درویش بیگ را
که از سادات مرعشی قزوین است و در سلک طبقه شاملو ملازمان
رکاب اقدس انتظام داشت بایلچیگری نظام شاه والی احمدنگر دکن
تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشار الیه در شیراز فوت شده محمدی
بیک ولد مشار الیه در عوض پدر بخدمت مذکور مأمور گشت **ذکر فتح**
ولایت دورق و بتصرف آوردن قلعه آنجا که درینسال بتصرف اولیای دولت در آمد
ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف امرای
قزلباش حکام کوه کیلویه بود بعد از ارتحال آنحضرت که مهمات ممالک ایران
از نظام و نسق افتاده در هر گوشه متغلبی سر بر آورده بود و سید مبارک
بر عربستان حویزه مستولی شد آنولایت را از تصرف طایفه افشار
بیرون آورده داخل حویزه ساخت سید مطلب پدرش سالها در آن ملک
فرمانروا بود و چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولتخواهی بود
ولایت دورق را بدودمان پسر سید مطلب گذاشته بودند تا این

سال در تصرف آن سلسله و همین که کشته شدن سید راشد والی حویزه در ذیل
مذکور خواهد شد سید سلامه نامی تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده
بود درین سال امام قلیخان بیگلربیگی فارس حسب الفرمان قضا جریان
بتسخیر آن مأمور گشته لشکر بولایت دورق فرستاده قلعه را محاصره
کردند سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع یافته جز قلعه
سپردن چاره نیافت دست از آن باز داشته راه حویزه پیش گرفت و آن
ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده دست ولات آن از آن کوتاه
شد **از سوانح اقبال** کشته شدن سید راشد است که بعد از فوت سید ناصر
ولد سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت مورد تربیت شاهانه گشته والی
آنولایت شده بود شرح واقعه آنکه افراسیاب پاشا حاکم بصره لشکر بسر
یکی از خصماء خود مشهور بحسن بن بازیجی که بالکای سید راشد قریب بود
فرستاده بود و استغاثه بسید راشد کرده ازو استمداد نموده بود
و سید راشد ایجاب ملتمس او کرده با گروهی از عشایر عرب بدانصوب
رفت لشکر بصره از آمدن او اطلاع یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب
حویزه آل فضل بعد از فوت سید مبارک ببصره رفته ملازمت افراسیاب
پاشا اختیار نموده بودند درینوقت سید راشد آن جماعت را طلب
داشت و ایشان قرار دادند که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند
او قایل نشد و در طلب شدت و اصرار نمود و از غدر و سوء تدبیر و
نقصان رای چند مرحله تعاقب کرد اکثر مردم از تعاقب باز ایستادند و با

فوج قلیل رفت انجماعت از شدت و اصرار او خایف گشته با او بمحاربه پیش
آمدند و در معرکه فرصت یافته آل فضل او را بقتل آوردند اما معلوم نگشت که مرتکب
قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند یا آنجماعت بودند که به بصره
رفته بودند غالب آنست که جماعت رفقا او بموافقت و تحریک اقربا
و عشیرت خود این جرات کرده باشند علی ای التقدیرین بعد از قتل اعراب
دو سه گروه شدند جمعی شاهی سیون و تنخواه بر سر عبدالله لقمان که یکجهت این
خاندان بود جمع شده قلعه مشکوک و حویزه کوچک را قایم کرده در انجا اقامت
نموده حقیقت حال بدرگاه گیتی پناه عرض کردند از سوانح غریبه این سال
خیال فاسد چند نفر از شیخان شیاد گیلان است هرچند طبع بشری اقتضای
آن مینماید که بوساوس شیطانی فریفته گشته همواره خیالات فاسد در
سویدای خاطر راه دهند اما طبقه گیلانی زیاده از دیگران باندک وسوسه از
طریق مستقیم عافیت و سلامت جویی و منهج عاقبت اندیشی انحراف جسته
بامور ناشایست و اعمال خطرناک جرات و جسارت و اصلا از وخامت
عاقبت و مآل حال اندیشه ندارند موید این معنی آنکه درین سال چند نفر از شیخان
شیاد خیال فاسد و اراده بیحاصل که از غلو نشاء رنگ خیزد در سویدای خاطر
جای داده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب حضرت صاحب
الزمان صلوات الله الرحمن نامیده دو سه دیگر از خلفا و اعیان خود بشمرده
در اول حال و ابتدای اظهار این مقال دو نفر را برسالت بخدمت حضرت
شاه فرستاده بشارت ظهور داده و منشوری باسم سامی آنحضرت از جانب

خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان
خلیفه و داعی پسند در قلم آورده مهر خود با داب سلاطین بر آن منشور زده
در مازندران برسم رسالت داشت فرستاد که بنظر اشرف در آمد و همگنان را
موجب استبعاد و استعجاب گشته ندما و ظرفا محفل معلی اسباب مطایبه
و استهزا بدست افتاد کس فرستاده سید محمد مذکور را نیز باداب معظم
آوردند در قول خود مصر بود از سفاهت و بی عقلی و خبط دماغ خود را مستحق
جزا و مورد سیاست گردانیدند در حین جزا یافتن اعتراف بکذب قول خود
نمودند اما بنابر مصالح ملکی و آگاهانیدن این گونه سفیهان تا عاقبت اندیش
در سیاست ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار ناصواب رسیدند
سانحه دیگر آنکه درین سال از تاثیرات افلاک و انجم و احتراق عطارد
و رجعت مشتری میانه ارباب قلم و وزرا که از منسوبات این دو کوکب اند
گفتگوی پدید آمده با یکدیگر خشونت آغاز نهادند و قوام الدین محمد القزوینی
اصفهانی که مستوفی الممالک بود با خواجه محمد رضا قدوی که ده سال
وزیر عامل عبور دیوانی آذربایجان و شیروان بود در تنقیح محاسبات
مناقشات نموده مبلغها باقی بر او کشیده بود و او قبول نداشت بعد از آنکه
مکرر بدیوان شد و حقیقت سخنان متنازع فیها طرفین بعرض اشرف رسیده
مبلغهای کلی تشخیص یافت که باقی بود مدعای ضرری آن بود که من تصرف
در مال دیوان نکرده ام و آنچه باقی آمده از قرار محاسبه خبر تصدیق نویسندهای
در محل است امر جهان مطاع که طبع همایونش معیار حساب دانی و حقایق

بصدور پیوست که دیوانیان وجوه مذکور را تنخواه باقی فدوی عمل کرده بودند
حواله داشته واگر احدی را در آن باب سخنی باشد یا وکلای فدوی گرفته
باشند بایکدیگر تشخیص دهند و هرکس سخنی داشته باشد از عهده بیرون آید
و قطع مناقشه طرفین فرمودند اما میانه مستوفی الممالک مذکور و فدوی
در اثنای محاوره و گفتگوی حساب در مجلس بهشت آیین سخنان ناهموار مذکور
گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه همایون را بخیانات و تقصیرات
منسوب و متهم گردانیده از نتایج آن گفتگو حضرت اعلی اندکی بجانب دفترخانه
بی اعتماد گشته چند نفر را گیرانیدند و تهدیدات فرمودند از آن جمله
آقا عزیزا اصفهانی که اورجه نویس خراسان بود و مرد افیونی بود به تیمور بیگ
یساول صحبت یاواغلی گیرانیده بلفظ گهربار فرمودند که سیاست او
همین است که افیون ها و بنگ ندهی و زدیگر تیمور بیگ اظهار مردمی کرده
افیون آورده که برسم معتاد بکار برد مشارالیه از خوردن ابا نموده گفته بود
که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت ماست بلفظ مبارک فرمودند که سیاست
افیونی همین است که افیون ها و بنگ ندهی اکنون این تکلیف شما خلاف رضای
ولی نعمت ماست شاید اراده خاطر اشرف برین نهج بزجر و سیاست بنده
تعلق گرفته باشد خلاف رضای اشرف نمی نمایم اگر نفس نفیس ترحم فرمایند فبها
والا امر مبارک بسلامت باشد بیت * تن شاه باید که باشد درست
من و جمله را گر شود پای سست * تیمور بیگ در خدمت این ماجرا نقل نموده
قسم بخاکپای همایون یاد نمود که هر چند با او گفتم که آنچه حضرت شاه فرمودند

بسبیل مطایبه با فرط انحراف مزاج اشرف ازین طبقه بالطبع راضی نمیشد که
ازین مرض رجا سینی بشمار رسد از ناخوردن معتاد لرزه بر اعضایش افتاده
در پیچ و تاب بوده در ابا اصرار می نمود حضرت اعلی منبسط گشته ترحم
فرمودند و رخصت دادند قرار یافت که هر یک فراخور حال چیزی برسم
ترجمان محصلان دهند و وکلای فدوی در دفترخانه همایون نقد تقصیر و نهان
و خیانتی که واقع باشد موافق قانون حساب تشخیص داده بعرض رسانند مصرع
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد * حسب الامر خواجه محمد معصوم که از
جانب فدوی مستوفی آذربایجان و رائق و فائق حساب بود با خواجه
ملک احمد اصفهانی که مقرر و معاند مستوفی الممالک بود بدفترخانه رفته
بهر سرکار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات مستوفیات
و بقایا نموده تا شش ماه در دفترخانه صاحب اقتدار بودند در این اثنا
قوام محمد مستوفی را عارضه طاری گشته با اجل طبیعی فوت و مقدمات آن نیت
عاطل ماند ذکر عارضه ذات حمیده صفات اشرف و صحت یافتن بعنایات
والطاف حکیم علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق چون از ظهور ستاره ذوذنابه
و علامات آسمانی که در سال گذشته واقع شد از اقوال ارباب تنجیم
دلالت می کرد که بیماری در اکثر بلاد عام شد اما در بلاد شمالی الله اعلم
بیشتر خواهد بود حضرت اعلی بعد از دیوان ارباب قلم متوجه مازندران
بهشت نشان شده در آنجا از عفونت هوا و اشتداد گرما تأثیر افلاک
و انجم بیماری عظیم شیوع یافته عرض مرض ذات مبارک اشرف سرایت کرده

تب محرق کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرحاباد بیرون آمده بییلاق فیروز
کوه دماوند تشریف بردند در هوای ییلاق بیماری در میانه اهل اردو اشتداد
یافت جمعی کثیر از خواص و عوام پهلو بر بستر ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح
و سالم بود بسیاری از عوام الناس و برخی از خواص راه عدم پیمودند
چند نفر از مشاهیر که رخت بسرای آخرت کشیدند در تحت متوفیات
مرقوم میگردد ارباب اخلاص نذر و صدقات جهة صحت ذات مبارک
بمستحقین رسانیدند و خلایق مصرع دست دعا بر آسمان و نیاز بر زمین
سلامتی ذات اشرف را از حضرت مجیب الدعوات مسئلت مینمودند
تا آنکه اثر اجابت دعای سراپای مستمندان ظهور یافته از شفاخانه ما هو
شفاء و رحمة للعالمین شفای عاجل را کرامت گشته عارضه روی
بانحطاط آورد روز بروز ضعف و سستی تنزل پذیرفته قوای جسمانی
قوت گرفت و از دماوند بعزم زیارت سلطان روضه رضا امام مفترض
الطاعه واجب العصمه علیه التحیة والثنا تا حدود سمنان و دامغان
تشریف بردند و بجهة بعضی مصالح ملکی و تدبیرات ملک داری فسخ عزیمت
لازم آمده از راه استراباد بدار السرور فرحاباد عود فرمودند و در
این سال قشلاق همایون در مازندران بهشت نشان واقع شد از سوانح
آن ایام آنکه خاطر انور ملک آرا و ضمیر منیر جهان پیرا اشرف اعلی
اعلی الله تعالی بدان مایل و راغب گشت که مملکت گرجستان کاختی را
که از دست برد حوادث دوران و از تاثیر عقب قیامت لهب شاهنشاه

زمان از صامت و ناطق در آن دیار نشان نبود بحلیه آبادانی در آورند
و جمعی از اویماقات را بدانجا فرستند که اقامت نموده بزراعت و
عمارت پردازند و از بقیة السیوف گرجیان اگر معدودی پناه بجبال آن
حدود برده باشند یا در گرجستانات پراکنده آواره دیار ادبار شده
باشند چون نایره غضب فی الجمله تسکین یافته و طهمورث که از جهل و غرور
لگد بر دولت خود زده سرگردان دیار بی نام و نشانی است و آواره گشته
نوید امن و امان داده برعیتی ترغیب نماید لهذا پیکر سلطان المکرمی
دورت را سردار ایالت و دارائی آن ولایت دانسته بلقب ارجمند
خانی سرافراز فرموده بدان صوب فرستادند و حکم معلی بنفاذ پیوست
که با ایل و اویماقات خود از قراباغ بدانجا رفته در سرزمین اطراف
قلعه قرلانقوح رحل اقامت اندازد و جمعی از هر طبقه و طایفه اویماقات
که مناسب اقامت آن ملک بودند تعیین یافتند و پیکر خان حسب الامر از آن
قضا جریان وی توجه بآن ولایت آورده پراکندگان نوید بخشش و سعادت
بخشایش یافته روی باوطان آوردند و بقدر آبادانی بهم رسیده و بیمن
معدلت شاهانه روی بمعموری دارد متوفیات که درین سال باراده
و تقدیر ایزد متعال از دار الملال بسرای باقی انتقال نمودند شهزاده
ابوطالب میرزا برادر اعیانی حضرت اعلی که در الموت مسکن داشت و
بهمین اشفاق و مراحم شاهی روزگاری بفراغت می گذرانید درین سال
مریض گشته رخت بسر منزل آخرت کشید نور محمد سلطان شمس الدینلو

در سلک امرا قراباغ و از زمرهٔ مقربان بساط اقدس بود در اصفهان
مریض گشته چون مقید بمعالجه و مداوا نبود از اغذیه و اشربهٔ نامناسب
احتراز نمینمود مرض مزمن گشته در فرحاباد وداع عمر و دولت کرده بعالم
عقبی شتافت امارت ایل شمس الدینلو برادرش سلیم بیگ مسلم گشت
مرتضی قلیخان کنگری ولد امیره سیاوس حاکم کسکر که از عهد صبی
در ظل تربیت همایون اعلی نشو و نما یافته از زمرهٔ امرا و مقربان محفل اعلی
بود در فرحاباد و فیروزه کوه مریض گشته معالجه و مداوای اطبا مفید
نیفتاده بتجربهٔ تغیر آب و هوا از دماوند بطهرات بردند در آنجا طبل رحیل کوفته
در عالم بقا منزل گزید چون پسرانش کودک بودند حکومت کسکر در آن
حال ببهبود خان چرکس تعلق گرفت در ثانی الحال بیوسف سلطان
غلام خاصه شریفه تفویض یافت **دیگر حکیم عنایت الله** یزدی که در سلک
اطبای خاصه شریفه منسلک و معالجه خوب بود زوجه اش که صبیهٔ مولانا
زین الدین حکیم یزدی است که بحذاقت و تصرفات ذهنی مشهور و بی
بدل بوده حکیمهٔ خدمهٔ حرم محترم است و خود در خدمت اشرف زیاده از
دیگر حکما قرب و منزلت و محرمیت یافته همیشه بشرف مکالمه و همزبانی
امتیاز داشت و محل اعتماد شاهانه بود در فیروزه کوه بیمار شده چند روز
حیات مستعار را تصدق فرق مبارک اشرف نموده اجرای ترکیب
حیات را بمعاجین ممات آمیخته بجهان باقی شتافت **قوام محمد مستوفی**
وی از موضع کفران صفاهان و از اکابرزادهای آن ملک و مستوفی الممالک

ایران بود در روز دوشنبه دهم شهر رمضان بی آنکه بیمار و ناتوان باشد
در اثنای شغل دفتر و کتابت بخود فرو رفته از هوش و تکلم باز ماند در آن روز
تا شب و شب تا صبحدم حالش برین منوال بود اطبای صفاهان تشخیص
حال او نتوانستند کرد بعضی غش قوی قرار دادند و بعضی می گفتند
که اخلاط فاسده در معده همیت یافته و بعضی یادتی خون فاسد را باعث بیهوشی
می شمردند صبح روز دویم بفصد قرار دادند و قریب شش دانگ مثقال
خون گرفتند بعد از فصد ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن
مفارقت گزید بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات سم مظنه آن شد
که او مسموم گردید العلم عند الله بالجمله نعش او را چند گاه در صفهٔ مدرسه که
در جنب منازل خود احداث نموده بود گذاشته از آنجا نقل عتبات عالیات
نمودند در ارض کربلا و حایر روضهٔ مقدس حضرت سید الشهدا علیه السلام
مدفون گشت الحق مرد کریم الذات خود خیراندیش و نیکوخواه خلایق بود
ارباب استعداد تواریخ مرغوبهٔ لایقه در سلک نظم کشیده از آنجمله
این تاریخ ثبت افتاد **قطعه** * دریغا ز مستوفی نیک رای
که جز نام نیکش بگیتی نماند * کمیت سخاوت در ایام او
چو حاتم رسید آنکه دون جهان * زبان بیان عاجز از مدحت او
ز ادراک وصفش خرد باز ماند * چو رفت از جهان آن جهان کمال
خرد را شعور پی زانده ماند * همی جستم از عقل تاریخ فوت
رغیب این بشارت بگوشم رساند * بدل گفت تاریخ فوتش بگو

قواما چه شد نام نیکش بماند   منصب استیفا بمیرزا سعید نواده

خواجه قاسم مستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت طلعت قلم

تفویض یافت ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه ثلاثین و الف هجری که سال

پنجم از قرن ثانی دولت روزافزون عباسی است شد چمن تازه دگر موسم بستان آمد

گل ز خلوتکده خود بگلستان آمد * دختر رز که بصد پرده نهان بود ز غنچه

خوش خرامان دگر به دم مستان آمد * مژده از مقدم گل داد دگر فصل بهار

بلبل دلشده در ناله و افغان آمد * لاله سان ساقی گلچهره ز رخ افروخت ز می

قابل ز نکهت چمن و ایران آمد * درین سال نیر اعظم که بحکم دادار

جهان آفرین واسطه نظام عالم است در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع

الثانی بعد از انقضای نه ساعت و یازده دقیقه از منزل کاشانه

حوت بنزهتگاه حمل نقل نمود و از فروغ خدا آفرین ظلمت افسرده دلی

از اشعه انوار آلهی روشنی داده سریرآرای بارگاه شرف و اقبال گشت

جنود نباتات را موجب آراستگی و پیراستگی گردید لراقمه

بفرخندگی تازه شد روزگار * جهان مشک بو شد ز بوی بهار

جهان از گل و لاله شد جانفزای * هوا عطر بیز و صبا عطرسای

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مازندران جنت نشان ایام نشاط افزای

بهار را بفرخی و فرخندگی گذرانیده بسیر و شکار معتاد نزهت بخش ریاض

طبع اقدس بودند و چون از نوروز دل افروز دو ماه و چند روز گذشته

موسم بهار و ایام خرمی روزگار سپری گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد

وهنگام عطر بیزی دشت و کوه ییلاق شد عنان اشهب نیکو خرام اندیشه را

بجانب دارالسلطنه اصفهان انعطاف داده ساخت آن بلده ارم نشان از

غبار سم سمند پیوند رشک ارم ذات العماد گردید و چندگاه از حظه خلد

آیین عشرتگاه شهریار باداد و دهش بود وقایع مسوعه و سوانح

اقبال که در اوایل این سال بظهور پیوست انکه محبه بیک یوزباشی

ایستاجلو که برسالت روم رفته بود عود نموده محمد آقا نام از ایلچیان

معتبر از امراء روم همراه او برسم رسالت بدرگاه جهان پناه آمد

و از جانب سلطان عثمان پادشاه روم مکتوب محبت اسلوب دوستانه آورده

با صحایف صداقت آیین وزرا و ارکان دولت سلسله آل عثمان بنظر انور

درآوردند و تاکیدات در استحکام بنیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی

نموده بودند معروض گردانیده اعزاز و احترام یافت دیگری آمدن والی

ولایت کیج و مکران ملک میرزاست که درینوقت بپایه سریر اعلی آمده سعادت

بساط بوسی دریافت ولایت مذکور از توابع هندوستان و مالکان آن

و سند پیوسته و بفرمانفرمای ممالک هند اطاعت گونه بظهور میرسانند

و بجهت بعد مسافت آگره و دهلی که دارالملک هندوستان است باندک

پیشکشی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمانفرمای ممالک هند

از تعرض والیان آن ولایت کوتاه است و چون بحد ولایت کرمان

و سیستان و هرموز که قلمرو همایون اعلی است قریب است حضرت اعلی

شاهی ظل اللهی اراده تسخیر آن ولایت فرمودند در سنه نوعی که در محل خود

سبق ذکر یافته گنجعلی خان حاکم دار الامان کرمان را بمین فعل که از توابع آن ولایت
و حکومتگاه ملک شمس الدین بود که از جمله ملوک آن ملک است فرستاده قلعه
آنجا بقهر و غلبه گرفته ملک مذکور را بپایه سریر اعلی آورد و مناشیر عتاب آمیز
بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملکشاه حسین که از ملکزادگان سیستان است
فرستاده بودند ملک میرزای والی مکران که بزرگترین امرا و ملوکان آنجاست
آوازه گیتی ستانی و مهابت آنحضرت بر اساس تقیاس پس نحو در راه داده
در میان خوف و رجا عزم عتبه بوسی درگاه عرش اشتباه جزم نموده روی
امید و ضراعت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی از دار السلطنه اصفهان
بسعادت آستانبوس مشرف شده و روی نیاز بر زیر آستان سعادت آشیان نهاده
بزبان عجز و مسکنت این مقال ادا نمود لراقمه که ای خسرو
خسروان جهان * سزاوار دیهیم و تخت کیان *
باخلاص شه را یکی بنده ام * بدرگاه جاهت سر افکنده ام
حضرت اعلی در ازای ظهور اخلاص و بندگی او را منظور نظر مرحمت گردانیده
بنوازشهای شاهانه و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب و زین یراق
و سایر تفقدات و اصطناعات خسروانه معزز و گرامی گردانیده ملک موروث
برو مسلم داشته رخصت انصراف ارزانی داشتند و او مسرور و شادمان
بدیار خود عود نموده واقعه دیگر آمدن جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه ولد
خواجه کلان خواجه بخاری که در بخارا بسادات جویباری مشهور و مطاع
خلق آن دیار اند و در خدمت سلاطین اوزبکیه معزز و محترم و بقرب و منزلت و

اسباب جاه و مکنت از سایر خواجهای ماوراء النهر امتیاز تمام دارند
بقصد حج و طواف بیت الله الحرام از آنجا بر آمده از آنجا بدار السلطنه
اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف دریافته از خدمت آنحضرت عزیمت
سفر خیر اثر نماید صدور عظام و سادات و علماء کرام حسب الامر اشرف
باستقبال او رفته بتاریخ روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر شعبان
المعظم باعزاز و احترام بشهر آمده در منازل دلکشا فرود آوردند و حضرت
اعلی بنابر توقیر و احترام مشار الیه بوثاق او تشریف برده ملاقات فرمودند
و بانواع تعظیمات پادشاهانه و اضعاف تکریمات خسروانه معزز و گرامی
گردیده نزل و اقامت بر وجه لایق مرحمت شد در خلال آنحال وی را
عارضه بیماری روی داده چندگاه سقیم المزاج بود اطبا بمعالجه وی مداوا
پرداخته همه روزه از جانب همایون اعلی پرسشهای اشفاق آیین و
نوازشهای مرحمت قرین بحیز ظهور می آمد تا آنکه بیماری وی بانحطاط آورد
صحت کامل یافت چون عده سفر مبارک گذشته بود حصول مطلب
اعلی و وصول بدین مقصد اسنی در عقده تعویق مانده از حکمت بالغه
ربانی درین سال میسر نشد دیگر توجه همایون اعلی است بتفرج آب کورنگ
چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کورنگ بطرف دار الملک صفاهان
در نصاب کمال است اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس
نفیس بانجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن آن برسیده برای العین
مشاهده فرمایند لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف

گردانید روزی چند در ییلاقات آنجا بوده منزل گزیدند و مشاهده نیک و بد
آن فرموده با امراء عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند
امامقلیخان بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیرخان بختیاری
و صفی قلیخان حاکم همدان و اعیان فارس و صفاهان که بدان خدمت مأمور بودند
هریک بمهام مرجوعه کما ینبغی اقدام نموده در بند بستن و کوه کندن فرهادآسا
سعی موفوره بظهور می آوردند که مکنون خاطر دریانوال بروجه دلخواه صورت
ظهور یابد **تفویض ایالت عربستان جزیره بسید منصور** چون مهمات عربستان
بجهة قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت مختل گشته نظام و انتظام
نداشت و در هر سری از سروران عرب سودائی پدید آمده بود و سید محمود
برادر سید مبارک که چندگاه بود که بپایه سریر اعلی آمده جهة دفع فتنه عرب
و تمشیت مهمات سید راشد حسب الامر در استراباد اقامت داشت در وقت
بپایه سریر خلافت مصیر طلب داشته بعد از استسعاد بسعادت بساط بوس
مورد الطاف شاهانه گردید بتفویض ایالت و دارائی عربستان و لقب
ارجمند خانی سربلندی یافت و حسینخان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای
حاکم شوشتری بمعاونت او مأمور گشتند و ایشان با جنود موفور بعربستان
رفته او را در حکومت آن ولایت متمکن گردانیدند و در حویزه کوچک عبدالله
لقمان اطاعت کرده قلعه شکوک را بتصرف او داد و سید طهماسب که
مظنه خلاف با او داشتند جز اطاعت چاره نیافته از قلاع و مملکتی
که در تصرف داشت دست باز کشید و امراء عظام مذکور خاطر از مهمات او

جمع کرده

جمع کرده هریک بجلوگاه خود بازگشتند **لشکر فرستادن بر سر فرنگیه
پرتکالیه هرموز** چون از جماعت فرنگیه پرتکالیه که در جزیره جرون اقامت
داشتند مکر و حیل و تزویر بظهور آمده پای از دایره ادب بیرون نهاده بودند و
خلاف عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جرون با والیان مسلمان
کرده بودند و بخودسر در جزیره که منبع آن حرونست مشهور بجزیره قشم
قلعه احداث نموده حارس و نگهبان تعین کرده در ازدیاد عمارت و
استحکام آن می کوشیدند امامقلیخان بیگلربیگی فارس از این معنی خبر یافته
جمعی را بتسخیر و تخریب قلعه مزبور مأمور ساخته حقیقت معروض گردانید
حقایق آنحال و رفتن امامقلیخان بآنصوب و تسخیر جزیره جرون و انهدام فرنگیه
پرتکالیه از آن ملک مشروحا در سال آینده مرقوم قلم وقایع رقم خواهد شد
انشاءالله تعالی **دعوت فرمودن جمعی از نصاری بدین اسلام** درین سال رای
عالم آرای همایون که مهد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک و ملت
اقتضای آن نمود که گروهی از ارامنه که حسب الامر در فریدن سرحد
بختیاری اقامت و محل زراعت دارند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور
ترحم و غمخواری که چون دنیا محل حوادث و دار فتورست مبادا در هنگام
وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار قرب جوار که جور و اعتساف
جبلی آنطایفه است با ایشان که مطیع الاسلام و اهل ذمه اند دست درازی
واقع شود و نساء و صبیان ذلیل و اسیر گرفتار آیند جمعی از آن طبقه دعوت
همایون را بقدم اذعان تلقی نموده طوعا و کرها پذیرای فرمان شدند غرض

اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند معبدی که ساخته اند بمسجد
شهرت یافته آواز موذنی از آن آید که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت
حال ایشان بخیر و خوبی مقرون باشد سیادت امیر ابو المعالی نظری مجلس بوس
همایون که ابا عن جد از ملازمان قدیم این دودمان ولایت نشان است
و از عهد صبی در ظل تربیت همایون شاهی نشو و نما یافته است شرف قرب
و منزلت سرافراز و بکمال اعتماد و محرمیت از اکفا ممتاز است بدین
خدمت سعادت افزا مامور گشت و او حسب الامر الاعلی متوجه این امر
خیر انجام گشته بمیانه آنجماعت رفت بعضی را توفیق رفیق گشته بالطوع
والرغبه هدایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح باغوا و تحریک
رهبانان و کشیشان ایشان دشوار بود تغیر کیش نصاری بکره و خاطر
ایشان مینمود باندک تمهیدی که به قسیسان و رهبانان در ترک ممانعت
نمودند از منع متقاعد گشته قوم چاره بجز انقیاد ندیافته باکراه قدم در
دایره اسلام نهادند و اکثر نسا و صبیان در شوق و شفقت آمده بر
یکدیگر سبقت جستند زبان بکلمه توحید و ترک ملت نصاری و قبول
دین مبین و شریعت بیضا گویا ساختند سیادت پناه مشار الیه بیمن
عاطفت شاهانه توفیق این سعادت عظمی یافته تا موازی بهزار نفس
بحلیه اسلام متحلی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و گروهی که بکلمه
طیبه شهادتین زبان می گشودند کتب ایشان از سواد انجیل و ما یکون من
ذا القبیل از دست کشیشان و قسیسان گرفته مقرر داشتند که معلمان

مسلمانان

مسلمانان ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت مینمود باشند و همچنین
کل نصاری ارمنی که نقل بمازندران شده بود تکلیف مسلمانی کرده بدین
اسلام دعوت فرمودند و مولانا محمد علی تبریزی نیز بخدمت مامور
گشت اکثر آن طایفه دعوت پادشاه اسلام را پذیرفته از روی صدق
و یقین و قلیلی باکراه العلم عند الله زبان بکلمتین جاری ساخته در زمره اهل
اسلام یافتند امید که حضرت رب الارباب مثوبات این امور خیر را
عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گردانیده از عمر و دولت
متمتع باشند **ذکر عزیمت همایون اعلی بنابر مصالح ملکی بجانب خراسان**
و وقایعی که در خلال آن حال روی داد چون همواره تسخیر و تصرف ملک قندهار که
موروثی این سلسله است و چند سال بود که حوادث روزگار چنانچه
از صحیفه وقایع قرن اول این کتاب در طی احوال میرزایان قندهار
اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شده بتصرف فرمان روای ملک
هندوستان در آمده مکنون خاطر انور بود بنابر روابط دوستی و مصادقت
و موالات که فیمابین واقع بود متعرض نشده بمردمی آنطرف گذاشته
بودند و موجب طعن اضداد و تشنیع هرزه درایان و بیهوده گویان
دوست و دشمن بود در سال گذشته بخان عالم ایلچی هندوستان
صریحا اظهار این حکایت فرمودند درین وقت از تقریر واردین و عرض
دولتخواهان که در آن دیار اند بوضوح پیوست که جمعی مفسدان خوش آمد
گو در خدمت حضرت پادشاه والاجاه محمد سلیم پادشاه مانع دادن قندهار

شده و میشوند بر ذمت همت شاهانه و جمعیت پادشاهانه لازم شد که عنان
عزیمت بجانب خراسان معطوف داشته بمیامن تاییدات الهی مهم
قندهار بروجهی که لایق طرفین باشد قصوری و فتوری در مبانی
محبت دوستی نشود صورت یابد و هم دراز دست درازی و
ادا ایهائی که درین چند سال که در آذربایجان و گرجستان شاغل عظیمه
پیش آمده همت والا بدفع عادی مقصور بود طایفه کم فرصت اوزبکیه بظهور
آمده چند نوبت بنوعی که در سالهای گذشته بتحریر پیوسته لشکرها بتاخت
خراسان فرستاده بودند بروجه اتم تادیب نموده گوشمالی بسزا داده شود
بتخصیص درین سال که اوزبکیه بلخ بدلالت و رهنمای جمعی فتنه جویان مفسد
و چند نفر از منافقین اویماق جمشیدی ایشان فرصت نموده شبی علی الغفله
برسر قلعه بالای مرغاب آمده بطرز دزدان بقلعه راه یافته جمعی از
قزلباشیه که حارس و نگهبان قلعه بودند بقتل آورده کوتوال قلعه را که
از معتبران شاملو بودند گرفته ببلخ بردند و قلعه را متصرف شدند و باد
غیس نیز آمده چند نفر از شاملو را اسیر و مقتول ساخته اند چون رستم محمد خان
ولد ولی محمد خان در سرحد مابین بلخ و خراسان نموده بمعاونت جنود قزلباش
در کمین بلخ است و در سال گذشته با دو سه هزار اوزبک که همراه
جمع اند بتاخت اندود و ترشیز و شبرغان رفته خرابی بسیار کرده بودند
درین سال در مقام انتقام در آمده لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکا او
و شافلان فرستادند اگرچه رستم محمد خان از عزمت ایشان آگاه گشته

همراه آمده مردم را به وشاقلان بقلعه های خود درآمدند اوزبکیه در آن و الکا
خرابی بسیار کرده مراجعت نمودند و قرا لقمه نامی از سرداران نامدار
اوزبک که در سالهای گذشته بخراسان آمده شکست عظیم یافته از
معرکه بیرون رفته بود درین چند سال نام و نشان منزیت درین سال بقصد
آنکه در کمین بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آورد بحوالی
چهچران از اعمال غرجستان آمده بقلعه بنا نموده در آن قلعه اقامت دارد
لاجرم بنابر مقدماتی که بتحریر پیوست سفر خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافته
حکم قضا جریان بصدور پیوست که طوایف رفیعه قزلباش و ملازمان
رکاب اشرف از اطراف و جوانب در حرکت آمده بجانب خراسان نهضت نمایند
در خلال اینحال ذات مقدس حضرت شاهی ظل اللهی از جاده اعتدال منحرف
گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطبای مسیحا دم بقانون حکما بمعالجه
و مداوا پرداخته ارباب اخلاص و نذور و صدقات بارباب استحقاق
و احتیاج رسانیده از برکات دعاگویان صادق العقیده که هر صبح و شام
بدان مواظبت نموده صحت ذات عدیم المثال را از درگاه ایزد متعال جل
مسئلت مینمودند مرض روی بانحطاط نموده حکیم علی الاطلاق صحت عاجل
کرد بنابر ضعف ایام نقاهت چند روزی توجه خراسان در عقده تعویق
افتاد مقرر شد که عیسی خان قورچی باشی سرکرده قورچیان عظام و علی قلیخان
دیوان بیگی باشی سرکرده آقایان و ملازمان درگاه و منوچهر بیک یوزباشی
لله غلامان و لد قرچقای خان سپهسالار سرکرده غلامان و تفنگچیان بوده بخراسان

رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون رایات جلال بی قضای بانی منصوب
رسد بموکب همایون پیوندد فرمانبران حسب الفرمان عمل کرده امرا عظام
و افواج قاهره فوج فوج از همه طرف روی توجه بخراسان آورده بر طبق
فرمان جهان مطاع در ولایت نیشابور اقامت منتظر وصول موکب ظفر
قرین بودند شرح نهضت موکب ظفرنشان بجانب خراسان و وقایع آن عز
خیراثر در طی حالات سال آینده بدستیاری توفیق حضرت نگارش کلک
سوانح میگردد **ذکر ایلچی فرستادن سلاطین اوزبک بدرگاه**
سلاطین پناه و استدعای مصالحه نمودن و برخی از حالات
اوزبکیه چون آوازه نهضت همایون و لشکر قیامت اثر قزلباش بطرف
خراسان و اطراف و اکناف سرحد ماورا النهر شیوع یافته ولوله و
آشوب در سایه اوزبکیه و چغتای انداخت سلاطین از اعمال ناهنجار و جسارت
بی ادبیها که از ایشان بظهور پیوسته بود نادم و پشیمان گشته در مقام
اعتذار آمدند و سلطنت شعار ندر محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه
ماورا النهر برای خود با صلاح برادر علی ای التقدیر پاینده میرزا
نام جوره آقاسی خود را که بعرف اوزبکیه قورچی باشی است با مکتوب
مرغوب ضراعت اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سریر اعلی و دوستانه
باوی صداقت و الفت و آشنائی شده بود و والده اش از بنات مکرمه
سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد
میرزا ابوالقاسم است که در زمان فرمانروائی عبدالمومن خان ولد او در مشهد مقدس

تیم خان حسب تقدیر و اقتضا قضا بحباله خود در آورده بود عریضه اخلاص
آیین بخدمت اشرف نوشته بعد از تذکر حقوق بندگی و دعاگوئی موفور
استدعا نموده بود که اگر قلم بر تقصیرات فرزند ارجمندش که بجهت
کلفت و منازعت عمزاده اش رستم محمد خان وقوع یافته کشیده شود در مقام
عطوفت و مخلص نوازی باشند مدة العمر از جاده دوستی و اخلاص انحراف
نجستند و انواع تملقات نموده پیشکش های لایقه ارسال داشته بودند
و آنچه از اقوال مترددین احوال ماورا النهر و سلاطین اوزبک معلوم گشت
آن بود که امام قلیخان والی ماورا النهر بدفع سلاطین قزاق که تاشکند
و آنحدود تسلط یافته دست تطاول بملک سمرقند دراز می کردند لشکر
بآنصوب کشیده بود و میانه او و لشکر سلاطین در حدهای قزاق در آنطرف
آب شاهرخیه که بی احتیاطانه عبور نموده بود حربی عظیم و نیروی قوی
وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاده تا موازی بیست هزار کس
العهده علی الراوی از سپاه ماورا النهر در معرکه بقتل آمده و چه در وقت
انهزام از روی اضطرار خود را بآب انداخته غریق لجه فنا گشتند و امام
قلیخان شکسته و بدحال بیخارا بازگشته و کس نزد برادرش ندر محمد خان
ببلخ فرستاده اعلام نموده بود که با لشکرهای آنحدود با او پیوسته دیگر
باره متوجه قزاق شوند و ندر محمد خان بواسطه قرب جوار رستم محمد خان و
بیم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادر نیز فی الجمله اندیشه مند و بد
مظنه بود و امام قلیخان ازین جواب متقاعد گشته با معدودی بی تکلفانه ببلخ

آمده با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره و کنکاش یالنکوتش بهادر را با
فوجی از لشکریان بلخ و حصار و آنخود همراه کرده و امام قلیخان بجهت
انتقام و خبر شکستی که از لشکر قزاق افتاده بود دیگر باره لشکری فراهم آورده
بسرکردگی یالنکوتش بهادر بسمرقند فرستاده و خود متعاقب رفته کرت
دیگر فیمابین محاربه عظیم بوقوع پیوست درین مرتبه نیز شکست بر لشکر بخارا و بلخ
افتاده جمعی کثیر در معرکه بقتل آمدند و یالنکوتش پریشان حال بازگشت و جناب
ارشادمآب هاشم خواجه پای در میدان المصالحه نهاده فیمابین امام قلیخان و
سلاطین قزاق خصوصا ترسون محمد خان بوساطت جناب ارشادمآبی صلح گونه
واقع شده گرگ آشتی کردند و هر یک بمقر خود شتافته القصه پاینده محمد میرزا
مذکور در دولتخانه مذکور مبارکه نقش جهان بوساطت مقربان درگاه بعد از
ابلاغ رسالت و گذرانیدن تحف و هدایا که از آنجمله چهل و پنج راس اسب الشه
حصاری و قرقری و بدخشی بود از جانب ندر محمد خان گذرانیده اظهار اخلاص و
نیازمندی و صداقت و دوستی پیش از پیش نمود و چون مرد خردمند سخندان بود
بلوازم امر رسالت کما ینبغی اقدام نموده مشمول نوازش و الطاف شاهانه
گردید و جناب هدایت مآب عبدالرحیم خواجه نیز از جانب امام قلیخان تواضعات
دوستانه نموده التماس کرد که چون همیشه پدران ما میانه سلاطین عظام
و طوایف انام باعث ایتلاف و التیام بوده آتش فتن و فتور را از زلال
مواعظ و نصایح تسکین داده واسطه صلح صلاح که موجب آسودگی خلق الله است
میشده اند و اکنون حسب الاتفاق و تقدیرات آسمانی چنین واقع شد که این [illegible]

سعادت

سعادت ملازمت اشرف دریافت و چون بنابر عارضه بیماری و توقفات ضروری
هنگام سفر مبارک مکه معظمه و موعد ادراک سعادت حج بیت الله الحرام گذشته
بخاطر میرسد که باوراءالنهر بازگشته هرگاه اراده ازلی متعلق بآن شده
باشد و بخت مساعدت نموده توفیق رفیق گردد بمقتضای الامور مرهونة
باوقاتها این اراده وقت دیگر از قوه بفعل آید و آنچه از اوصاف حمیده و
اخلاق پسندیده حضرت اعلی مسموع شده بود یکی در هزار بعین الیقین مشاهده
شد و که رحمة للعالمین اند و خیر ترفیه حال عباد الله امری از اطوار آنحضرت
بظهور نمی پیوندد و توقع آنست که چون ندر محمد خان با وی الفت و دوستی
گذشته اظهار صداقت و اخلاص مینماید حضرت شاهی ظل اللهی بمقتضای عفی
ما مضی از اعمال سابقه او زیکبار اغماض فرموده چون امام قلیخان نیز از
کرده پشیمان گشت قلم عفو بر جرایم اعمال هر دو برادر کشیده در مقام
رافت و عاطفت باشند و این محب خیرخواه متعهد میگردد که فیمابین
قواعد دوستی و مصالحه را بروجهی استحکام دهد که بعد الیوم عجزه و زیردستان
طرفین مرفه و آسوده حال بوده بدعای دوام دولت ابد قرین اشتغال
نماید و درین نهضت فقرا و ضعفاء ماوراءالنهر حسب الاستدعای
این دعاگوی خیراندیش از آسیب لشکر قیامت اثر قزلباش در امان
بوده موجب حصول نیکنامی این دولتخواه گردد چه پیداست که نتیجه خصومت
و نزاع سلاطین جز خونریختن خلایق و نهب و اسیر مسلمانان و پایمال
گشتن عجزه و زیردستان چون ادراک سعادت حج بیت الله دست نداد

همین مرحمت شاهی توفیق این مدعا یافته از مثوبات بجید و انتها عافیت و
آسودگی خلق الله که حج اکبر است بهره ور بوده باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار
فرمودند که از آن طبقه خود درین چند سال که ما را در آذربایجان و گرجستان
مشاغل عظیمه پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست درازی و بی اندامی
بظهور آمده تدارک آن بقیه غیرت و حمیت شاهانه لازم بل واجب است
و حالا سفر خیر اثر خراسان بجهات مختلفه در خاطر تصمیم یافته و چون تدر
محمد خان ایلچی فرستاده اظهار اخلاص و صداقت نموده در مقام عذر
و تدارک ما فات است بنابر رافت جبلی که نسبت با احبا و دوستان گونا
خاطر صدق آیین مراعات جانب پسندیده عفیفه والده اش که از مثوبات
اشراف و اهالی این دیار است شایسته آنست که ما نیز ایلچی فرستاده
با دوستان در مقام اتحاد و دوستی باشیم هر گاه امام قلیخان نیز در مقام
موالاه و دوستی باشد چه بهتر از آین که مسلمانان در زمان دولت همایون
و عهد سلطنت ابد مقرون بفراغت و عافیت باشند انشاء الله تعالی
در خراسان بانچه وقت اقتضا نماید و موجب ترفیه احوال خلایق لایق
دولت و حفظ ناموس سلطنت باشد بظهور آید الحاصل پاینده میرزا مورد الطاف
شاهانه گردانیده محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان را برسالت بلخ تعیین
فرموده بتدر محمد خان و والده اش مکاتیب دوستانه و اشفاق خسروانه
در قلم آورده همراه پاینده میرزا روانه نمودند و جناب هدایت مآب
عبدالرحیم خواجه نیز که عزم بازگشتن جزم کرده بود مورد توجهات پادشاهانه

و شمول انعام و احسان و تفقدات خدیوانه گردیده مسرور و شادمان و آیز گردید
و بعد از رفتن ایشان رایات نصرت آیات بتاریخ سیوم شهر ربیع الثانی
از اصفهان بجانب خراسان در حرکت آمده از راه بیابانک و طبس گیلکی
روانه شده شرح حالات آن سفر خیر اثر و رفتن و آمدن محمد صالح بیک
و سوانح آن ایام انشاء الله تعالی در سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد
از سوانح آمدن حبش خان است که از جانب نظام شاه والی احمد نگر
ولایت هند دکن و ملک عنبر پسهدار که موسس مرتب امور دولت آن
سلسله و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است برسم رسالت بدرگاه جهان
پناه وی از امراء آن سلسله حبشی زاده است مرد سنجیده معقول سخندان
و ارادت پسندار ان خاندان ولایت و کرامت و از مسایل علمی آگاه و با اشعار
فارسی ربط تمام داشت در مازندران بهشت نشان بسعادت بساط بوسی
دریافته از جانب نظام شاه عرض اخلاص و صداقت موروثی نموده پیشکشهای
لایق گذرانیده و در هنگام توجه صفاهان رخصت زیارت روضه مقدس
حضرت امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثناء حاصل نموده متوجه مشهد مقدس
معلی گردید و بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی بازگشته باصفهان
و در سفر خیر اثر خراسان و قندهار که در ذیل مرقوم میگردد ملازم
رکاب اشرف از وقایع متنوعه و سوانح غریبه که درین سال
روی داد قضیه مکحول شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میرزاست که از
اقتضای قضا بظهور آمد بر عقلاء روزگار پوشیده نیست که لایق بجال

رسیده میرزا مذکور مستشعر گردیده و سلب اعتماد از خود کرده بتحریک کارفرمایان عالم قضا بشامت کردار نا هنجار بچشم خود دید آنچه دید و از خودبینی چشم از مشاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی ندید و با وجود عدم مبنایی چند نفر از جهلا و نادان از و نادانی اراده نموده بود که بطرفی بیرون رود از اهل مواضع عباس قلی ولد محمد حسین بیک توشمال را از وقوع این حال در حوصله نگنجیده حقیقت معروض داشت و میرزا مذکور معترف شده بعذرهای ناد لپذیر تمسک جست حضرت اعلی از عواطف جبلی با آنچه باو رسیده بود اکتفا فرموده اغماض عین فرمودند اما جمعی که متکفل بیرون بردن او شده بودند بسیاسات رسیدند و اسباب معیشت جناب میرزای حسب المرام انجام یافت دیگر از سوانح آنکه در این سال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابو طالب ابن عماد الدوله مرحوم حاتم بیک که بعالی منصب وزارت دیوان اعلی سرفراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند بین الاعاظم و الاعالی معزز و ممتاز بود انحراف یافته بسبب آنکه ظاهر بود جز مشتهیات نفس اماره که لازم نشاء جوانی است نبود الحال از آن منصب عالی معزول گردیده که چندگاه از نشیب و فراز دولت قدر این مرتبه علیا شناخته بتجربه روزگار مهذب گردد و منصب وزارت بسلمانخان ولد شاه علی میرزا نواده عبد الله خان که بمصاهرت نایند و ماندن سرافرازی داشت و مرد حساب دان مربوط نویس و از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت مفوض گشت دیگر از سوانح معدلت آیین



٤٥

صاحبان دولت تخصیص شهزادگان پاک طینت نیکوسیرت آنست که در میان هر حال نظر بر خاتمت احوال حسن و قبح مآل انداخته در جمیع امور خرد خورده بین را پیشوای کردار و گفتار خود ساخته بهوای نفس اماره در کاری که جز ندامت و پشیمانی نتیجه و حاصلی نداشته بیجا باشد شروع ننمایند بیت

دشمن دشمن آن پسند که بخرد | با نفس خود کند بمراد هوای خویش
چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب | تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزای بخرد نادان است که تا با والد بزرگوار که خدای مجازی و سایه پرورد کار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بود و مراعات ادب مینمود همواره انواع عواطف خسروانه و اشعه اشفاق پدرانه بر وجنات احوالش متیافت بمانا در این اوقات از کوته خردی قدر عافیت ندانسته از جاده مستقیم عاقبت اندیشی انحراف جسته بود و باغوای جهلا و مردم نادان باعمال که منافی اداب و اخلاص بود میادرت مینمود تخصیص در ایامی که ذات مقدس را در فیروزکوه چنانچه مذکور شد عارضه بیماری دست داده بود جناب شهزادگی بعیش و حضور پرداخته مترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از این معنی غافل که زمام سلطنت و فرمانروائی بر حسب کریمه و ربک یخلق ما یشاء و یختار در قبضه ارادت و تقدیر قادر مختار است شعر

کسی را رسد رایت افراشتن | که دین را تواند نگه داشتن

مجملا چون اطوار جناب از امنای نیکخواهان صافی اعتقاد بعرض مقدس

درین سال جمعی از اجامره و بیده ولتان قسمی که در ان ولایت سر بشورش
و فساد بر آورده آزار و اضرار ایشان بخلق آن دیار میرسید بدست
در آمدند چون دفع شر این گونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی
خلق الله است در صفاهان بسیاست رسیدند و یکی از معتبران شاملو
شاه قلی بیک نام که در خدمت اشرف زبان باستشفاع گشوده ضامن
نیک و بد ایشان میشد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند تخیه ایشانی
با این طبقه غضب شاها گشته شریک سیاست گردید بیت
هر که بدے کرد بدیار شد   هم بد خویش گرفتار شد
اهالی دار المومنین قم ازین واقعه مسرور گشته مسلمانان از شر
ایشان خلاصی یافتند متوفیات جمعی از مشاهیر و اعیان که درین سال
وداع عمر و زندگانی کرده در مضاجع خاک غنودند قاضی خان صدر زمان
که در اواخر سال گذشته در قصبه طرشت ری مریض گشته در اوایل
این سال رخت بعالم آخرت کشید نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند
وی از سادات عظیم القدر سیفی حسینی بود که آبا عن جد در دار السلطنه
قزوین و نواحی بمنصب جلیل القدر اقضی القضاة معزز و منظور نظر سلاطین
بوده اند و او سید عالیشان کریم الذات و باخلاص حسنه و فضایل
و کمالات نفسانی و آراستگی داشت در زمان دولت همایون منصب
قضا عسکر ظفر اثر یافت چندگاه بدان شغل شریف پرداخت و چون
دامن از ان شغل در چید توفیق حج بیت الله الحرام دریافت در سنه [illegible]

خمس عشر و الف چنانچه در واقعه آن سال اشارتی بآن شده بمنصب عظیم
الشان صدارت سربلندی یافته دوازده سال من حیث الاستقلال
بآن امر قیام نموده طلبه علوم و ارباب استحقاق و احتیاج از موائد انعام
و افضالش بهره ور بودند یک پسر هفده ساله داشت که باکتساب علوم
مشغول میبود بعد از فوت والد درهمین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه
اصفهان بمرض ازهم گذشته در عالم جوانی بمنزل جاودانی شتافت
فریدون خان حاکم استرآباد در بیلاق باور بیمار شده بشهر آورده
روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا مفید نیفتاد و اجل
طبیعتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل سر منزل بقا نمود نعش او را
بمشهد مقدس رضویه نقل کردند وی از قبیله چرکس و از زمره عبید نواب
همایون اعلی بود و آنحضرت جوهر رشد و دانائی از ناصیه احوالش مشاهده
فرموده در مقام تربیتش در آمدند و همواره مورد توجهات پادشاهانه بود
تا آنکه بحکومت دار المومنین استراباد سربلندی یافت هجده سال در اراضی
آن ولایت اشتغال داشت با خلق آن دیار سلوک پسندیده نموده بین
الجمهور بسلامت نفس مشهور و بصفت عدالت و نیکنامی موصوف بود
او را در مدت دارائی با طوایف اشرار و متمردین ایل صاین خانی مشهور
بترکمان که همیشه در حدود استراباد طغیان و رزیل شور افزائی مینمودند
محاربات قوی و نبردهای عظیم روی داده بنیروی اقبال همایون و شجاعت
و دلیری همیشه فیروزی یافت چنانچه از آن طبقه متمرد خصوصا کوکلن و

او خلو که در تمرد و عصیان از سایر آن قوم در پیش و کثرت و قوت پیش بود و
صاحب وجودی نگذاشت ایالت آن ولایت به بهبود خان چرکس تعلق
گرفت سلوک او بر وفق رضای مردم آنجا یار نبود بنابران معزول گشته
بخسرو خان که در سلک غلامان درگاه منسلک و مرد ضابط و کاردان بود
تفویض یافت عارف معارف ازلی واقف علوم خفی و جلی شیخ بهاء الدین
محمد عاملی شمه از اوصاف کمال و شرذمه از فضل و افضال آن
حمیده خصال در صحیفه احوال این فقیر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بوفور
دانش و تبحر علوم آراسته و بمدارج عالیه اجتهاد و اخلاق حسنه
پیراسته باطن فیض مواطنش بفقر و درویش نهادی موصوف و بسیر و
سلوک معروف و با زمره اهل الله قرین بود درین سال روزی در مقابر
مشهور بتربت عارف ربانی بابا رکن الدین اصفهانی بادای صلوات مشغول بود
آوازی از قبر بگوش شیخ رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور آن آسودگان
نهانخانه خاک با او تکلم در آمده گفته بود که این همه غفلت چیست حالا وقت
تیقظ و هنگام آگاهی است و قایل اسم و نسب خویش اظهار نموده بود
و از اسرار خفیه حرفی چند بر زبان آورده اما حضرت شیخ تقریر آنها
نفرمودند و زیاده از حرف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهاری نکردند
بعد از واقعه آنحضرت یکی از احبا که محرم اسرار شیخ بود دو سه کلمه گفته بود
الحاصل بعد از وقوع این واقعه غریبه سر بجیب تفکر فرو برده چند روز
ترک معاشرت احبا و خلات و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت

بلکه

میکردند و مترصد ارتحال ازین دار ملال و متفحص ماه شوال بود و لحظه از فزع
خاطر نمی غنود تا آنکه طلبه علوم که همه روزه از و مستفیض بودند براهین
عقلیه و دلایل نقلیه شیخ را ترغیب نمودند که در باطن با خدا بوده بظاهر
فیض افاده علوم از طلبه باز نگیرد و مثوبات آن را اعلا و طاعات و عبادات
شمرده از تکرار این گونه مقالات خاطرش فی الجمله آرام گرفته رفته رفته
با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهرا اوقات بمباحثه
علوم و افادت تلامذه صرف در اتمام نسخه شریفه جامع عباسی
اهتمام داشت و باطنا با آسودگان عالم ارواح همراز و یار و جانان
عالم اشباح دمساز بود تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته
هفت روز پهلو بر بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که سه شنبه دوازدهم
شهر شوال بود طایر روح شریفش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم
قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ییلاق تشریف داشتند
جمعی از اعیان که در شهر مانده بودند در پیش و پس جنازه مغفرت اندازه
قدم بر خاک نهاده و وضیع و شریف در برداشتن جنازه بر یکدیگر سبقت
می جستند ازدحام خلایق بمرتبه بود که از میدان نقش جهان با همه وسعت
و فسحت بر زبر یکدیگر افتاده از هجوم عام بردن جنازه دشوار بود
در مسجد جامع عتیق با آب چاه غسل علما داده علما و فضلا بر آن جنازه
مغفوف برحمت حی لایموت نماز کرده در بقعه شریفه منسوب بحضرت
امام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام که دفن

دو امامزاده عالی قدر است که داشته آن انجا نقل مشهد مقدس رضویه
علی مشرفها الصلوات والتحیة نموده بر وفق وصیتی که خود کرده بود
در پایین پای مبارک در منزلی که در ایام اقامت مشهد مقدس مدرس
شیخ بوده مدفون گشت رحمة الله علیه ارباب استعداد تواریخ مرغوب
یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب
این تاریخ از ریاض طبیعت سر زد بیت رفت چون شیخ زدار فانی
گشت ایوان جنانش ماوای — دوستی جست زمن تاریخش
گفتمش شیخ بهاء الدین وای — فرزندی محمد صالح برادرزاده راقم
حروف افسوس ز مقتدای دوران تاریخ یافته در سلک نظم کشیده
جمعی دیگر مختلفه یافتند از طول کلام اندیشیده بهمین دو تاریخ اکتفا
رفت **آغاز سنه ایت ئیل ترکی مطابق احدی و ثلثین و الف که سال**
ششم از قرن ثانی جلوس همایون شاهی ظل اللهی است
بار طنطنه رایات بهار طلیعه فیروز عرصه روزگار گشته جهانیان را
بتازگی نوید فتح و مژده فیروزی داد و آفتاب عالمتاب که نیر اعظم
و منور عرصه عالم است باکوکبه نور و شعشعه جهان آرای بهجت و سرور قدم
بر بساط شرف نهاده ساحت گیتی را از فروغ عالمگیر روشنی تازه و
طراوت بی اندازه بخشید و درین سال خجسته آغاز سعادت فرجام نوروز
فیروز روز دوشنبه ششم شهر جمادی الاول مطابق احدی و ثلثین و الف
اتفاق افتاده نوعروسان حجله خاک با آرایش و پیرایش سر از جیب

خاک مغاک برآورده در بساط جهان آرای چمن و رکار بجلوه گری
درآمدند سپاه لاله و ازهار بصد زیب و بهار در عرصه گاه گیتی
صف آرای گشته عندلیب آسا بهزار زبان ثنای شهریار کامکار کامران
بادار سانیدند بیت — بهار آمد که عالم نوبهار یافت
فروغ از بزمگاه خسروی یافت — جهانرا مژده فرخندگی داد
خلایق را نوا سودگی داد — موکب نصرت قرین همایون
شاهی ظل اللهی را بنابر معتقداتی که در سال گذشته اشعار شد توجه
خراسان در خاطر انور تصمیم یافته بود لهذا عنان نصرت نشان بفیروزی
و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده در قصبه طبس گیلکی نزول اجلال
داشتند شادروان عظمت و اجلال در آن خطه دلگشای افراشته
بعد از مراسم جشن نوروزی و انجاح مطالب و مقاصد عجزه و زیردستان
عنان اشهب صبا پیوند بعزم انصوب انعطاف داده از راه تون
و دشت بیاض قاین در حرکت آمدند و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست
که امرا عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق نموده
بودند بولایت فراه آمده در انجا بموکب معلی ملحق گردند و سپاه ظفر پناه
بفوج فوج و قشون و قشون روی توجه بآنصوب آورده چون موکب همایون
بفراه رسید طبقات حشم و افواج خدم بنظر همایون فرمان فرمای
دیار عرب و عجم درآمده بقاعده و آیین مقرر بعرضگاه شتافته زبان بدعا و
ثنای شهریار کامکار کامران گشودند سوانح این سفر خیر اثر و فتوحاتی

که روی داد در ذیل مرقوم قلم عنبر شمیم می گردد **گفتار در فتح و تسخیر مملکت بهجت**
افزای قندهار و زمین داور بعون عنایت آفریدگار دادگستر
بر آگاهان عالم صورت و هوشمندان انجمن معنی مخفی نماند که در صحیفهٔ اول و ثانی
از این دفتر عالم آرای حقایق احوال ولایت قندهار که چگونه از تصرف
منتسبان سلسلهٔ گورکانیه در آمده مکرر جابجا بتقریبات مرقوم کلک
بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار اندیشیده
و شرح حالات سابقه و لاحقه را دیگر باره از ابتدا تا انتها بدستیاری
کلک دو زبان صحیفه بیان نگارد که تشنه لبان وادی اخبار را از جوی
سیرابی گشته ارباب فتوت و اصحاب دمی بسبب توجه همایون آن
صوب باعث نقصان دوستی نشمرند در صحیفهٔ اول در وقایع شاه جنت
مکان تحریر پیوسته که مملکت قندهار مرة بعد اولی و کرة بعد اخری
بمساعی جمیلهٔ امرای عظام قزلباش تصرف این دولت ابد پیوند در آمده
ایالت و دارائی آنجا بسلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا شفقت شده
بود و او چندی بفرمان عم بزرگوار حال باستقلال آن ولایت بود بعد از آنکه
ایام زندگانی میرزا مذکور در متابعت و فرمانبرداری عم عالی مقدار سپری
گشت قندهار حسب الفرمان نواب سکندر جاه سلطان محمد پادشاه
بمظفر حسین میرزا پسر بزرگتر و زمین داور برستم میرزا پسر کوچکتر تفویض
یافت و در زمان طغیان اوزبکیه بنوعی که در صحیفهٔ دویم در طی احوال
میرزایان مذکور رقم پذیر کلک ظهور گشته میرزایان مذکور از کوته

خردی

خردی طغیان اوزبکیه را منظور داشته از بی اتفاقی برادران خود روی
بجانب هندوستان آورده مملکت را بتصرف منسوبان حضرت پادشاه
غفران دستگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون بن میرزا بابر
فرمانفرمای ممالک هندوستان دادند و در سنهٔ ایت ئیل مطابق سبع
والف که در خراسان آتش طغیان اوزبک بزلال تیغ آبدار شهریار
کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تسکین یافت تمامیت
ملک موروث خراسان مجدداً بتصرف اولیای دولت ابد بنیان در آمد
بنا بر رابطهٔ الفت و دوستی که قدیماً میانهٔ این سلسلهٔ علیه واقع است
حقیقت فتح خراسان را بحضرت پادشاه والا جاه غفران دستگاه اعلام
نموده مصحوب میرزا علی بیگ نام قورچی خدابنده نو فرستادند و در
نامهٔ محبت آمین دوستانه که بآنحضرت ارسال شده بود بقلم مودت
رقم در باب قندهار ایمای شده بود که بیمن الطاف الهی و توجه باطنی
آن ابوت پناهی تمامت ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود مع
شئی زایده بدست در آمده سوای قندهار که بتصرف منسوبان آنحضرت
محلی در تصرف دیگری نمانده و از اتحاد و یگانگی که فیمابین مسلوک است
آنهم فی الحقیقه بدست ما در آمده در تصرف بیگانگان نیست حقیقت دوستی
قدیم و طریقهٔ محبت و پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکند که از این جنس
ادا و خواهش دوستانه در باز گذاشتن قندهار مضایقه ننموده اساس
خلت و دوستی را بظهور این مردمی تازه استحکام دهند حضرت پادشاه

مغفور از آن ایما و اشعار دوستانه اغماض نموده توفیق این مردمی
نیافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از فراخی حوصله و پاس طریقه پدری و فرزندی
از جای نرفته رابطه صداقت و اتحاد را از دست نداد تا آنکه آن پادشاه
عالیجاه بجوار رحمت آلهی پیوسته مهین فرزند ارجمندش پادشاه همایون
بارگاه نورالدین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی گهر گردید در آغاز
جلوس بنا بر منازعه سلطان خسرو مهین فرزند خود که داعیه سلطنت داشت
مشغول بود بعضی امرای قرب جوار خصوصاً حکام فراه و سیستان با
فوجی از جنود ظفرورود بهرات متوجه آن دیار گشته مملکت را متصرف شده
قلعه را احاطه نمودند در حینی که رایات جلال در آذربایجان بود حقیقت
بعرض اشرف رسید با آنکه باندک توجه و اشارتی در کمال سهولت و
آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون هنوز بنابر مشاغل ملکداری که ضرورتا
بسیاری از امور لایقه را عایق می گردد از این طرف پرسش تعزیه
و آداب تهنیت که لوازم خلد و داد است بظهور نیامده بود این حرکت
ناهنجار را که شیوه پست همتان کم فرصت است از آئین مردمی
دور دانسته امراء عظام را منع فرمودند و بشاهی بیک خان
جغتای که از جانب آن سلسله علیه حاکم قندهار و در قلعه محصور بود
منشور عاطفت و فرمان استمالت عز صدور یافته مصحوب حسین بیک نامی
از طایفه خدابنده لو شاملو بوده فرستادند که چون میانه ما و حضرت
پادشاه والا جاه رابطه محبت و برادری مسلوک است و با یکدیگر بالکلّ و

ولا

مملکت مضایقه نداریم و بفراغ خاطر بدارایی آن ملک مشغول باشید اما چندان
بودند که بعد از فرستادن ایلچی معتبر و تقدیم مراسم پرسش و ظهور آنکه
به خاطر جوئی که ملک بدست در آمده را باز گذاشتند آنحضرت نیز نگاه
داشتن قندهار را که در نظر دوست و دشمن مشتبه بعدم ارتباط می گردد
لایق ندانسته بمقتضای قاعده مصادقت و وداد از اداء مردمیهای
سابقه و لاحقه باز گذارند و بعد از آنکه یادگار علی سلطان طالش که از
معتبران طایفه رفیعه قزلباش و کارآگاهان خرد پرور بود بنوعی که سبق
ذکر یافته برسم رسالت رفته لوازم پرسشهای دوستانه و تواضعات
مهربانانه که راه و رسم منتظمان کارگاه ابداعست بظهور آمد مشارالیه و
ایلچیان دیگر که متعاقب میرفتند مکرر بکنایه و صریح بوکلا و نیکخواهان
سلسله گورکانیه اظهار معامله قندهار مینمودند و از آنطرف راه این
گفتگو نداده اثری بر گفتهای ایلچیان مترتب نمیشد و بقهر و غلبه گرفتن منافی
الفت و دوستی بود بدین جهات که تحریر پیوست مدتهای مدید آن ولایت
در تصرف منسوبان آن سلسله ماند تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم
که از امراء بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه والا جاه بخطاب
مستطاب بابی یعنی برادری سرافراز بود و کمال مهربنیت داشت برسم رسالت
آمده حضرت اعلی در اثنای محاورات هم زبان یگانه اظهار معامله قندهار
و تغافلی که در مدت بنابر پاس رابط الفت نموده بودند و اغماضی که
از آنطرف میشد بار فرموده صریحا گفتند که خصوصیت و یگانگی میانه ما و

حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که بتاکید مکرر مضایقه با مملکت
داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این
برادر دوستی دوست است مردم دور و نزدیک که چشم از معتادی صوری
دارند و از عالم معنی بیخبر سخنان لا یعنی در محافل و انجمن ها بر زبان آورده حمل
بر نوع دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای دوستی طرفین آن است
که آن برادر کامکار بجهت دفع طعن اضداد آن ملک را که از ولایت
هندوستان بغایت دور رو در بیعانه پیشکش شاه را محبت اساس این
برادر مهرگزین باز گذارد که هم زبان درایان بیهوده گو که ظاهر بینان عالم
عالم اسباب اند کوتاه باشد و هم تجدید آوازه خصوصیت و یکانگی
این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتهار یافته رابطه الفت و داد تازه
استحکام پذیرد و بر سلاطین قرب جوار خصوصا طوایف اوزبکیه
که معاند هر دو طرف اند مراتب وفاق و اتفاق جغتای و قزلباش بتاکید
ظاهر گشته بر آینه این معنی را منتج انواع فواید شمارند و اگر باز گذاشتن
آن بر طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد ما رضای خاطر انور را
بر مطالب عالیه دنیوی راجح میدانیم اما برسم سیر و شکار آنحدود آمده خواهیم
که چند روزی باتفاق منسوبان آنحضرت در شکارگاه های آن ولایت نشاط
شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان آنحضرت راه و رسم مهمان پذیری
و میزبانی بظهور آمده بر عالمیان ظاهر گردد که باز گذاشتن آن ملک بایشان از
محض خصوصیت و یگانگی است و در میانه مغایرت و جدائی نیست و دل یک

بیگلی توشمال باشی که از خاصان درگاه و محرمان سراپرده قدس بود
چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته همراه خان عالم برسالت و تجدید
قواعد الفت رفته اظهار اینمدعا کرده بود جمعی خوش آمد گویان تقرب جو
که بوساوس شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلب اند مانع حصول مطلب گشته
این مملکت را دولتخواهی نام نهادند اما دور اندیشان کارآگاه دلان
خیرخواه نیکو دانند که دولتخواهی صاحب و ولی نعمت آنست که دشمنان را
بحسن سلوک دوست گردانیده دوستان را محرک افزایش دوستی باشند
و هر آینه این معنی را موجب فزونی دولت دانند فکیف چنین
دوستی که آثار اتحاد و نتایج دوستی او بین السلاطین در ظاهر موجب ازدیاد
جاه و حشمت و باطنا استحکام بنیان سلطنت باشد و اگر از خود
رنجانند ازین مقوله اندکی از بسیار گفته آید سخن بدرازی کشد
القصه حضرت اعلی در اول بهار خجسته آثار امسال رجب و عل که
بجانب عالم فرموده بودند بنوعی که در فوق مذکور گشته برسم سیر و
شکار سواحل رود هیرمند و ارغنداب عزیمت آن دیار فرموده بودند
از فرط شعور عاطفت بعبدالعزیز خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان
جغتای که در آنجا بودند مصحوب وصال بیک ایواغلی که از معتمدان
درگاه بود ارسال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر اثر
خراسان بنابر مصالح ملکی اتفاق افتاده از سر راه متوجه بسیر و شکار آنحدود دیدیم
طریق آنکه توجه موکب همایون را بآن نظر فهما محض سیر و شکار تصور نموده

از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریافته چند
روزی که درین حدود به نشاط شکار پرداریم ایشان نیز در رکاب اشرف
بوده از جانب برادر کامگار مهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند
و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت
پادشاه والاجاه برادر بجان و دل برابر امری مخطور خاطر صفا آیین نیست
و غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که بجهان عالم گفته بودیم آنست که بر
عالمیان تخصیص معاندان اوزبکیه قرب جوار طرفین ظاهر گردد که ملک ما
و شما یکیست و درمیانه جدائی نیست حمل بر نوع دیگر نکنند و بعد از فرستادن
وصال یک از فراه پیر کنان و شکار افکنان روانه شده چون کنار آب
هیرمند مضرب خیام اقبال گردید میرزا قلی سلطان سپاه منصور حاکم
گرشک چند نفری از جماعت چغتائی که عبدالعزیز خان درینوقت بجهة محافظت
و استحکام قلعه بندتیمور فرستاده بود مطلع شده بر سر ایشان شبگیر کرده
بود آورده بنظر اقدس رسانیده حضرت اعلی در امور دعاب و خطاب
گردانیدند که منسوبان و ملازمان حضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه بما تعلق
دارند بخود سر سبب این حرکت چیست و گرفتاران گورا خلعت فاخره
عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجوعه خود روند اما
عبدالعزیز خان و اعیان چغتائی چون مضمون فرمان عاطفت و منشور التفات
شاهی مقرر و مبالغه شنیدند میرزا باقی کابلی را که از ملازمان معتبر پادشاه
والاجاه است با عریضه اخلاص نمای حیله اندوز فرستاده اظهار نموده بودند

که حضرت شاه از این اراده منصرف گشته از همانجا باز گردند که اگر تشریف
آورند ما را در راه ورسم نوکری بجز مخالفت و قلعه داری و جنگ و جدال
چاره نیست چون ازین پیغام نفاق آلود بوی وفاق بمشام مکمان نرسید و
ساخت آن ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال شده بود و ایجاب مطلب
و ملتمس ایشان موجود لایق دولت نمی‌نمود چنین ممانعت بوالفضولانه که
از آن کوته خردان صدور یافته مخالفت و بیگانگی را از اتحاد و یگانگی
که مکنون خاطر صفا آیین بود گزیدند موجب انحراف مزاج اشرف گشته در
رفتن گرم عنان گردیدند و خسرو سلطان میر بازوکی با فوجی از افواج
قاهره بر سر قلعه زمینداور که بجراءت شاه کلان مغرور بوده فرستاد
بتاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر رجب ظاهر قندهار مضرب خیام و قباب
گردید عبدالعزیز خان در قضا از معامله نافهمی بنوعی که پیغام داده بودند
با حضرت اعلی در آشنائی بستند و مخالفانه در حصار بیگلربیگی نشستند و
بعذرهای ناپذیر تمسک جسته بسرانجام اسباب قلعه داری پرداختند
و باردوی معلی توپ انداختن شروع نموده آغاز جدال نمودند مع
هذا حضرت اعلی شاهی ظل اللهی روزی چند بتغافل پادشاهانه گذرانیده
جنود اقبال را از محاربه و قتال ممنوع گردانیده بدستور انتظام بخش
عالم و داد و حاجت مندی بودند و مکرر ابموافقت و یکدلی دعوت نموده
نصایح ارجمندانه ازین طرف بظهور پیوست که شاید بدلالت عقل دور
بین ترک لجاج و عناد نموده طریق امن و سلامت اختیار نمایند مفید نیامد

در قلعه داری و عناد و جدال اصرار نمودند و بقهر و غلبه گرفتن آنک
در آیین سلطنت و آداب جهانداری بر ذمت همت خسروانه لازم آورد
زیاده ازین مسامحه در حوصله خاطر دریا مثال نگنجید و پیش ازین تغافل
سزاوار حمیت و غیرت شاهانه نبود شعله غضب قیامت لهب زبانه
کشیده عساکر ظفر شعار بمحاصره و قلعه گیری مأمور گشتند با وجود آنکه
اصلا اسباب قلعه گیری خصوصا توپ و بادلیج و عمله توپخانه و بیلداران
که از لوازم و مایحتاج قلعه گشائی اند همراه نبود بهادران موکب معلی
و دلیران قلعه گشای اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده سیبها
پیش بردند و دلیران آهنین چنگ چون شیران بیشه هیجا چنگ و ناخن
باره و بروج بازیده در عرض هفده روز رخنها در اساس قلعه انداختند
و نقبها زده بنیان حصار را چون خانه زنبور و مانند بیت العنکبوت ضعیف البنیان
گردانیدند و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت آن سیه بختان از
بیم فرو میریخت و زمانه گرد ادبار و سیه بختی بر فرق آن گروه نادان می
بیخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از وفور ترحم که شامل حال عموم جهانیان است
جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مبادا اضعفا و زیردستان
باشتباه سپاهیان پایمال حمله و آن عرصه دلیری و دلاوری دیدند که نقصه
چون محصوران از تخلخل بنیان بروج و باره و تزلزل احوال و خوف و هراس
قلعه داران اطلاع یافته عجز و اضطرار خود را برای العین مشاهده نمودند
اندکی از خواب غفلت بیدار و از همه طرف خود در استغراق لجه اضطرار یافته بود

بمان

بمان لحظه رابطه دوستی منظور داشته مروت و فتوت جبلی که شیوه
خاص منتسبان خاندان نبوت و ولایت است در باره عموم محصوران در حرکت
آورده امان دادند و از پاس و سخط قهرمانی ایمن گردانیدند در روز سه شنبه
یازدهم شهر شعبان عبد العزیز خان با سایر امرا و اعیان خصوصا شیر خان
و علی قلی دورمن و میرزا فاضل مشهور به مخدوم زاده و خواجه آفتاب و
شاه محمد خان ولد شاهی بیک خان حاکم سابق ملقب بخان دوران و توله خان
و غیرهم از قلعه بیرون آمدن اراده نمودند که بطریق گنهکاران تیغ کشیده کفن بگردن
آویخته بنظر اقدس در آیند حضرت اعلی که قاعده آموز ظاهرآرایان عالم
صورت و سلسله جنبان روابط معنوی اند تلاش چندروزه ایشان را
حمل بر آداب خدمت و چاکری کرده رضا بآن دادند و آن جماعت بکمال
خجالت و غرامت در ادای لوازم کورنش و تسلیم بقاعده و آداب مقرران
سلسله بتقدیم رسانیدند و حضرت اعلی در کمال مرحمت و عطاف با ایشان
سلوک فرموده و بهمگی خلعتهای فاخره و تشریفات لایقه نواخته مشمول
انواع نوازش و احسان و خاطر همه را اطمینان داده باز رخصت رفتن
قلعه یافته بمنازل خود مراجعت نمودند بعد از سه روز عبد العزیز خان و تمامی
اعیان جغتای و سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمتگار قریب به چهار
پنجهزار بودند بیرون آمده در جوار اردوی معلی خیام اقامت نصب نمودند
با همه الطاف و مرحمتهای بیدریغ شاهانه که درباره آن طبقه بظهور رسید
با کمال تزلزل و پراکنده دلی بسر میبردند بعد از بیرون آمدن گروه جغتائی

وسپردن قلعه روز جمعه چهاردهم شهر ذیقعده مذکور صدور عظام و خاصان درگاه شهریار
در مسجد جامع که منبر آن بیست و پنجپال متجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر
حضرت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر عار و عاطل بود موفق
گردکار و نیروی اقبال شهریار جوان بخت کامکار بدین مرتبه ارجمندی
یافته پایه افتخارش برفعت از منبر نه پایه عرش اعظم رسیده و القاب سامی
نامی همایون زیب تازه و آرایش بی اندازه یافت و آن قوم در کمال امنیت
اراده رفتن دیار هند کرده التماس نمودند که پیشکشی لایق سبیل ل
امانی و شکرانه جان بخشی گذرانیده و رخصت حاصل نمایند همت بحر خاصیت
خسروانه اصلا نظر قبول بر آن نینداخته تجملات و اموال آن قوم را
نابوده انگاشته در گرد آوری دلهای آکنده آن جمع فتوت آیین
مبذول داشته پیشکش را نیز با ایشان عطا فرمودند و زاد و راحله
بار و اسپان سواری تازی نژاد عراقی بقدر احتیاج عنایت فرموده
همگی را با مال و اسباب سالم و غانم روانه فرمودند و مکتوب محبت آمیز
برادرانه بحضرت پادشاه والاجاه و فرمانفرمای دیار هند نوشته مصحوب
حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو برفاقت عبدالعزیز خان در همان سال
داشتند و عذر این نهضت والا که از تقدیرات آسمانی و اقتضای
قضای ربانی بی اختیار روی داده بابلغ وجوه و اسپ جان خواستند و دو کلید از
طلای بغش ده دهی اتحاد دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکجهتی
دلی تواند بود ترتیب داده بر یکی اسم قندهار و بر دیگری اسم ممالک بست

بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بزبان محبت برادری
پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوته خردی فیمابین
مغایرات و بیگانگی بظهور آورده ابواب آشنائی و یگانگی که سالهاست
بین الجانبین مفتوح است مسدود گردانیدند بر حسب این صورت وقوع یافت
اکنون بدستور سلاطین عالی تعلق دار در صدد آنست که کل ولایت ایران
زمین اگر از عطیه خانه ایزدی بما بود در تفویض یافته یک قلعه تصور نموده
کلید اختیار آنرا که سرانه مفتاح مقالید خصوصیت و وداد است در قبضه
اقتدار خود تصور نمایند و این معنی را از مقوله تکلف و تواضعات متعارف
رسمی نشمرند سبحان الله الفت و التیام در عالم خلقت چه پایه بلند است
که فرمان روایان والاشکوه با کمال تسلط و اقتدار و چندین موجبات
وحشت که هر یک در عالم اسباب منشأ تعلق بر هم زدن یگانه جهانبانی
تواند بود کان لم یکن انگاشته بمقتضای وحدت ازلی این شیوه ستوده را
بحکم سلطان خرد و فرمانفرمای عقل که در ذات کامل الصفات پادشاهان
عدالت شعار اضعاف مضاعف عالمیان است از دست نمیدهند
چون آن جماعت عازم رفتن شدند کس نزد شاه کلان حاکم زمینداور فرستاده
از صورت واقعه اعلام دادند که قلعه را با مرای عظام شاهی سپرده هرکس
میل رفتن هند داشته باشد بدیشان بپیوندد که باتفاق روانه شوند اما
از آن جماعت بمحض سفاهت و بی عقلی و توهمات لایعنی امری در نهایت
غرابت و عمل بسیار ناهنجار بظهور آمده و جمعی خود را در معرض هلاک و بوار

انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره
بنوعی که بتحریر پیوست بپای قلعه زمینداور رسیدند شاه کلان
و مستحفظان قلعه بدستور عبدالعزیز خان و رفقا سلوک طریق اختیار
کرده در مقام سرکشی و قلعه داری در آمدند و تا مبیت روز تلاش بجا
کردند بعد از آنکه خبر فتح قلعه قندهار بدیشان رسید از قلعه داری
مایوس گشته با کمال یاس و نومیدی برون آمد از مخالفت و جنگ و جدال
که فیما بین وقوع یافته بود خائف و هراسان بوده بمظنه آنکه مبادا سپاه
قزلباش در مقام انتظام در آیند با خود مجمری می سپارند که در هنگام فرصت
دست بردی که توانند نموده بطرف کابل روند روزی خسرو سلطان
بجهة دفع مظنه و دلگرانی و تالیف قلوب و اطمینان خاطر آن جماعت و
قاعده و آداب بزرگان اظهار خصوصیت و آشنائی دوستانه کرده
طرح ضیافت و مهمانی انداخت و شاه کلان را با خواص و اعیان
آن طبقه دعوت نموده بزم ملوکانه آراست هنوز امرا و اعیان
قزلباش جمع نشده بودند که شاه کلان با سایر مهمانان سبقت گرفته
با چند نفر از مغلوبان سلطان و ابهه بیشتر آمده در مجلس قرار گرفتند و همگی
بو کده و جمدر هندی و آلات جارحه با خود داشتند خسرو سلطان با ایشان
آدمیانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و مهمان نوازیست بظهور
آورده بمظنه آنکه مبادا موجب افزونی وحشت و موهوم دلگرانی
آن قوم گردد در تکلیف اسلحه و یراق کشودن که عرف و عادت قدیم بزم

آرایان محفل روزگارست تامل داشته با آنکه گروهی دیگر از سپاهیان
بهمان دستور یراق بسته نمایان شدند خسرو سلطان برفق و ملایمت و مردمی
یارانه و مخصوصانه بشاه کلان اظهار نموده که درین گرمی هوا در منزل
دوستان یراق بسته نشستن چه لازمست اگر برفقا و یاران خود اشاره
نماید که آلات جارحه و یراق کشوده بی تکلفانه شیوه دوست نوازی
مسلوک دارند هر آینه موجب راحت و آسودگی و استراحت خواهد بود
چندی از خدمتکاران بهم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجا آورده
التماس یراق کشودن نمایند آن جماعت ابا و امتناع نموده مضایقه
مینمایند در اثنای کشاکش خدمتکاران که وظیفه عموم خدمت گذاران
از آن مغلوبان معرکه وهم بکید و جاهل نادان از کمال سفاهت و جهالت دست
بر بو کده و جمدر برده حواله پیش خدمتان نمودند خسرو سلطان از مشاهده
اینحال بتوهم آنکه مبادا از آن طبقه آسیبی بو رسد و احتمال دیگر داشته
باشد احتیاط و رزیده از مجلس خواسته اراده بیرون نماید آن جماعت
بتصور غلط و خیال باطل بهم بر آمده اکثر دست بآلات جارحه برده بخسرو
سلطان حواله مینمایند و چند نفر را زخمی کردند طایفه قزلباشیه که چند
نفر را زخمی و آن طایفه را حریص پرخاشجوئی و با شمشیرهای برهنه آماده نزاع
میابند از اطراف و جوانب شمشیرها کشیده در مقام دفع ضرر و نزاع
کنند کار در می آید غوغائی بلند شده از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نائره
فتنه و آشوب نتوانست شد خواجه مغل زمینداوری از خصومت و عنادی

که با شاه کلان در دل داشته پیش دستی کرده بزخم شمشیر او را از پای در آورد
بعد از کشته شدن او سپاهیان جنگجوی آشوب طلب آن طبقه روی آورده
از تقدیرات آسمانی دست فتنه درازی کرده محفل بزم معرکه رزم گشته
بطرفة العینی اکثر آن گروه طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و چنین واقعه
عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی داد سبحان الله این چه بوالعجبیهاست
که از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید ارباب ظاهر طرح جشن و سرور
انداخته اسباب التیام سرانجام میدهند و پرده گشایان اسرار قضا
و کارکنان قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح وحشت آماده میسازند
و تماشاییان عالم ظهور جز بدیده تسلیم و رضا نگریستن چاره ندارند یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید شعر بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق
بدین دلیل که تدبیرهای جمله خطاست کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد
که نقش‌بند حوادث ورای چون و چراست القصه آن تیره بختان تیره روزگار
از بخت برگشتگی و ادبار بدین حادثه گرفتار آمدند و چون این خبر وحشت انگیز
باردوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را تعجب تمام دست داده بجهة
اطمینان قلوب عبدالعزیز خان و رفقا با خسرو سلطان غایبانه عتاب و خطاب
آغاز نهادند تا آنکه از تقریر مردم ایشان بوضوح پیوست که از خسرو سلطان
بی ادبی بظهور نیامده آن طبقه نادان باعث این معرکه شدند القصه حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی با آن گروه هر روز لطفی تازه و هر زمان عنایتی بی اندازه
نسبت بهر یک بظهور می آورند و با ایشان ظاهر شد که این واهمه محض توهم

غلط

غلط و فکر باطل آن طایفه نادان و جهالت و جلافت چند نفر تندخوی فتنه انگیز
وقوع یافته از وساوس شیطانی باعث این حرکت ناهنجار شده
بازماندگان آن جماعت از نسا و صبیان و جمعی که در جبل ایشان تاخیری
بوده تفقد و دلجوئی همگی بعبدالعزیز خان و رفقا سپردند که در ضمان سلامت
بی قضای ربانی بجا و مقام خود رسانند از سوانح سعادت انجام
که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد بیک
نام است از جانب شاهزاده والاقدر خجسته شیم میرزا سلطان خرم ابن
شاه والاجاه گردون بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمانفرمای ممالک
هندوستان که چون بمشهد مقدس معلی رسیده از آوازه حرکت رایات
فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول
رایات ظفر آیات بود درینوقت حسب الاشاره عالی بهمایون بقندهار
آمده بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته سجده تحیت و تسلیم بتقدیم
رسانید و صحیفه اخلاص آیین فرزندانه که از جانب شاهزاده کامکار
نامدار با آداب تعظیم و قواعد تسلیم رقم یافته بود با نفایس تحف و پیشکشهای
لایقه بنظر اقدس در آورده بوفور توقیر و احترام شاهی معزز و مباهی
گردید و چند روز که در موکب جهانگشا و اردوی معلی اقامت داشت
پیوسته بعز مجالست مجلس خلدآسا و محافل خاص عز اختصاص می یافت
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف
خسروانه و اشفاق و مهربانیهای پدر فرزندانه بظهور می آوردند و جواب

مکتوب بروجه مرغوب مرقوم گردید و ایلچی مذکور بعرض رسانید که چون حضرت
شاهزاده از جانب پدر نامدار عالی مقدار بین الاخوین بخطاب
عالی شاه جهانی مخاطب و ممتاز گردید التماس شهزاده آن است که از
موقف معلی شاهی ظل اللهی بین خطاب نامی معزز و گرامی گردد و لهذا در آن
صحیفه لطیفه این بیت از واردات طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته کلک
عطوفت سلک گردید **بیت** زخرمی شد از آن بخت آرزو کار جوان
که نور دیده خورشید گشت شاه جهان و در همان ایام رخصت معاودت یافته
مشمول انعام و احسان روانه دیار هندوستان گردید **سانحه دیگر**
آمدن اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی خوارزم است بدرگاه سدره
اشتباه چون سلاطین خوارزم بتخصیص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان
همیشه باین درگاه والا توسل جسته در هنگام شدت در خاطر لایقه امیدواری
مرعی داشته در وقوع حوادث پناه باین درگاه می آورده اند و بمعاونت
منسوبان این دولت بمطالب خود فایز گشته اند چنانچه آمدن حاجی محمد خان
و اولاد او در زمان استیلای عبدالله خان اوزبک و بسر او بدین
درگاه و بیمن توجه و امداد همایون بر مسند سلطنت آن دیار تمکین یافتن
در طی وقایع آن ایام سمت تحریر یافته درین اوقات برادران اسفندیار
خان با پدر یاغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند چون
اسفندیار خان با عمال ناهنجار برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع
نموده پدر را میل کشیده مکحول گردانیدند و قصد گرفتن او داشتند چون

سه برادر بیکدیگر ملحق شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده
خود را بیرون انداخته بحدود استراباد آمده عزیمت درگاه معلی نموده
و در سفر قندهار بموکب ظفر قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از
مراجعت از سفر خیراثر احکام باسم امرا و سرخیلان صاین خانی در باب معاونت
مشار الیه عز اصدار یافته حاکم دار المومنین استراباد و امرا آنحدود
بکومک او معین گشتند و او بمیانه سرخیلان ایل و اویماق صاین خانی
رفته حشری فراهم آورده باستظهار لشکر استراباد و آنحدود با برادران
محاربه نموده ظفر یافت از جمله برادران ابوالغازی سلطان بطرف او میل نموده
بود و او مصلحت در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت
استقلال یافت و مملکت را قسمت نموده با یکدیگر بحسب ظاهر موافقت
داشتند و ابوالغازی نسبت باسفندیار خان اطاعت و انقیاد بظهور
می آورد و از جانب اسفندیار خان همواره ایلچیان بدرگاه خلایق پناه
آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول نوازش و احسان باز
می گردیدند **ذکر مراجعت موکب همایون و وقایع روزگار بقشلاق**
چون مملکت قندهار بنوعی که در فوق تحریر پیوست ضمیمه ممالک محروسه
گردید حضرت اعلی متوجه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارائی آن ولایت
بگنجعلی خان زیک که از امراء بزرگ و قدیمیان این دولت ابد قرین
و مرد شجاع دلیر مردانه بارای و هوش بود و مدتهاست که بایالت و دارائی
دار الامان کرمان سرفراز بود تفویض یافت و انتظام امور ملک را

بقبضه درایت او داده کل طوایف اکراد که ملازم رکاب اقدس بودند
بمعاونت او مامور کشته در قندهار ماندند و احمد سلطان محکی حاکم ترشیز
بجهت تعمیر و نکست و بست قلعه تعین یافت و بعد از فراغ از مهمات آن ولایت
در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان فیروزی عنان بصوب
مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار کوچ کرده در جوار فراه قدوه ارباب
حال بابا حسن ابدال نزول اجلال فرموده در ین منزل رسالات با لنکوش
بهادر اوزبک که در سرزمینهای حدود بلخ اقامت دارد مبنی بر عقد آن
اعمال سابق و شکر الطاف که حسب الالتماس عبد الرحیم خواجه نسبت باعیان
اوزبکیه بظهور آورده پاینده میرزا رجوره آقاسی محمد خان والی بلخ را شادمان
و خشنود باز کردانیده بودند بمقربان بساط اقدس سیما اسفندیار بیک اوچی
باشی عربکرلو متواتر کشته کمر عرض عبودیت و بندکی کرده استدعای
عفو جرایم و زلات نموده مناشیر عاطفت و استمالت حسب المرام صدور
یافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم چارم یعنی خورشید جهان سوز
عرصه سرطان را طی کرده عازم برج اسد بود در حرارت هوا و اشتداد
کرما ماهی مین تا به فلک پای سرطان از کرمی آب جوشان العطش کویان سینه
ریک روان داشت **بیت** بود از آن کونه هوا کرم که در آب روان
سینه بر ریک نهادی ز حرارت سرطان مراجعت اردوی اعظم از راه کرم
و فراه که هنکام شدت کرما و قلت میاه بود میسر نبود عزیمت راه غور
که ییلاق است تصمیم یافته در روز جمعه دوازدهم رمضان از جوار انمار کوچ

دفع

واقع شده از راه مذکور روانه شدند عرصه ولایت غور اکرچه بر طبق
کلام انوری که کفته **بیت** عرصه مملکت غور چه نامحدود است
که در آن عرصه جهان لشکر نامعدود است دلالت بر کمال وسعت و فسحت میداند
اما در ارتفاع جبال و ضیق طریق و استحکام امکنه مشهور آفاق است
و تمامی شوارع **بیت** سنک لاخیست بر نشیب و فراز
طایر وهم کم کند پرواز تنکی کذار اکثر محال بمثابه ایست که
عبور رهکوار از انجا بسیار دشوار است از ین جهت ملکان غور
باستظهاری محکمی جا و زمینهای قلب چندین سال در آن سرزمین
لوای حکومت و بلندنامی افراخته از حوادث دوران پناه بآن محکمه
میبرده اند و سوای ملکان غور و اتباع ایشان کس نشو و نما یافته آن سرزمین
بودند در باستانی نامها بنظر رسید که هیچیک از پادشاهان عرصه
روزکار از صعوبت راه و شوامخ جبال با لشکر و حشر بیشمار از آنجا عبور
نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم را منقسم بچند قسم کردانیده
هر کروهی متعاقب یکدیکر از طرفی روانه شدند بتدریج طی مسافت
مینمودند مجملا عساکر انجم کروه و اردوی کردون شکوه بنیروی اقبال
از آن دشت و کوه بسلامت عبور فرمودند و بهمانا از سم ستوران
بیشمار و ثقل نجتیان کوه کوهان بر بار اردوی اعظم که از حیز احصی بیرون
بود آن جبال کردون مثال در یکدیکر کوفته شده دشت و هامون
تساوی پذیرفته بود در اثنای راه جمعی از عساکر نصرت نشان کج ببر کردی

خلف بیک سفره چی باشی از راه غور بالا میرفتند بر خیل متمردان فیروز
کوهی که باستحکام مکان مغرور گشته گاهی با مخالفان دولت قاهره
آمیخته شور افزائی مینمودند و درین اوقات بر کنار چشته با اقبال
موکب نیامده بودند دو چار گشته دمار از نهاد آن خیل سرکش بر آوردند
خرمن عمر تردی محمد نام سرخیل القوم و بسیاری از آن طایفه با آتش قهر
سوخته گردید و موکب جهانگشا به بیست و شش کوچ آن عرصه را
پیموده دلگشای محل اقامت انداخته روزی چند کوفت راه و سواری
گاه بیگاه آسودگی یافتند سوانح ایام اقامت در دار السلطنه هرات
بعد از شرح فتح و تسخیر بلده هرموز که درین سال وقوع یافت ذکر فتح و
تسخیر بلده هرموز که بسعی امامقلیخان بیگلربیگی فارس و غزات انجم
اساس وقوع یافت از فتوحات که درین سنه مبارکه یعنی ایت ئیل
مطابق احدی و ثلثین و الف بنیروی اقبال قرین جلال و لیای دولت
بی‌زوال گردید فتح و تسخیر بلده هرموز است که بسعی امامقلیخان
امیر الامرای فارس بوقوع پیوست در سال گذشته اشعار شد
که بنا بر ظهور بی‌دیانتی فرنگیه پرتکالیه مقیم آنجا امیر الامرای مذکور
لشکر بتادیب ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت جزیره هرموز را در
جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروع اتابکان سلغری
لرستان و سوستان از ملکان قیس خریده آغاز عمارت کرده شهری
بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت

هرموز و توابع ملک گردانشاه نامی که نسب خود را از جانب پدر بهود
النبی علی نبینا و علیه السلام و از جانب مادر به گشتهم بن اشک که از
نژاد ملوک عجم است درست مینمود قرار گرفت و اولاد او نسلا بعد نسل در
آن ولایت حاکم و فرمانروا بوده اند از آنجمله سلغرشاه بن شهاب
الدین بن توران شاه صاحب چتر و لوا گشته بسیار عالیجاه و کریم الذات
بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح او گفته است بیت
بحر با کاسه چوبین نشیء الله است کف بر آورده گدائی در سلغرشاه است
و در سنه ثلث عشر و تسعمایه در اوان جهانگشائی و ظهور و خروج حضرت
خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان و عهد حکومت
سلغرشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه پرتکالیه بخدعه و تغلب جزیره هرموز
استیلا یافته در کنار دریا کوت که بعرف فرنگیه عبارت از قلعه است
از تجار و متردّدین باج عشور گرفته قلیلی بحاکم و والی مذکور میدادند و بتدریج جمعی
از فرنگیه آنجا جمع آمده در هر سال کپتانی از جانب پادشاه پرتکال
بآنجا می آمد و کپتان بعرف فرنگیه رئیس سفید و سرکرده قوم و صاحب
اختیار مهمات آن بندر است و طبقه فرنگیه بمرور دهور شریک
کل مدخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت خانواده سلغرشاهیه
بفرخشاه بن توران شاه بعد از او به پسرش فیروزشاه رسید فرنگیه
بیشتر از پیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزوی مهمات آنجا منوط برای
کپتان و طبقه فرنگیه بود چنانچه از والی مسلمانان جز نامی نمانده بود در عهد

دولت روزافزون و ایام فرمان دهی ابد مقرون همایون چون سلاطین فرنگیه
بامنسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب آشنائی نموده همیشه
قواعد محبت و دوستی را آمد و شد رسولان و ارسال هدایا استحکام
میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آنجماعت نمیشد اما بحرین و
بروبات هرموز را که بحاکم مسلمان متعلق بود و فرنگیه تمکین نمیدادند
حکم شد که خان مغفور الله وردیخان امیرالامرای فارس بحیطه تصرف
و تسخیر آورد و خان مذکور بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافت بتصرف
درآورد و جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتکالیه بود و خرج الیوم
از مداخل و مخارج آنجا جهت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخ شاه بود
یقین نموده بودند اما از فرنگیه آثار بی اندامی و طغیان صدور یافته
بامترددین مسلمانان سلوک ناهموار مینمودند و بامنسوبان این دولت بکرات
وحیل پیش آمده یکدو مرتبه سفاین و لشکر و توپخانه از راه دریا باسترداد
بحرین فرستاده کاری نساختند قبل ازین در بیرون هرموز کنار دریا که
مکر و مشهور است در هنگام فرصت و آغاز جلوس همایون که مشاغل عظیم
در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را
بحراست تعیین نموده بودند چون درآنوقت از والی لار حسابی نگرفته بخود سری
و بی رخصت همایون اعلی قلعه احداث نموده بودند و تسخیر معاند
کلیه بود این باده روی مزاج اقدس گران آمده الله وردیخان بتسخیر
و تخریب آن مأمور گردید و امامقلیخان پسرش حسب الفرمان قضا جریان

جبراً و قهراً قلعه را از ایشان گرفت و الیوم به بندر عباسی مشهور است و
درین چند سال با آن طبقه مدارا میشد و بجهت آمدن سفاین بنادر هند و دکن و
امنیت راه دریا و منفعت خرید و فروخت تجار و مترددین بالکلیه در مقام
مدافعه ایشان نبودند درین اوقات مکر و خدعه دیگر از ایشان بظهور رسید
که بخود سر در جزیره قشم که جزیره در ارتیر فیا مند و منبع آب شیرین است
که از آنجا با کشتی نقل شهر مینمایند اراده قلعه ساختن نموده پوشیده
و پنهان مصالح عمارت جمع نموده بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعه احداث
نموده اند چون این امر ماده عصیان و طغیان کفره مذکور بود منع و تأدیب
ایشان بذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت نشان امامقلیخان
خلف صدق خان مغفور که بدستور والد امیرالامراء ممالک فارس است
بر تنبیه و تأدیب فرنگیه و تخریب قلعه مأمور گردیده و برحسب فرمان
فوجی از جنود قاهره را بسرکردگی بساط بیک و امامقلی بیک ولد
بیک وردی بیک ایشیک آقاسی بسر ایشان فرستاد که از قلعه
ساختن ممنوع گردانیده آنچه عمارت شده باشد ویران سازند آن طبقه
ضاله بمنع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده در
همان قلعه تحصن جسته با غازیان بجنگ و جدال پرداختند بساط بیک
نیز بمحاصره قیام نموده حقیقت حال را انجا اعلام نمود امامقلیخان
جمعی دیگر بکومک فرستاده بالاخره خود نیز بآنصوب در حرکت آمد
جنود فارس در تسخیر آن حصاری سعی بسیار بظهور آورده مکرر یورشهای

عظیم کردند اگرچه جمعی از جنود ظفرورود در مدت محاصره و حین تسخیر انحصار
بدرجه بلند شهادت فایز گشتند اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی
دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان خیره دین گشته بران حصار مستولی
شدند و محصوران بجزایر رسیده حصار چون منبع آب شیرین بود
برقرار داشته حارس و نگهبان تعیین نمودند چون از کفره هرموز و طبقه
پرتگالیه این عمل ناهنجار صدور یافته بمحاربه جنود نصرت شعار و لباس
دلیری نمودند خان شجاعت شعار از وفور حمیت و غیرت اسلام فتح و
تسخیر هرموز و استیصال فرنگیه را پیش نهاد همت ساخته حقیقت بعرض
عاکفان سده جلال سانیده بدین خدمت رخصت یافت مین الجمهور چنین
مذکور شد که هرگاه طبقه فرنگیه پرتگالیه را در هرموز دخل نبوده باشد
مانع آمدن سفاین و جهازات بنادر شده آمد و شد تجار انقطاع میابد
و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتند بدین جهت و ظایف
خدمتکاری و باج که بحسب ظاهر از ایشان می پیوست تا غایت اهتمامی
در تسخیر آنجا نمیشد و بمدارا میگذرانیدند قبل ازین جمعی از فرقه نجس
انگلیسیه از جانب والی انگلیس بدرگاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص
خدمتکاری نموده بنابر منازعه که میانه ایشان و طبقه پرتگالیه واقعست و از
فرق نصاری فی الجمله اختلاف مذهب با آن طایفه دارند از خدمت اشرف
نیز متقبل و متعهد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اشرف به تسخیر بلده هرموز
متعلق گردد ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از فتح و تسخیر

از بندری که فرنگیه تعلق گرفته بود جهازات گرفته نگذارند که جماعت
پرتگالیه مانع آمدن جهازات گردند درینوقت که فرنگیه از دایره ادب
پا بیرون نهاده بامور که تحریر پیوست اقدام نمودند و دفع و رفع
آن طبقه در خاطر رسوخ یافت مضمون این مقال که **بیت**

گر آب چاه نصرانی نه پاکست — جهود مرده میشویند چه باکست

جماعت انگلیسیه را نیز اخبار نموده ایشان نیز بر حسب وعده آماده خدمت
شدند القصه خان شجاعت شعار با جنود قاآنی فارس متوجه آن صوب گشته
خود در بندر گمبرو که الیوم به بندر عباسی موسوم است اقامت گزید و
افواج قاهره از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیره
هرموز شدند کپیتان فرنگیه و محمود پادشاه والی مسلمانان نیز بقلعه
درآمده ساکنان بلده از تجار و محترفه و اصناف خلایق طوعاً و کرهاً
بقلعه تحصن جستند نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و
ازینجانب بمحاصره قیام نموده مورچلها قسمت کرده و جمعی از طبقه انگلیس نیز
با کشتی از راه دریا آمده در یکطرف قلعه که بآب دریا پیوسته است لنگر انداختند
انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال و وقوع سیافت و دلیران
کارطلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت
می نوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر درآمد
و غازیان بیشتر از پیشتر در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می
آوردند چنانچه در اندک زمانی غازیان سپاه پیش برده بپای برج رسیده

شروع در حفر زیر برج کردند از مردمان صحیح القول است که فضای مسموع
گشته که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند از بیست ذرع
که بسنگ و آهک استحکام یافته و غازیان عظام زیر دو برج ابراج و
حصار خالی کرده باروط انباشته آتش زدند و باروط اجزای
برج را بهوا برده فرو ریخت هنوز دود آنک برج بجا بود بمجرد آنکه رخنه
که بهم رسید غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قوت در
مدافعه کوشیده مراسم قلعه داری بظهور می آوردند تا آنکه کار بر محصوران
تنگ شده از مقاومت عاجز شدند فرنگیه بجهت نصرانی است و
هم کشتی بطایفه انگلیسی توسل جسته دست از قلعه داری باز داشتند و
احمال و اثقال بکشتی ایشان در آورده بمیانه آنجماعت رفتند قبل از
آن میانه امام قلیخان و امرای انگلیس قرار یافته بود که بعد از قلعه طبقه
نصاری با غنایم و اموال ایشان متعلق بوده گروه مسلمان بجنود قزلباش
متعلق باشد چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر است بحصول پیوست جناب
برحسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسی گذاشت
که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند القصه بعد از دو ماه
و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال بنیروی دولت و اقبال
که همواره قرین حال منتسبان این دودمان والاست قلعه رفیع بنیان
هرموز که در متانت و حصانت شهره جهان و از کارنامهای فرنگیان است
مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردیده محمود شاه والی هرموز و اتباع و

درآمدند و از طبقات خلایق که بقلعه درآمده بودند جمعی که با کفره موافقت و
معاونت نموده بمحاربه پیش آمده بودند بجزا و سزا رسیده رعایا و عجزه
و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه برده بودند نجات یافته
سالم و غانم در مساکن خود آرام گرفتند و جناب جانی حاکم تعین نموده
و رعایا و برایا مستمال گشته در ظل معدلت غنودند از یراق قلعه و غنایمی
که درآمده بود چند عدد توپ بزرگ و بادلیج خرد و کلان که فرنگیه بفنون
غریبه تربیت داده هر یک کارنامه استادان عدیم المثل و توپچیان
فرنگ است و دیگر اشیاء مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت
جهة سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از
انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال
کوفته بدار الملک شیراز عود نمود و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریر
اعلی نموده در حینی که رایات عز و جلال در قندهار نزول اجلال
فرموده عساکر ظفر شعار به تسخیر قلعه قیام داشتند خبر فتح هرموز رسید
و جناب خانی مورد تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید و آن خبر بهجت اثر
مبارزان قلعه گشای رکاب همایون مبارک میمون آمده در همان دو روز
قلعه قندهار نیز بتوفیق کردگار چنانچه سبق ذکر یافت مفتوح گردید بیت

از هر طرف که چشم گشائی نشان فتح　　وز هر طرف که گوش دهی مژده ظفر

وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت دار السلطنه هرات

چون رایات ظفر آیات بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار گردید از سفر خیر اثر

قندهار عود نموده در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمودند تا دو ماه و نیم
در آن بلده فاخره اقامت فرموده بداد و دهی خلایق و ارباب حاجات و نظام
مهمات خراسان و انجاح مطالب و اسعاف مآرب اهالی آن دیار مشغول بودند
از سوانح که در ایام اقامت دارالسلطنه مذکور روی نمود آمدن ابراهیم
خواجه است از سادات و خواجهای معتبر بلخ از جانب نذر محمد خان
اوزبک والی بخارا برسم رسالت باتفاق محمد صالح بیک وزیر سابق
شیروان که در سال گذشته همراه پاینده میرزا ایلچی بلخ و جناب هدایت مآب
عبدالرحیم خواجه بخاری برسالت سلاطین بلخ و بخارا رفته بود و شرح
رفت و آمد محمد صالح بیک آنکه چون باتفاق پاینده میرزا به بلخ رسیده با
نذر محمد خان ملاقات نمود و مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانید از
مضمون عطوفت مشحون آن نامه نامی مبتهج و مسرور گشته در لوازم تعظیم
و تکریم کوشید بعد از آسودگی راه او را بجانب ماوراءالنهر گسیل کرد و او
در سمرقند با امام قلیخان والی ماوراءالنهر ملاقات نمود و بعد از اطلاع بر
مضمون نامه و مراحم و اشفاق شاهی نسبت بخلق آن دیار که حسب الالتماس
جناب هدایت مآبی مرقوم گشته بود علما و اعیان و نجبا و عموم مردم
آن دیار که از اعمال سابقه مستوحش بودند و درین هنگام که در خراسان
واقع شده تسخیر قندهار اتفاق افتاد خوف و بیم داشتند آن عنایت
نامه نامی را حرز امانی دانسته فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح بیک را
قرین اعزاز و احترام روانه نمودند و نذر محمد خان ابراهیم خواجه را که از زمره

معتبر

معتبران و خواص امرا و اعیان آنجناب است جهة تأکید بنیان مصادقت و موالات
ارسال داشته التماس نموده بود که هرچند مخاصمت ایرانیان با توران زمین
رسم قدیم است چون او و برادر بزرگترش امام قلیخان با حضرت اعلی
در مقام اخلاص و اتحاد و حسن ارادت و اعتقاد اند در زمان فتنه نشان
همایون اعلی که گرگ و میش را با یکدیگر الفت است برخلاف ازمنه ماضیه
من بعد فیما بین مصادقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از
جانب خواجهای جویباری بخارا که پیشوایان معتمد آنده همین استدعا نموده
بودند و سلاطین ماوراءالنهر خصوصاً نذر محمد خان التماس نموده بودند که رستم
محمد خان ابن ولی محمد خان را که پناه بآنحضرت آورده درین سرحد جا داده اند
چون بودن او درین سرحد ماده فساد است بجهة دفع ماده فساد اگر او را
همراه خود بعراق برند موجب امیدواری مخلصان و استحکام بنیان
مصالحه و دوستی است زیرا که میانه او و بنی اعمام او خصومت و عناد است
و جمعی اوباش و غارتگر اوزبکیه فتنه جو و آشوب طلب اند در سر او مجتمع گشته
پیوسته بجهت نهب و غارت و اخذ اموال دست درازی بحواشی مملکت
مینمایند و اگر در کار او تغافل رود موجب تشویش عجزه و رعایا و خرابی
الکات و اگر متوجه منع و تنبیه شویم چون در قلمرو همایون واقع اند از عبور
لشکر مضرت و آسیب برعایای قلمرو شاهی میرسد موجب نقض معاهده و
پیمان و انحراف مزاج اقدس خواهد بود حسب الاستدعا قرار یافت
که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بعراق آمده من بعد در عراق اسباب

معیشت او و ملازمان متعهد سرانجام مایحتاج او باشد غارتگران اعتمادی
که جمع آمده اند پراکنده سازند چه بر دوستی و دشمنی اینگونه مردم اعتمادی
نیست الحاصل از شمول عاطفت و توجه خاطر مرحمت گستر ترفیه حال عباد الله
و امنیت و استقامت سرحد ایجاب ملتمس ایشان فرموده رستم محمد خان
در حین توجه عراق در رکاب همایون بعد شرف شرح فرستادن ایلچیان
مذکور از مازندران و بعضی از دار السلطنه اصفهان در ذیل رقم کلک
بیان می گردد دیگر از وقایع اقامت هرات آنکه چون فیما بین همایون
اعلی و سلطان عثمان فرمانفرمای دیار روم بوساطت خیر اندیشان
طرفین قواعد مصالحه و دوستی استحکام و استقرار یافته بنوعی که سبق
ذکر ایلچیان معتبر آمده و شد نمودند بمسامع جلال رسید که سلطان عثمان
با عموم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که بثغور اسلام در آمده دست
دراز بیجا کرده بودند بخاطر انور رسید که مسرعی فرستاده از حقایق
حال فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد استعلام فرمایند
و حقیقت فتح قندهار و دفع و رفع کفره پرتگالیه هرموز را اعلام دهند
لهذا اجلبی بیک قورچی قاجار را ارسال داشته نامه محبت آیین
دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام از درگاه حضرت
مسئلت میشد در نامه نامی درج فرمودند بعد از آنکه ایلچی مذکور
بسرعت و استعجال روانه شد هنوز موکب همایون در دار السلطنه هرات
نزول اجلال داشت که اخبار شورش و فساد لشکر روم و انقلاب مرز

و بوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و کجروی سپهر بوقلمون
ورود یافت

ذکر اخبار شورش و انقلاب روم و کشته شدن سلطان فرمانفرمای آن مرز و بوم

شرح واقعه مذکور بنوعی که از زبان
استماع شده و ایلچی روم نیز متعاقب آمده بیان کرد آن است که
سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ مظفر و منصور عود نموده بود
بین الجمهور مذکور می گشت که در همین سال اراده سفر حجاز و عراق
عرب عزیمت قشلاق حلب دارد و گویند که با شاهنشاه اعظم اکرم شهریار
دیار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی العلم عند الله نقض عهد و
پیمان در خاطر داشته طایفه ینگچری که معظم سپاه روم اند عرض
نموده اند که این عزیمت که منتج انواع مفاسد و موجب تهییج فتنه و
آشوب سرحد عرب و قزلباش است لایق دولت نیست و معهود ملک
در قانون عثمانیه در خیال و سفر نیز نباشد و هنوز عسکر روم که از
سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و اوطان قرار و آرام نگرفته اند
درین سال این عزیمت موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد
بمصلحت جمهور بعمل آید سلطان عثمان از غرور و جهل و جوانی و عدم اطلاع
بر قوانین معتبره عثمانیه باغوای دلاور پاشا که درین هنگام وزیر
اعظم شده و با ینگچری آقاسی معاند بوده و میخواست اقتدار و اختیاری
که طایفه ینگچری را درین امور می باشد کمتر شود و چند نفر دیگر از خوش آمد
گویان صاحب داعیه طایفه ینگچری را معاتب ساخته در عزیمت قشلاق حلب

از واقعه مذکور خوفناک گشته بمصلحت چاره جویان کس نزد ینکچری اقاسی
فرستاده پیغام داد که من بجهه خردسالی اطلاعی از قانون پدرانم
حالا از آن نادم و پشیمان گشته و ینکچری چیره شده اند علاج منحصر در آن است
که پادشاه باز باوجاق ینکچری پناه برده خود را بخانه ینکچری اقاسی اندازد
و با ایشان توسل جوید شاید که حمیت دامن گیر گشته از اراده سلطنت
باز آیند و سلطان عثمان بمصلحت نیکخواهان فی صبح جسته از سرای سلطنت
بیرون آمده در عین ستیز و غوغا و کمال اضطرار بخانه ینکچری اقاسی
رفت اما ینکچری در اندرون سرای دلاور پاشا وزیر اعظم و رفقای او و اسما
حسین پاشا وزیر ثانی و قولر آقاسی و حاجی سوباشی نامی از معتبران طایفه
سپاهی اغلانی و چاوش پاشا و تبانچی باشی که صاحب اختیار سرای
و امثال ذلک بدست آورده بضرب تیغ و تیر از پا در آوردند و توثاق
سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی
گفتند درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل ینکچری اقاسی رفته بود و باو
توسل جسته و چون ینکچری اقاسی خبر یافت که پادشاه در خانه او است
بمنزل آمده پادشاه را ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمده
با عظمای ینکچری بگفتگو در آمد و گفت که چون پادشاه باوجاق شما پناه آورده
و از کرده نادم است اولی این است که باقتضای مروت و رفع نمی
بار خاطر او را بدست آوریم و چون آنچه مطلب بود بحصول پیوسته معاندان
دفع شدند من بعد با پادشاه در مقام عذر و دلجوئی باشیم و درین

راسخ و جازم گردیدند ینکچری اقاسی با جمیع عظمای آن طایفه بشورش
درآمده قتل دلاور پاشا و چند نفری از عظما و معتبران که در آن وقت
صاحب رای و مشورت امور دولت بودند با خود مخمر ساخته کس بخدمت
فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت نا دولتخواه اند و دخل ایشان در امور
دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و ما از سلوک ایشان راضی
نیستیم التماس آنست که حضرت پادشاه آن جماعت را بدست ینکچری
سپارد که بجزا رسانیده شود و عرض نموده اند که در قانون سلسله آل عثمان
چنین ارادها که طایفه ینکچری بنا بر صلاح دولت می نموده اند پدران
شما رضای خاطر ینکچری جسته بفعل می آورده اند حالا نیز ملتمس آن است که
این مقدمه بظهور پیوندد و سلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلیغ نموده
تهدیدات عظیمه با عیان آن طبقه نموده و طایفه ینکچری طغیان عظیم نموده
و در دفع و رفع آن جماعت راسخ و ساعی گشتند دلاور پاشا و رفقا از بیم
ضرر خود را بسرای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و
عمله سرای و سپاهی اغلانی جمع نموده در دفع فتنه انگیزان آن طایفه
یکجهه شدند تا از جانبین مهم بجنگ و جدال انجامیده جمعی کثیر در میانه بقتل آمد
و ینکچریان آثار غلبه بظهور آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و می
گفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت
سلطان احمد با او بیعت کرده اقرار بسلطنت و پادشاهی او داده بودیم و خلع
او موافق رضای ینکچری نبود و حق بیعت او در ذمه ماست سلطان عثمان

راسخ گشته غلو نمود طایفهٔ ینکچری از بیم آنکه مبادا این مهم بسعی ینکچری آقاسی
تمشیت پذیرد و پادشاه که جوان جاهل است کینهٔ ما در دل دارد و چون فی
اشعار گشت خاطر بدفع ینکچری آقاسی قرار داده بر سر او هجوم آورده فی
الفور بقتلش پرداختند و سلطان را از خانه بیرون آورده بقلعهٔ مشهور بیدی
قلعه که در جوار بلدهٔ قسطنطنیه است فرستادند و بآن اکتفا نکرده از بیم آنکه
مبادا صورتی نماید که دیگرباره سلطنت و پادشاهی با و قرار گیرد تمامی آن
طایفه بیکدیگر اتفاق نموده بیدی قلعه رفته او را از میان برداشتند
و روز دیگر عموم طبقات سپاه از ینکچری و غیرهم لباس سوگواری
پوشیده بمضمون **مصراع** خود کشته حافظ را خود تعزیه میداری
نعش او را از بیدی بتعظیم و تکریم بشهر آورده بتجهیز و تکفین پرداخته در عمارت
مقبرهٔ سلطان احمد در جنب قبر او دفن کردند القصه اسم سلطنت و پادشاهی
دیگرباره بسلطان مصطفی مخلوع اطلاق نموده طایفهٔ ینکچری بیشتر از پیشتر صاحب
اختیار امور دولت شده وزیر اعظم و ارباب مناصب بمصلحت ایشان
تعین یافت و چون سلطان مصطفی بشوریدگی طبع و خبط دماغ موسوم بود
والده‌اش بمصلحت وزرا متوجه قطع و فصل مهمات سلطنت می‌شد
و مکتوب محبت اسلوب از جانب او بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مشتمل بر
وقایع و سوانح مذکور که باقتضای قضا روی داده تجدید قواعد مصالحه
و دوستی نوشته مصحوب ایلچی بخدا فرستادند و ایلچی مذکور
در دار السلطنه هرات بپایهٔ سریر اعلی رسیده مکتوب مذکور را در نظر انور

در آورد

در آورد و حقایق حالات بزبانی عرض کرد که الیوم طایفهٔ ینکچری که قصد
پادشاه خود در حینی که دخیل ایشان شده بود بقتل آوردند در میان
دولتخواهان سلسلهٔ آل عثمان مطعون‌اند و جمعی از دولتخواهان اراده چنانست
که چون سلطان مصطفی بشورش دماغ شهرت یافته و از سلطنت او محتمل است
که امور دولت اختلال پذیرد هرگاه قدرت یابند سلطان مراد نام برادر
سلطان عثمان را که کودک خورد سال است بپادشاهی اختیار نموده
طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفهٔ ینکچری بدین جهت راضی
بسلطنت سلطان مراد نیستند و این گفتگو فیمابین واقع است و این مقدمات
بسایر ممالک سرایت نموده در هر گوشه متغلبی سر بفساد برآورده در سر
سودائی است و در خلال این حال ملازم حسین خان حاکم لرستان با یکنفر
چاوش از بغداد آمده شرح برهم خوردگی عراق عرب و نزاع و جدال
که فیمابین عظمای دار السلام بغداد وقوع یافته بنوعی که در ذیل مرقوم
میکرد معروض داشت **شرح قضایای دار السلام بغداد و**
فتور عراق عرب مجمل از وقایع حالات دار السلام بغداد آنکه مدت
مدید و عهد بعید است که آقایان و عظمای سپاه بغداد بخود سری معتاد
گشته هر ایامی یکی از ایشان صاحب اقتدار گشته کل مداخل و مخارج آن مملکت را
بقبضهٔ اقتدار خود در آورده حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم
می‌آمدند دخل نمیدادند و اگر احیاناً بعضی را اطاعت گونه بظهور می
آوردند پاشا را در سرای حکام فرود آورده وجه معیشت سرانجام مینمودند

هرکدام که بآن تسلی نمیشدند بجنگ آمده راه مراجعت می‌نمودند و آلمه تسلی
میشد روزی میگذرانید درین عهد محمد قنبر نامی که آقای ینکچریان بغداد
بود بکر سوباشی که از عظما و آقای معتبر بود با یکدیگر اتفاق کرده هرکدام
جمعی دیگر ملازم خاصهٔ خود که در میانهٔ رومیه یکبان مینامند بهم رسانیده
هریک را بارادهٔ حکومت و خودسری سر بعصیان و طغیان آورده
بودند و تمکین هیچ پادشاهی و حاکمی نکردند رفته رفته بکر سوباشی
اقتدار و اختیار بیشتر یافت و بدین جهة فیمابین وحشت پدید آمده محمد قنبر
در مقام دفع بکر سوباشی شد و در حینی که او با فوجی از جنود بغداد
و یکبانان خود بجهة اخذ مال متمردان حله رفته بود محمد قنبر کس بکله و شاخ که
تمکین او نمیکنند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال بکر سوباشی
کرده بر سر خانهٔ او رفت و گروهی بحمایت و ممانعت نموده بین الفریقین
مهم بمحاربه انجامید بکر سوباشی در راه این خبر شنیده سپاهیان که
همراه بودند بانعامات و وعده‌های جمیل با خود متفق ساخته بشهر عود نمود
القصه سپاهی بغداد دو گروه گشته یک گروه با محمد قنبر در میان
قلعه و گروه دیگر با بکر سوباشی در شهر بودند و فیمابین جنگ و جدال
وقوع یافت آخر الامر بکر سوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از محمد قنبر
رو گردان شده خود را از قلعه بشهر انداختند مجملا بکر سوباشی بر قلعه
مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که مظنهٔ خلاف
داشت از میان برداشته اموال و اسباب بی‌نهایت بدست آورده

بیکبانان

به یکبانان و سپاهیان خود داد و چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه را
که با محمد قنبر متفق بودند در کشتی نشانیده آتش در کشتی زدند و خانهای
ایشان را بغارت داد چنانچه بعضی اسباب و اشیای مزار نیز بغارت
رفت و بر حکومت عراق عرب رقم اختصاص کشید چون خبر عصیان
و طغیان بکر سوباشی بپایهٔ سریر خواندکار روم رسید ارکان دولت ایالت
بغداد را بحافظ احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مهمات آنجا را
موافق صلاح دولت باصلاح آورده متمردان و اهل طغیان بجزا رسانند
بکر سوباشی که دل بحکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود
از آمدن پاشا خوفناک گشته باحکام سرحد قزلباش طرح آشنایی
انداخته کس خود نزد حسین خان حاکم لرستان فرستاده اعلام نموده بود
که این امور از روی اخلاص حضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته
من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بحمایت غلامان
آن درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آنحضرت است
بجهة آنحضرت نگاه داشته‌ام و حسین خان یک ملازمی همراه کرده او را بدرگاه
جهان پناه فرستاده حقایق حالات بنوعی که تحریر پیوست عرض کرد
و چون حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام رسید بکر سوباشی کل سپاهیان
بغداد با خود متفق ساخته تمکین او نکرده او را از اطاعت و انقیاد جنود بغداد
مأیوس گشته ندای العود احمد در داده بازگشت و از دیار بکر حقیقت حال
بدرگاه پادشاهی عرض کرد و از درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور بنعلی پاشا

و کشاکش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون بکار رسید
درین مرتبه بکر سوباشی اطاعت کونه بعمل آورده او را بقلعه راه داد و چند
روزی با او مدارا میکرد و او نیز بحکومت ناصبی راضی شده روزی میگذرانید
ارکان دولت سلطان مصطفی ازین مسامحه و خویشتن داری او رنجیده
معزول ساختند یوسف پاشا نامی را نصب نمودند او که ببغداد آمد خواست
که اقتدار و استقلال متمردان از میان بردارد بکر سوباشی در ملاقات
روز اول مکنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر او را ندید و بتو
تمرد و عصیان بظهور آورده با فوجی بر سر او رفته او را گرفت و طمع در
اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت نمود و علانیه کوس مخالفت
میکوفت بعد از او کورچی پاشا که حاکم موصل بود با ایالت بغداد آمد
او نیز مدخل نیافته بازگشت و بکر سوباشی کمال اقتدار و استقلال
داشت شرح وقایع و باقی حالات بغداد و سبب توجه موکب همایون
بآن صوب و بتصرف درآمدن آن ولایت در سال آینده مرقوم قلم سوانح
نگار خواهد شد ذکر مراجعت موکب ظفرنشان و قشلاق نمودن افواج
قاهره در خراسان و توجه نواب همایون جریده و سپاهی بصوب مازندران
چون تا اقامت اردوی گردون شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه
و نیم کشیده مهمات ضروریه خراسان صورت انجام یافت ندای کوچ
در داده عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس رضویه انعطاف دادند و در تم
محمد خان حسب الالتماس سلاطین ما وراء النهر با جمعی از ملازمان معتمد بصوب

موکب

موکب مقدس گردانیدند در حدود غوریان خواجه جلال الدین اکبر غوریانی
که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده کما ینبغی بلوازم خدمت و
ایثار نزول و اقامت پرداختند مصدر خدمات پسندیده گردید و
چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شده چند روز در آن آستان ملایک
آشیان بلوازم خدمت و دعای زیارت قیام و اقدام نمودند درین
سال تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت و
چون صلاح دولت قاهره در آن بود که جهة استحکام مهمات قندهار
و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدان
صوب سبق ذکر یافته و دیگر امور ملکی درین سال عساکر نصرت نشان
در خراسان قشلاق نمایند و حزم و احتیاط مقتضی آن که اقامت کل
عساکر در یک محل موجب عسرت و ضیق معیشت و فقدان مأکولات
بود بنابران افواج خدم و حشم را بچندین قسم منقسم گردانیده هر گروهی
از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق فرمودند و از مشهد مقدس
معلی هر فوجی از افواج قاهره بقشلاق معین خود رفت و حضرت اعلی
بعد از فراغ ازین امور جریده و سپاهی با معدودی از ملازمان رکاب
اشرف و مقربان بساط والا بجانب مازندران بهشت نشان در
حرکت آمده قصبه درخزمین را برستم محمد خان عنایت فرموده بدان صوب
فرستادند ابراهیم خواجه ایلچی ندر محمد خان و ایلچیان خواجهای بخارا در رکاب
ظفر انتساب بمازندران رفته ایلچیان بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول انعام

واحسان نگشتند و ابراهیم خواجه چندگاه در موکب مقدس کامیاب عنایت
و منظور نظر شفقت و مرحمت بود و در سال آینده از اصفهان رخصت یافته
بروجه لایق روانه دیار خود گردید دیگری از سوانح آوردن زبده
ارباب فضل و کمال میرزا فصیحی هروی چون ذات اشرف همایون و طبع
فطانت سرشت هنرپرور آنحضرت که میزان قدرشناسی و معیار سخن سنجی است
بصحبت فضلای دانشوران و سخنوران بلاغت گستر رغبت تمام دارد
اگر بحسب ظاهر بنابر مشاغل عظیمه جهانداری و عدم فرصت که فرمان
روایان جهان را از آن چاره نیست و باده پیمایان خمخانه سلطنت را
از آن گزیر نه گاهی صحبت فیض بخش و سخنوران روزگار کمتر اتفاق
افتد اما همیشه بالطبع مایل اند که از بزم آرایان محافل دانش اگر نادره
گویی بسعادت حضور اقدس فایز گردد وجود چنان عزیزی چون گوهر
گرانبها گرامی شمرده صحبت او را جهت تنشیط خاطر و انبساط ضمیر مغتنم شمارند
و خاطر اکسیر تاثیر متوجه آن بوده و هست که محافل انس و مجامع قدس از
وجود چنان نادره آرایش صوری و زیب معنوی داشته باشد لهذا در این
اوقات خجسته ساعات که در دار السلطنه هرات اتفاق نزول افتاد
بصحبت کثیر البهجت سرامد ارباب فضل و هنر سحرپرداز بلاغت گستر ناظم
انساب معانی یگانه ملک نکته دانی میرزا فصیحی هروی که از جمله سادات
واشرف و اعیان آن ولایت و منتسب بسلسله علیه انصاریه بزیور ابداع
فضایل و کمالات آراسته و بمراتب بلند پردازی پیراسته لآلی طبع

در

در نثار رشتن آویزه گوش و گردن مستعدان روزگار است مسرور گشتند
اراده خاطر بدان تعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل مقدس از وجود
گرامیش زینت فزا بوده از صحبت فیض بخش منبسط و از نوادر طبع سحر آفرینش
مبتهج و مسرور باشند بتکلیف مرافقت و همعنانی موکب همایون فرمودند
وامر قضا پیوند بسر انجام اسباب آنجناب بنفاذ پیوست و مومی الیه
از وفور اخلاص امتثال امر همایون را بقدم انقیاد تلقی نموده آهنگ عراق
ساز داد اگرچه آن بلده طیبه از وجود گرامی آن گزین گوهر دانش و
افضال تنگ فرمای بلاد و امصار بود خالی مانده از نزاهت و خرمی
بی طراوت گشت اما مجلس بهشت آیین را طراوتی تازه و طبع همایون را
مسرتی بی اندازه روی داد همعنان موکب مقدس گردید و اکنون
در زمره مقربان بساط اقدس و همصحبتان بزم مقدس است القصه
موکب معلی بفیروزی و اقبال بمازندران بهشت نشان رسیده در قصبه
طیبه اشرف و منازل خلد آیین که در آن مکان نزهت بخش تربیت یافته
اقامت فرمودند و گاهی به اراالسر و فرح آباد تشریف برده در آن
روضه دلکش و بساتین فرح افزا انجمن و کامیابی گذرانیده بهجت
افزای روزگار بودند از سوانح اقامت مازندران آمدن یوسفخان
بگلربیگی شیروان و سایر امرا و اعیان آنجاست که بقصد ادراک ملازمت
بدریافت عز بساط بوسی آمده بدین سعادت عظمی سرافرازی یافتند و
اکثر را مجالس و محافل ارم تزیین انعقاد یافته از پرتو توجهات خاطر

خورشید ضیا که بر ساحت آمال یوسفخان و امرا رفیق او می‌تافت پای
عزت و افتخار باوج دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق از غلامان غلمان
صفت و کنیزان حور وشان زلیخا صورت و اسب های صبا رفتار
و شتران کوه کوهان باربردار و نقود و فرش و اجناس و اقمشه نفایس
هر دیار و پوستین های سمور و روسی گرانبها و کرکهای ده و ولایت
جرکس و تفنگهای قیمتی و امثال آن که زیاده از احصا و شمار از نظر
اقدس گذرانیده زبان هر یک بمضمون این مقال گویا بود بیت
آنچه من از پرتو لطف تو دارم مکنم   جمله ایثار قدومت نقد جانم بر سری
مجملا یوسفخان قطع نظر از تکلفات متعارفه سخنوران روزگار پیشکشی
گذرانیده که زبانهای ارباب عقیدت وفد و یاران جانی بثنا و تحسین و
آفرین گویان گردید و هر روز و هر ساعت بلطفی خاص معزز و شفقتهای
گوناگون مفتخر و ممتاز گشت و چند گاه در رکاب مقدس بسیر و شکار
مازندران مشغولی داشت و پیوسته حریف بزم خاص و مشمول عواطف ملاطفت
عز و اختصاص بود در هنگام انصراف بخلعتهای فاخر و تشریفات زاید از حد
سرافرازی یافته مقضی المرام بالکا و ولایت خود نمود و قرچقای
خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از اوان کودکی و عهد
صبی با یوسفخان طریقه اخوت و برادری مسلوک داشت و مدتهای
مدید بود که ملاقات ایشان با یکدیگر اتفاق نیفتاده درین وقت که او بپای
سریر اعلی آمده بنوعی که مذکور شد سعادت بساط بوسی یافت حضرت اعلی

از شمول

از شمول عاطفت و اشفاق قرچقای خان را از مشهد طلب فرموده و او از
شدت شتا از مشهد مقدس بمازندران شتافته بین الاخوین عهد ملاقات
تازه شد چند گاه بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسفخان رخصت یافته
قرچقای خان در رکاب اشرف ماند ذکر توسیع شوارع مازندران
بر اذکیا پوشیده نیست که در کل دار المرز خصوصا مازندران بهشت
نشان ضیق طرق و صعوبت راه و تنگی گذار که از جبال رفیع و کمرهای
کوه که از غایت ارتفاع و بلندی با ساحت آسمان دست در کمر [illegible]
که عبور سوار از مضایق ناهموار جبال بغایت دشوار و در هر قدم از خوف
خطر پیاده شدن ناچار و گذار شتران خود با کمال آهستگی وی از انجام امری
بود محال مردم آندیار را هرگز چشم بر پیکر بدیع شتر نیفتاده بلکه در خواب
نیز ندیده بودند و وقتی که شتر دیدند برحسب کریمه والی الابل
کیف خلقت در ترکیب آن جانور قوی هیکل تعجب می‌کردند و چون
حضرت اعلی پرتو التفات بتعمیر و تربیت آن دیار زینت بخش فرح افزا
انداخته شهر طرب انگیز فرح آباد و قصبه شریفه اشرف را بنوعی که در
محل خود ذکر شده مرکز جلال گردانیده نزهات آن ولایت دلگشا
مطبوع طبع واقع میشد و در شکارگاههای عدیم المثال آن ولایت بنشاط
شکار مسرت بخش خاطر مهر آثار بودند و ملازمان رکاب اشرف و متردد
اردوی گردون شکوه از صعوبت راه تنگی و گذارهای خطرناک و بسیاری
گل و لای که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای هموار بود آزار و ضرر

بسیار و نقصان و خسران بیشمار ربعا کر ظفر شعار و متردّدین میرسید در خیال
رای جهان آرای بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها
توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار بفراغبال بی خوف و خطر عبور نموده
آسیبی از ان بمتردّدین نرسد و همت عالی نهمت بدین امر شگرف که در نظر
خلایق دشوار بل محال مینمود گماشته جناب دستوری میرزا تقی وزیر را
بانجام این خدمت مامور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران در آن
امر خیر مدد و همراهی کرده کارکنان اجرت واقعی از خالص مال جات
شریفه ستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون عنایت
الهی و نیروی اقبال شاهی امن همت بر کمر زده شروع در انجام این خدمت کرد
و نهایت سعی و بذل جهد در آن امر شگرف بظهور آورده اعظم شوارع
مذکوره راه سواد کوه است که از الکا خوار و فیروزه کوه بمازندران
میرود و تردد متردّدین اردوی معلی از آن راه است و ناهموار جاها در قریب
هشت نه مرحله است و تخمیناً چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصه استادان
خاراتراش چابکدست و تیرداران و بنایان و عمله آن کار را از هر طرف
جمع آورده و مصالح سرانجام داده برودخانها که بر سمت راه
واقعه بود پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر دو خانه بسنگ و آجر و گچ
و آهک تعمیر کرده و ترتیب داده و در هر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی
از قلل جبال میریزد نقبها کنده هر جا مظنه آن بود که بمرور ایام از سلب
سیلاب منهدم و خراب گردد بسنگ و آجر و آهک همه را استحکام داده

برودخانه

برودخانه ملحق گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده آنچه بیشه
و جنگل بود تبرداران از درختان سطبر عالی خالی کردند و خاک و ریگ
از جاهای دور دست آورده های پست بلند گردانیدند و در دو طرف آن
جویها کنده شد که آب باران از شوارع بجویها ریخته برودخانها جاری گردد
و چنانچه در میان راه که محل عبور متردّدین است اصلا از گل و لای سم ستوران
آلوده نمیگردد و مضایق آن جبال ارا لفنون غریبه توسیع داده بعضی
جاها را جویهای قوی میانداخته آنچه سنگ خارا تراشیده صنایع بدایع
بظهور آوردند چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور
از کار مینمود گردید و در اندک زمانی این کار خیر بنیروی همت والا
و مددکاری بنوعی که مکنون خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود صورت
انجام یافت و اکنون شتران باردار پهلوی یکدیگر بفراغت عبور
مینمایند خواجه محمد رضای فدوی مشهور بیار و خواجه که وزیر آذربایجان
بود در سفر گرجستان لقب فدوی یافت دو سه سال بود که در ملازمت
اشرف بسر برده از مقربان بساط اقدس و محرمان بزم مقدس بود و شرح
شمه از احوال او در طی حالات سابقه نگاشته کلک بیان شده
خواهد بود مولدش از موضع جوین قزوین است از وزارت ذوالفقار
خان قرامانلو بملازمت اشرف رسیده وزیر مستقل آذربایجان گشت و از
کاردانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز بمدارج علیا ترقی
کرده صاحب رای و مشورت بود با شعر و شاعری ربط تمام داشت و بذله

کونی و شیرین بیانی در محفل همایون جلیس و انیس گردیده بود درین سال ضعف معده
طاری گشته متوجه معالجه کمتر میشد در سفر قندهار کوفتش ازدیاد پذیرفته
در الکاء تون خراسان از رکاب اشرف باز مانده که تبانی آید موضعی که
مدفن امامزاده بزرگوار امامزاده محمد است برحمت یزدانی پیوست
و در مشهد مقدس معلی مدفون گشت خالی از علو همتی نبود و در رعایت
حال و تفقد احوال آشنایان و محتاجان خود را معاف نمیداشت این
بیت از اوست **بیت** می نهادم رخت رحلت دوش بر دوش صبا
سویت ای عمر صبا گرد ترس میداشتیم

محمد صالح بیک وزیر سابق شیروان

که از رسالت ماوراء النهر آمده چندگاه در مازندران در ملازمان رکاب اشرف
بود بمنصب وزارت و کلانتری دار المومنین قم سرافرازی یافت درین اثنا
بیماری عارض گشته در حالت بیماری و سقیم مزاج روانه دار المومنین گو
گشت در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت اهالی قم
که آماده استقبال شده بودند استقبال نعش کرده بروضه مطهره معصومه آوردند
شعر عجب سرد آمد این کاخ دلاویز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز
اینجا مهلت جا گرم کردن نداده * یک لحظه بکام خویش دل را
نگذاشت زمانه ستمکار * وی تبریزی الاصل بود و در عهد
فرهاد خان نشو و نما یافته ترقی کرد بعد از او بملازمت اشرف سرافرازی
یافته ترقی کرد هرچند گاه بمنصبی از مناصب دیوان مشغولی داشت بسیار مرد
خلیق آدمی کریم الذات سلیم النفس بود در ایام عمل خود با خلایق سلوک پسندیده کند

میمنت وقایع سنه مبارکه تنگوز ئیل که مطابق اثنی و ثلثین و الف
که سال هشتم قرن ثانی دولت روزافزون عباسی است

دگر ره ماه فروردین بشادی * خبر آوازه شاه کیقبادی
جهانرا از قدومش تازگی داد * طراوت را بلند آوازگی داد

دگر باره بهار دلگشای با هزاران رنگ و نوا آغاز شد ضابطه چهار ارکان
قوایم روزگار مربی چهار فصل هشت و چهار یعنی خورشید جهان آرای
که فرمانروای طارم چهارم است هشت ساعت و نه دقیقه از شب دوشنبه
نوزدهم ماه جمیدی الاولی گذشته با طنطنه شکوه جلال چون بهجه و شگفته
لوای فلک اعتلای خسرو بیهمال تختگاه دار الملک شرف اقبال حمل را آیینه
اورنگ چهار پایه سبع سموات ابو جود فیاض ایشان دو جهانی داد
پرتو انوار تربیتش خاک بر گرفتگان نباتی را نشو و نمای تازه داد و شاخ
بهار و خسران رز را جهه هم آغوشی حریفان بزم عشرت بصد زیب و بها
آراسته در انجمن کامرانی و کامیابی بجلوه گری و دلربایی در آورد و
نغمه سرایان هزار داستان باغ و بستانگاه از مژده تشریف قدوم
گل و ریحان نوای غنای طرب و خرمی ساز و غزلخوانی آغاز نمودند
و گاه از بیم تطاول و تعدی شیروان صبا که اوراق گل را پریشان
ساخته بباد بی نیازی میداد از اندوه فراق که عنقریب بآن
مبتلا میگردند ناله و افغان در گرفته از فواره دیده چشمه خون میگشادند از
چنین است رسم سرای سپنج **شعر** گهی باشد آسودگی گاه رنج

چون نوعروس حجله نشاط و خرمی با خسرو عهد بصد شیرینی و دلارائی هم آغوش
و طفل بهجت و شادکامی با شهریار زمان توأم و طفان آمد لهذا حضرت اعلی
در مازندران جنت نشان بلوازم جشن و سرور روز نوروز پرداخته صاحبقران
والا و ارکان دولت جهان پیرا در ان انجمن بهجت فزا چون سوسن ده زبان
بدعا و ثنای شهریار کامبخش کامران رطب اللسان بودند و بزبان صدق
این مقال می سرودند شعر

شها بخت و دولت ترا یار باد
همیشه خدایت نگهدار باد
بود در جهان تا ابد نام تو
برآید ز گیتی همه کام تو

القصه بعد از فراغ از جشن نوروزی
در سرزمینهای بهشت آسای آن دیار بسیر و نشاط اشکار پرداخته

لذت از شهد یار می بردند
گرد از روزگار می بردند

وقایع متنوعه ایام خجسته بهار آمدن مقرب الخاقان زنیل بیگ
توشمال باشی است که برسالت هندوستان رفته بود و حیدر بیگ
یوزباشی قراداغلو و میرولی بیگ که بعد از فتح قندهار رفته بودند شرح
رفت و آمد زنیل بیگ آنست که چون خان عالم که از انجانب برسالت آمده
بود از امرای بزرگ آن سلسله بود و اسباب و یراق و تجملات بزرگانه بنوعی
که در محل خود تحریر یافته با یران آمد حضرت اعلی شاهی نیز بعد از امعان
نظر بحال امرا و مقربان و معتبران این دولت مشار الیه را که باهلیت ذاتی
و سنجیدگی و علوهمت و آداب ذاتی و حسن سلوک متصف و باعتماد و محرمیت
و ازدیاد قرب و منزلت از اقران ممتاز بود شایسته امر رسالت و پسندیده

اینخدمت دانسته چنانچه در محل خود ذکر شده همراه خان عالم روانه فرمودند
و او چون باین خدمت مأمور گشت و همت مصروف آن داشت که از روی
اخلاص و حسن اعتقاد و صوفیگری سپر جان و مال در راه مرشد و ولی نعمت
دریغ نداشته بنوعی باین خدمت اقدام نماید که در نظر دوست و دشمن
شایسته و پسندیده باشد لاجرم بروجهی که درخور همت و غیرت و لایق
نام و ناموس دولت بود بتجهیز و یراق آن سفر پرداخته با شکوه و عظمت
ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه از اسبهای تازی نژاد و جلهای با
پوینده و زینهای مرصع طلا و نقره بی مانند که بهترین زیب و زینت سپاهی است
و اقسام مرصع آلات و اشیا و تجملات بزرگانه زیاده از حد و شمار
خود و جمعی کثیر از ملازمان و پیشخدمتان و عمله کارخانها با آراستگی و پیراستگی
تمام از خدمت اشرف جدا شده در مرافقت خان عالم روانه شد و چون
قدم بملک هندوستان نهاد در هر جا و هر ولایت که رسید بشرایط استقبال
و لوازم اعزاز و احترام قیام مینمودند و چون بلاهور رسید حضرت پادشاه
والاجاه فرمانفرمای ممالک هندوستان بسیر کشمیر تشریف برده
هنگام بازگشتن بود زنیل بیگ حسب الفرموده در لاهور توقف نمود خان
عالم پیشتر رفت بعد از وصول پادشاه بلاهور مشار الیه بشرف ملازمت دریافت
لوازم تحیت و تسلیم و آداب تعظیم و تکریم چاکرانه بجای آورد و از جانب
همایون اعلی پرسشهای دوستانه و نیازمندیهای برادرانه بظهور آورده
نامه همایون نواب خاقانی را با تحف و هدایا گذرانید در آداب رسالت

و شرایط سفارت بروجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشتی
نکرد حضرت پادشاه والاجاه را رسمی است معتاد که از روزی که
تولد یافته هر سال در دار الملک دهلی جشنی می آرایند و نذوری
که در حال ولادت و روز مولود کرده اند بروجهی که معتاد ایشان است
بفعل می آرند و چون عده آن روز نزدیک بوده آنحضرت در لاهور توقف
ننموده بسرعت متوجه دهلی میشده زنیل بیگ بصلاح خان عالم اظهار معامله
قندهار بروجهی که مامور بوده بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون
جوابی که موجب تسلیه خاطر باشد نشنیده عزیمت اندیشه که از همانجا
بازگشته پیشتر رود و از گفتگوی صلاح اندیشان متقاعد می گشته در اثنا
از جمله هدایا که سبق ذکر یافته چقه و بن چقه مرصع بلعل بزرگ که اسم پادشاه
مغفور میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی بر آن
نقش یافته بمناسبت گورکانی است جهه آنحضرت فرستاده بودند
و در حین رفتن زنیل بیگ اتمام نیافته بود و متعاقب می آوردند رسید
و بعضی از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که حضرت اعلی حصه
برادرانه جهه آنحضرت ارسال یافته بود درین وقت ورود یافت و رقم
مبارک که در باب گذرانیدن آنها باسم زنیل عز صدور یافته بود در رسید
لاجرم بالضروره بالمعار متوجه دهلی گشته بعد از انعقاد جشن مذکور و
گذرانیدن تحفهای مزبور در رکاب سعادت انتساب حضرت پادشاه والا
جاه بدار السلطنه اگره رفت و همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق

بود اما هر چند در باب قندهار بارکان دولت و محرمان سریر سلطنت سخن
میگفت جوابی مقرون بصواب نمی شنید و او حقایق احوال از ولی نعمت
خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشعار و ایمایی در آن باب کرده بعد از آنکه
مهم قندهار بروجهی که بتحریر پیوست صورت وقوع یافته خبر بهندوستان
رسید که زنیل را محرک این واقعه دانسته چند روزی او سرگردان بوده
تا آنکه حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو و میرولی بیگ داروغه سرخان
متعاقب یکدیگر رسیده مفاوضات محبت طراز شاهی و معاذیر دلپذیر
که در باب قندهار در آن اندراج یافته بود رسانیدند عذر پذیر گشته
اظهار مسرت و ابتهاج نموده مجددا باستقرار قواعد مصادقت و
دوستی که فیما بین واقع بود مستظهر گشته در حینی که حضرت پادشاه والاجاه
عزیمت ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زنیل بیگ و رسولان مذکور
در آمده نامه محبت آیین محتوی تواضعات دوستانه و تکلفات یگانگی
قلم آورده این عبارت در آن مفاوضه شریفه مرقوم بود که ما محبت و دوستی
ان [illegible] را بعالمی برابر نمیکنیم و هیچ عطیه را با آن نمی سنجیم
زنیل بیگ و رسولان مذکور را رخصت انصراف داده روانه نمودند در
قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش مخصوصی است متعارف است که در
وقت انعام و بخشش صاحبان انعام در ازای آن تقدیم بدان اقدام
نمایند در هنگام جدا شدن زنیل بیگ حضرت پادشاه والاجاه در حضور او
اظهار تفقد و احسانی کرده چون آن گونه کورنش خالی از مذلت و فروتنی

نمود زینل بیک از علو همت و غرور بندگی این آستان تن بادن نداده چند
نیکخواهان طرفین درین باده مبالغه نموده‌اند ابا کرده و گفته که این رسم
معتاد در درگاه ولی نعمت نیست اگر پادشاه عنایتی خاص فرمایند
که غرض آلوده مال دنیوی نباشد در ازاء آن شفقت خاص آنچه باید مضایقه
نیست بعضی ارکان دولت جهة استمرار رسم و عادت و نقاری که از او
در دل داشتند کوتاه همتی بولی نعمت خود واداشته در ایصال آن
احسان تغافل و تعلل ورزیدند و مشار الیه نیز نام نبرده روانه شد مجملا در
اوایل انتقال ایلچیان مذکور بدرگاه سدره مثال رسیده در مازندران
بهشت نشان بسعادت بساط بوسی فایز گشتند و خدمات زینل بیک مستحسن
افتاده مورد توجهات خسروانه گردید پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت
دیگر از وقایع متنوعه آنکه چون خاطر انور از مهم قندهار و استحکام تحت
و بست قلعه اطمینان یافت و سلاطین اوزبک متواتر و متعاقب
ایلچیان فرستاده اظهار خلوص عقیدت و یکجهتی نمودند و کوتوال قلعه
بالا مرغاب که در سال گذشته کرقه ببلخ برده قلعه را متصرف شده بودند
باز فرستاده قلعه را بدستور بکلازمان درگاه سپردند و مهمات اسفندیار
خان در خوارزم تمشیت پذیرفت دیگر بودن عساکر فیروزی نشان
در خراسان لازم نبود بنابران حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عیسی خان
قورچی باشی و علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی سان لشکر فیروزی اثر
گرفته غازیان را رخصت اوطان دهند و ایشان حسب الفرموده عمل نمودند

لشکریان بمساکن و اوطان رفتند و رایات فیروزی آیات عز و جلال
بکامرانی و اقبال از مازندران بهشت نشان متوجه پایه سریر سلطنت
بنیان گشته در ساعت سعید بدار السلطنه اصفهان وارد گشته دولتخانه
مبارک را بتشریف نزول اجلال فرمودند و تا شش ماه دار السلطنه مذکور محل
دولت بوده بانتظام مهام ضروریه میپرداختند ابراهیم خواجه ایلچی
بلخ رخصت انصراف یافته با نامه عطوفت آیین و هدایای لایقه صداقت
تزیین مشمول نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت
درین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق رسیدن گرفت که توجه موکب
همایون را بصوب بی اختیار روی داده بنوعی که شرح آن در ذیل مسطور
می گردد سفر خیر اثر دار السلام بغداد اتفاق افتاد ذکر بعضی از حالات
دار السلام بغداد آمدن حافظ احمد پاشا با عساکر روم تا مرز و بوم
بر رای رزین صاحب خردان حقایق بین پوشیده نیست که دار السلام
بغداد از بلاد مشهوره آفاق و دار الملک عراق عرب و زیاده از پانصد
سال دار الخلافه و محل اقامت فرمان فرمایان عظیم الشان عرب و عجم و ترک
و دیلم بوده و بکثرت زراعت و آبادانی و انبوهی خلق و معموری
از شرح و بیان مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی
ارکان صفوی بنیان همچنانچه در مجلد اول این نسخه عالم آرای در
قضایا و سوانح زمان عالی حضرت شاه جمجاه جنت مکان قلمزد کلک بیان
گشته ایالت و دارائی آن ولایت در زمان آنحضرت بمحمد خان شرف الدین

اغلی تکلو مفوض و در سنه اربعین و تسعمائه که اولامه سلطان و خانجان
مهردار که امراء بزرگ تکلو بودند ازین دولت روگردان و سلطان
سلیمان خواندکار روم رفتند و او باغوا و تحریک ایشان لشکر بلاد
عجم کشید طایفه تکلو حرام نمکی کرده محمد خان را که یکزنک و دوتیخواه
بود از میانه خود بیرون آن ولایت بتصرف سلطان سلیمان دادند
و درین چند سال آن بلده ارم تمثال و تمامت عراق عرب در تصرف
رومیه بود و اکنون هشت و پنج سال متجاوز است که خطه دارالسلام
از شورش عام و طغیان اوباش و لیام از نسق و نظام افتاده
هرچندگاه یکی از عظماء سپاه هوای حکومت و خودسری لوای عصیان
و طغیان افراخته حکام و پادشاهان که از جانب پادشاه روم منصوب
گشته می‌آمدند خصوصا محمد پادشاه و دیگر پادشاها چنانچه
در پیش مذکور شد تمکین نمیدادند و مکرر فیمابین جنگ و جدال وقوع
می‌یافت و جمعی سپاهیان عرضه تیغ فنا می‌گشتند و از عدم وجود
حاکم مستقل و تسلط اوباش و خودسران طایفه رعایا و برایا پایمال
حوادث و نوایب بودند و سکنه عتبات عالیات سدره مرتبت
از بیم ضرر و آسیب آن طایفه شبی بستر راحت و آسودگی نمیغنودند
الحاصل برحسب تقدیر و اقتضای قضا تزلزل و اختلال باحوال
خلق اندیار راه یافته بود علی الخصوص درین دو سه سال که میان
محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید آمده بکر سوباشی اعتبار

و اقتدار

واقتدار یافت دست جور و تعدی گشوده ارباب تمول و اغنیا بمصادره
و مواخذه او گرفتار بودند و بجهت جذب قلوب سپاهیان مال از ایشان
در دست درازی و ارتکاب امور بیحساب نمیشد و بر طبق انتقال مب
به نیم بیضه چو سلطان ستم روا دارد * زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ
ارباب زرع و دهقنت از جور و تعدی بجان آمده دست از زراعت کشیده
خلایق از فقدان حبوبات در کمال عسرت و بی‌سامانی میگذرانیدند
از حکمت بالغه الهی درین شورش و آشوب سحاب رحمت نیز از تقاطر بازمانده
خشکسالی بغیر علاوه سایر کربات و مکروهات گشته قحط و غلا در آن
ملک پدید آمد خلایق در مضیق حیرت و تنگنای عسرت مانده جمعی که بقدر موونتی
داشتند سرمایه خود را وقایه نفس کرده بفقر و تنگدستی گرفتار آمدند
اوساط الناس پس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی بغربت
آورده یکصد هزار نفس از ذکور و اناث و نسا و صبیان از شهر و ولایت
جلا اختیار نموده در دیار عجم پراکنده شده و برخی بجانب بصره و عربستان
حویزه نیز رفتند مجملا در هر جا از قرض نانی نیافتند روی بآنجا آوردند
و جمعی کثیر از مردم عیالمند پسران و دختران خود را بمعرض بیع درآورده
تن بمفارقت جگرگوشگان در دادند راقم این نگارستان از صفاهان
متعاقب اردوی ظفرنشان متوجه بغداد بود هیچ منزلی نزول نمود
و هیچ قریه از قریهای ممالک محروسه که از مردم عراق عرب جمعی بی‌سر و پا
ندید که بقوت لایموت خیرات و تصدقات دهقانان قناعت نموده

اقامت اختیار نکرده باشند فقرا و درویشان که نه سامان بودن داشته اند
و نه حالت بیرون رفتن بیرون از استیلای جوع و فقدان نان از تاب و
توان افتاده گروه گروه در سر راهها بصد حسرت و هوان در آرزوی
نان جان میدادند درین حال حافظ احمد پاشا که در دیاربکر بود از درگاه سلطان
روم سردار شده بدفع ارباب طغیان و تنبیه متمردان مأمور گردیده بود
و نظام و نسق ملک بغداد را برای و رایت او منوط و مربوط گردانیده
سلیمان پاشا نامی را بایالت دار السلام موسوم ساخته همراه او نموده بودند
که بعد از دفع طاغیان او را در ایالت آن ولایت متمکن گرداند و او جمعی
انبوه از عساکر دیاربکر و پاشایان سرحد و سنجق بیگیان اکراد جمع آورده
با موازی سی هزار کس بسر بغداد آمده و چون حدود دار السلام
محل نزول آن سپاه گردید بعضی از اوباش و لئام که در آنجا جمع
آمده بودند سر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان دائمی از بیم تمرد و عصیان
که بکرات و مرات از ایشان یافته بودند ابواب موافقت مسدود ساخته
بدستور متابعت بکر سوباشی اختیار نمودند و بیشتر از پیشتر در مقام خلاف
درآمده بسر انجام قلعه داری پرداختند و حافظ احمد پاشا دفع و رفع
آن طایفه سرکش و انتزاع آن ملک از ید تغلب پیش نهاد خاطر ساخته چون
بحوالی قلعه فرود آمد عسکر بغداد تا موازی پنجهزار کس کمابیش بعزم
رزم از قلعه بیرون آمده در برابر آن سپاه موفور با کمال جهل و غرور
صف آراستند و از جانبین دست بآلت کارزار برده فیمابین حربی

صعب اتفاق افتاد لشکریان سردار که اضعاف مضاعف بغدادیان
بودند غالب آمده عسکر بغداد مغلوب شدند تا موازی یکهزار و پانصد نفر
تخمیناً از جنود بغداد درین معرکه کشته بقیة السیف منهزم و
بدحال بقلعه درآمدند بکر سوباشی را تزلزل و اختلال بحال او راه یافت
از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نزد آن امرای عظام قزلباش
که در همدان و لرستان و آنحدود بودند فرستاده استغاثه نمودند
و اعلام کرد که عن صمیم القلب باستان عرش نشان شاهی که ملجا و
منجای عالمیان است توسل جسته بغیر از درگاه عالم پناه پناهی
ندارم و این ولایت که ملک موروث آنحضرت است بنوابان آن درگاه
تعلق دارد و هر گاه ساحت این ولایت مضرب سرادقات جاه و جلال
گردد از این بنده دولتخواه بجز اطاعت و انقیاد امری بظهور نمیرسد
صفی قلیخان بگلربیگی قلمرو همدان و حکام آن سرحد حقایق حال
بعرض عاکفان سده جلال رسانیدند حسب الامر اشرف بجهة ضبط سرحد
و دفع مضرت و آسیب لشکریان غارتگر سردار تا قلعه زنجیر در تنگ
رفتند که مبادا از آن گروه بی باک دست درازی بحواشی مملکت قلمرو
همایون واقع شود شاید از آوازه حرکت قزلباش بیچارگان پریشان
روزگار آن دیار را نیز استخلاصی روی دهد و استغاثه بکر سوباشی
که مکرر از کمال اضطرار مینموده ترحم بحال عجزه و زیردستان و بیچارگان
آن ملک که با کمال عسرت و ضیق معاش و الم جوع پایمال لشکریان

هر دو طرف یعنی سردار و بغدادیان بود و بند و همه روز نهب و غارت
یافته سرگردان بادیهٔ حیرانی شده بودند یکدو سه مرحله بیشتر رفتند
و مکتوبی بحافظ احمد پاشا نوشته مصحوب معتمدی از غازیان خدابنده
لو شاملو فرستادند خلاصهٔ مضمون آنکه آنچه از احوال عراق عرب معلوم
ما گشته آنست که احوال عجزه و رعایا آن ملک که ودایع مالک الملک
علی الاطلاق اند بنا بر شیوع قحط و غلا که درین دو سال از حوادث روزگار
وقوع یافته اختلال عظیم پذیرفته اکثر جلای وطن اختیار نموده اند و خرابی
در ملک پدید آمده و جمعی سکنه پریشان روزگار که مانده اند از سپاهی
و رعیت از غایت اضطرار از بیم حادثه پناه بسایهٔ معدلت نواب کامیاب
همایون شاهی آورده اند و اکنون ما را جهت ترفیه حال بیچارگان و خلاصی
درماندگان وادی حیرانی درین حدود اتفاق نزول افتاده اگر ایشان
نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند که خلق آن دیار
از سپاهی و رعیت فی الجمله از تنگنای عسرت خلاصی یابند بصلاح
اندیشی اقرب و ترفیه حال خلایق و غمخواری عباد الله که بر ذمت
همت خداوندان جاه و سپاه لازمست اولی و انسب نماید حافظ
احمد پاشا چون از مراسلهٔ امراء و قرب وصول ایشان اطلاع یافت با
وجود آنکه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر
زیاده نبود بمعارضهٔ لشکر قزلباش دلیری نتوانست کرد روز دیگر
کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین رفتن کپان معتمد

از

نزد بکر سوباشی بقلعه فرستاد که از جانب خواندکار انتظام مهمات آن
ملک منوط برای و صلاح اینجانب گشته و ما حکومت بغداد را باو مسلم
داشتیم و از پیشکش و ترجمانی که میداد گذشتیم باید که مملکت را خود
ضبط نموده قزلباش اگر وارد گردد بشهر و قلعه راه ندهد درین آمد
و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهربان نهب و غارت یافته خرابی
بسیار در آن دیار روقوع یافت و عجزه و رعایا پایمال حوادث و نوائب
بودند بعد از رفتن او که صفی قلیخان و امراء پیشتر رفتند رعایا
باستظهار ورود لشکر قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در مساکن و اوطان
قرار و آرام گرفتند و امراء عظام حقیقت رفتن خود را بحدود دار السلام
و بازگشتن حافظ احمد و اظهار اطاعت و انقیاد بیش از پیش که بکر سوباشی
مینمود بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمودند و این اخبار در دار السلطنهٔ
اصفهان بساحت سریر آشیان رسیده بالهام غیبی و توفیق لاریبی
نهضت همایون بدان طرف اتفاق افتاده رایات فیروزی آیات
فتح نشان بدان صوب در حرکت آمد **ذکر یورش جهانگشای همایون بصوب
عراق عرب و ادراک زیارت روضات مطهرات ائمه معصومین
علیهم السلام و فتح ولایت** چون ذات حمیده صفات همایون شاهی ظل اللهی
بندگی و ولای سلطان سریر ولایت و مسند آرایان عرصهٔ
امامت مفطور و مجبولست و از وفور ارادت و اخلاص و خلوص بندگی
و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلب آستان سعادت آشیان

عز و شرف اعنی سلطان خطه نجف میشمارد و پیوسته آرزوی خاکروبی
آن روضه مقدس و مرقد مطهر اقدس و زیارت مراقد متبرک ائمه کرام
سلام الله علیهم اجمعین در ضمیر منیر اخلاص گزین آنحضرت رسوخ تمام داشت
لیکن بنا بر ظهور هرگونه موانع و شاغل روزگار و صورت صلحی که فیما
بین آنحضرت و رومیه وقوع یافته در نظرها منافی عهد و مغایر پیمان
مینمود تا غایت در عقده تعویق مانده بر حسب الامور مرهونة باوقاتها
از قوت بفعل نمی آید درینوقت که رومیه با پادشاه خود عصیان ورزیده
بقتل سلطان عثمان چنانچه گذشت کردند و در هر سری سودائی
پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدها بامور مغایر صلح اقدام نموده
هیچیک مقید بامر و نهی دیگری نبودند بتخصیص دم بغداد که نه مطیع رومی
بودند و نه منقاد قزلباش و اختلال احوال سکنه آن ملک و مجاورین
عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت در حینی که عزیمت
قشلاق مازندران فرموده متوجه آن صوب بودند بالهام ملهم اقبال
و اشاره غیبی فسخ عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت
روضه مطهر شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله
علیهم اجمعین که همیشه مرکوز خاطر و مکنون ضمیر انور بود بسفر خیر اثر بغداد
متوجه گردیدند که بتوفیق الله تعالی بدان سعادت عظمی فایز گشته
از پرتو ورود موکب مسعود میمنت قدوم سعادت لزوم اشرف
استقامتی در احوال سکنه آن ملک و سده روضات مقدسات پدید آید

بیچارگان

بیچارگان و درماندگان بی نوا از چنگ ارباب ظلم و عدوان خلاصی
روی دهد و از لطایف غیبیه که باعث بر امضای این عزیمت شده
آن است که چون حضرت اعلی بر رسم معتاد و عادت معهود که در امور
کلیه و جزئیه بی تفال و مشورت الهی در هیچ امری شروع نمی نمایند
درین ماده بکلام مجید ربانی تفال فرمودند در اول صفحه آیتی یمنی
بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی
سفر است بر آمد بدین اشارت بشارت مستبشر گشته ساعت
مختار که سعود اقتباس سعادت از آن نمایند از دار السلطنه اصفهان
برهنمونی قاعد توفیق با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب معلی
حاضر بودند با جهان جهان شوق و عالم عالم شعف قدم توکل براه
مقصود نهادند و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله از واردات
طبع حسنا محمد یوسفا قزوینی تاریخ این سفر خیر اثر چنانچه درین قطعه بیان کرده
دیریست که عزم سفر شاه ولایت ب میداشت شهنشاه جهان در دل آگاه
اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا * گردید ز سر کرد قدم عازم آن راه
چون گفت توکلت علی الله روان شد * تاریخ همان شد که توکلت علی الله
و صلای زیارت بخاص و عام در دادند که هر کس را آرزوی آن مطلب
علیا در دل باشد متوجه گشته بموکب اخلاص قرین پیوندد و منشور عاطفت
بالقاب ایالت و خانی بامیر بکر سوباشی غر اصدار یافت و از نهضت موکب
مقدس اعلام دادند و صفی قلیخان و امرای عظام که بتسخیر آمده مایه اظهار

و استخلاص او شده بودند بظاهر دار السلام رسیده خیام اقامت نصب
نمودند و حکم همایون که باسم او عز اصدار یافته ارسال داشته منتظر بودند
که بوعدهای جمیله که نموده وفا نموده طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوک
دارد اما بکر سوباشی که از آمدن و ورود جنود قزلباش از تنگنای محاصره
و اضطرار خلاصی یافت و از جانب سرداران کور نوید ایالت بنام او
شنید با جنود قزلباش شیوه ناپسندیده ارباب حیله و نفاق پیش آمده
اصلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بود از و بظهور نرسید و
چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته گاه مراسم ملاقات و آشنایی را
با امراء عظام بورود موکب همایون موقوف میداشت و گاه بدیگر عذرهای
نامعقول تمسک جسته بلیت و لعل میگذرانید تا آنکه بعد از چند روز
بالکلیه ابواب آشنایی مسدود ساخته درب قلعه و شهر را خاکریز کرده
توپ و بادلیج باردوی امرا انداختن شروع کردند امراء عظام از مقام
خود حرکت کرده بطرفی که از آسیب توپ و بادلیج محفوظ بود نقل نمودند
و حقیقت غدر و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کرده منتظر فرمان قضا
جریان و وصول موکب ظفرنشان بودند و در یورت کنگاور عریضه
امرا بدرگاه معلی رسیده حقایق حال معلوم گشت چون غرض اصلی
نواب همایون از ارتکاب این سفر خیر اثر سعادت طواف و زیارت
عتبات عالیات بود دیگرباره از موقف جلال منشور عز و اقبال بنام
بکر سوباشی عز اصدار یافته او را بنوازشات شاهانه مستمال گردانیدند

و در آن منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بر جاده اخلاص و یکجهتی چنانچه مکرر
عرض نموده ثابت قدم و راسخ دم بوده باشند حکومت بغداد
بدستور حال باو متعلق است و ما را بجز ادراک سعادت زیارت مطلبی
دیگر نیست و میرولی بیک داروغه شترخانه حامل عنایت نامه گرامی
گشته روانه شد با بازآمدن او و تبانی طی مسافت میشد و چون حامل ببغداد
رسید بکر سوباشی باغوای چندی از متعصبان مذهب با او ملاقات نموده آن
صحیفه دولت را از او نگرفت و بعضی از جهلا و بیدولتان یکی از رفقای
او را بقتل رسانیدند و اراده داشتند که او را از پای درآورند شخصی
از آن طبقه که گویند عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع از آن
حرکت شنیعه شد و میرولی بیک خود را از چنگ آن قوم بدمآل بیرون
انداخته بخدمت اشرف اقدس رسید و اصرار بکر سوباشی و سپاهیان
بغداد را در محافظت و قلعه داری بعرض اقدس رسانید امواج بحر
غضب الهی یعنی خشم پادشاهی در تلاطم آمده و فتح و تسخیر آن ولایت و
سزا دادن ارباب حیل و آن طبقه غدار و قتل و قمع آن بدبختان که
چند سال بود که بخودسری آمده همیشه فتنه انگیزی و آشوب طلب بوده اند
با رومی و قزلباش بحیله و تزویر زندگانی مینمودند پیش نهاد همت والا
گردانیدند و علیخان صفوی قورچی باشی را با مقرب الحضرت زینل بیک
بیگدلی توشمال باشی شاملو که از هندوستان آمده مورد تربیت و
الطاف شاهانه بود و فوجی از افواج قاهره از درتنگ بشهر فرستادند

که اگر بکر سوباشی بدستور کوس مخالفت و قلعه داری زند باتفاق امرای
عظام ببغداد درفته یک و بد قلعه و شهر را بنظر احتیاط درآورده اخراج
و دخول رومیه را مسدود گردانیده بلوازم اسباب محاصره پردازند
و سرداران مذکور بدان فرمان گشته از آن سرزمین روان شدند ذکر
فتوحاتی که قبل از موکب همایون اعلی شاهی ظل اللهی نیروی اقبال
سمت وقوع یافت از دلایل فتح و علامات نصرت و ظفر که در بدایت
این سفر مبارک میمون روی نموده است و درآمدن قلعه لک است که
از سنجق بکیان تابع بغداد بود شرح واقعه بر سبیل اجمال آنکه محمد مذکور
از طایفه لک آبا و اجداد طله احشامات قلمرو همایون بود در ایام فتور جمعی
بیدولتان بر خود جمع نموده قطع طریق و نهب و غارت اقدام مینمود از
خوف امراء قزلباش در حدود زهاب از اعمال درتنگ قلعه قایم کرده بود
در بعضی محال تابع بغداد را نیز متصرف شده اظهار دولتخواهی و میان
مینمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبه سنجقی یافت و پیوسته متعرض اهل بغداد
میشد درین سال محمد مذکور فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند
و از نهضت موکب مقدس خبر یافته نزد امراء عظام فرستاده اظهار
اطاعت کردند امراء مذکوره جهانگیر بیک قوم قاسم سلطان المانلو را
با موازی پانصد سوار از غازیان بآنجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد ملک
در قول خود صادق باشند قلعه او را متصرف شده ایشان را باستقبال
موکب همایون بفرستند و چون جهانگیر بیک و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر

محمد مذکور در اول حال بالحیله و تذویر اظهار اطاعت و انقیاد نموده بودند و
در هنگام فرصت علی الغفله بهانه آنکه بخدمت اشرف میرویم با جمعی
از قزلباش که متوهم بودند جلد بیرون آمده راه گرکوبه شهر زور پیش گرفتند
جهانگیر بیک واقف گشته جمعی از غازیان تعاقب فرستاده بهر کس
دست یافتند از پا درآوردند قریب شصت نفر بقتل آمدند بقیه السیف
در کمال اضطرار احمال و اثقال ریخته جان بدر بردند و غازیان سالما
غانما عود نموده قلعه و اموال و اشیاء ایشان بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد و حقیقت حال بعرض عاکفان سده جلال رسید
چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر بیک مذکور
سپردند گفتار در ذکر محاربه امراء عظام با گروه لئام بغداد و ظفر یافتن
بتایید آفریننده بلاد و عباد جل عظمته و جلاله و عظمت عطیته و آلاؤه
تبیین این مقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زینل بیک توشمال
باشی بظاهر بغداد رسیده نزول نمودند و بکر سوباشی در مقام قلعه داری
درآمده ابواب جنگ و جدال گشودند روز دیگر صفی قلیخان و امرای
رفیق او را که پیشتر آمده بودند مقرر داشته که از دجله عبور نموده بطرف
بغداد کهنه رفته در آن سرزمین رحل اقامت اندازند که آمد و شد
رومیه از آن طرف انقطاع یابد و امراء عظام بکید و سفینه کهنه چند بدست
آورده برابر روضه مقدسه کاظمین جسر فرموده اراده عبور داشتند
که بکر سوباشی و اهل قلعه از عزیمت عبور لشکریان اطلاع یافته موازی هزار نفر

از جوانان کار آمدنی بسرکردگی حمزه آقا برادر بکر سوباشی و عمر کدخدا و خلیل و
خضر آقا که از عظما و معتبران طایفه بودند بدان طرف فرستادند که قزلباش را
از عبور مانع آمده هنوز زیاده از یکصد نفر مرد و شصت هفتاد در آن سر آب
تخمیناً با امرا نگذشته بودند که سپاه مخالفان نمایان شده صف قتال آراستند
امرای عظام از وفور غیرت و مردانگی و نیروی اقبال همایون قبل از آنکه
کمیت و کیفیت لشکر قزلباش که از آب عبور کرده بودند بر فوج
مخالف معلوم گردد و بر صف سپاه ایشان تاخته معرکه رزم را گرم
کردند در همان حمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته راه هزیمت پیش
گرفته این بیت بکدیگر میخواندند **شعر** گریزی بهنگام سر بر بجای
به از پهلوانی سر زیر پای ❊ و سرداران آن فوج هر یک کس گرفتار
شدند عمر کدخدا اسمعیل بیک سفرچی و حسین خان حاکم لرستان
گرفته بود و گیرنده دو نفر دیگر معلوم نشد و اوراق نیست بالجمله غازیان
هزیمتیان را تا سر جسر تعاقب نموده موازی پانصد نفر بلکه بیشتر را
بقتل درآوردند و شلیکی فاحش را افواج ایشان را یافته دلاوران سپاه
منصور بفتح و ظفر اختصاص یافتند درین معرکه از صفی قلیخان حسین خان
و سایر امرا مردانگیها صدور یافته هر یک از امرا که بیشتر از آب گذشته
بودند بنفسه مباشر حرب گشته موازی هفت هشت نفر را بنیزه رسانیده
بطعن سنان از اسب هاشان انداخته بودند و در بدایت حال و اوایل
دولت چنین فتحی که کارنامه فتوحات شجاعان روزگار است روی داد

اردو

اگر خردپروران خورده‌بین و دوربینان عالم یقین بدیده تأمل و تعمق درین کار
نامه نگرند نصرت یافتن یکهزار جوان از شجاعان قوم از شصت هفتاد نفر
بی سامان و بی یراق و اسب که بجهة عبور آب و کشتی استعداد جنگ نداشتند
بجز عنایت الهی و نیروی اقبال همایون شاهی چیزی دیگر نخواهد بود مجملا
شرح این فتح مبین بعرض اقدس رسیده امرای نامدار مورد تحسین و
آفرین گشتند و ازین دست برد دلیرانه مجدداً دلیری و دلاوری جنود
قزلباش در میان آن گروه بی عاقبت شیوع یافته سر بقلعه فرو بردند
چنانچه کشف سرور خود کشیده اما بنوعی از باده پندار و غرور سرمست
و بی شعور بودند که ازین گونه وقایع که در نظر دوربینان ارباب دانش
موجب مزید بینایی و آگاه دلان را باعث ازدیاد آگاهی تواند بود اصلا
از خواب غفلت بیدار نشده استحکام بروج و باره میپرداختند و خود را
آماده فنای مطلق میساختند دیگر از سوانح اقبال قتل و استیصال
گروهی از جماعت مفسد و اشرار است که بطمع مال باستقبال تجار و
طبقه سوداگر رفته بودند که ایشان را تاراج کنند جمعی از سوداگران
و ارباب تجارت از طرف حلب بجانب عراق عرب می‌آمدند چون
بدار السلام رسیدند بکر سوباشی از آمدن آنها اطلاع یافت بطمع مال
فوجی از جنود بغداد را باستقبال قافله فرستاده که اموال و اسباب را
زودتر بقلعه رساند که مبادا بدست جنود قزلباش درآید و گروه قافله را
دریافته رقم تملک بر بضاعت کل آن تجار کشیدند و اهل قافله کشته و

حیران و دست از مال و جان شسته چشم بر راه لطیفهٔ غیبی داشتند که مگر صورتی
از عالم غیب روی نماید اگر مال رود بجان امان یابند و بصد اندوه گرفتار
آن گروه بودند چون بحدود دار السلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش
بآن دیار اطلاع یافتند پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر ورود
قزلباش صورت وقوع داشته باشد گرفتاری و بیچارگی
قافله را بسردار لشکر عرض نماید چون قاصد رسید امراء عظام که از دجله
عبور نموده بودند فوجی از غازیان باستقبال آنگروه فرستادند و ایشان
در صحرایی دریافته بعد از بیان آشکار مردوار درمیان گرفتند و تمامیت
اهل عدوان طعمهٔ شمشیر غازیان گردیدند ما یعرف ایشان نصیب غازیان
شد حیرت زدگان قافله از آن بلیه نجات یافته بمحامد الطاف و
شکر مواهب یزدانی قیام نمودند در حینی که ساحت دار السلام مضرب
خیام خسرو گردون احتشام شده بود همگی مردم قافله مذکور آمده بعرض
اشرف اقدس رسانیدند و حسب الحکم اشرف اموال و اسباب
هر کس بود گرفته بایشان واصل گشته سالماً و غانماً باردوی کیهان پوی
داخل شده در ضمان و امان پروردگار جهان در سایهٔ معدلت نوشیروان
زمان آسوده حال گشته بدعای دولت ابد پیوند قیام مینمودند گفتار در
نزول رایات ظفر فرجام در ارض مقدس بغداد و محاصره قلعه و فتح و تسخیر
آن بعون الله تعالی و تقدس جل جلاله و عم نواله چون اراده ازلی
تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب را که از تسلط خودسران اوباش از

استقامت افتاده بود و محل فتن و فتور گشته بنور معدلت و انصاف
آراسته مهبط امن و امان کرده و اسباب آن بدستیاری کارفرمایان
قدر و کارکنان قضا سرانجام می یافت و اینجا نکته ایست بس دقیق چون
جور و تعدی بکر سوباشی و اتباع در آنملک از حد اعتدال تجاوز نموده
بود و از درگاه منتقم جبار مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان
از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بنوابان حضرت اعلی حواله شده بود
و اگر بکر سوباشی بوعده وفا نموده طاعت و انقیاد بظهور می آورد
بالضرورت از دست همایونی باز آنملک آباد و مبانیت گذاشت فاما
فاما چو تیره شود مرد را روزگار شعر همه آن کند کش نیاید بکار
همانا حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه دلهای آن طایفه را از زنگار ظلم و
عدوان رنگ گرفته شایستگی آن نداشت که بصیقل حسن عهد و پیمان
انجلا پذیرد بجانب خلاف راغب و مایل ساخته که با کمال مدارا و نهایت
مواسا و چندین آثار تلطف و تعطف که از جانب حضرت نسبت بایشان
بظهور پیوست در سلک مخالفت راسخ بوده از جاده عدول نمودند تا
مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید القصه موکب ظفر قرین همایون
بعد از فرستادن رجب باشی و زنبیل بیک از راه ذهاب در تنگ چوالی
قلعه لک متوجه شده در غره شهر ربیع الاول بظاهر بغداد رسیده در
حوالی مزار ابو حنیفه نزول نموده شادروان عظمت و اقبال برافراختند
و بجهة رفع حجت یکمرتبه دیگر کس نزد بکر سوباشی و عظمای قلعه فرستادند

باطاعت وانقیاد وایفای وعده قیام نمود تا سه روز مهلت دادند که
در کار خود فکری بصواب اندیشه طریق امن و سلامت اختیار نمایند
اگر تا سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده جنگ و جدال بوده بعد از آن
که بتوفیق حضرت ذوالجلال قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد توقع عفو و
امان نداشته باشند آن گروه بدعاقبت سر بحیز اطاعت در نیاورده شروع
در توپ انداختن کردند فرستاده همایون را بخود راه نداده تهدید قتل
او نمودند بعد از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره قلعه مأمور گشته بر
دور انحصار استوار محیط گردند و بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول
شدند در خلال این حال بمسامع عز و جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل
باستعانت بکر سوباشی و فرموده احمد پاشا تا موازی پانصد نفر از ابطال
رجال بکومک قلعه بغداد می آمد و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه
رساند و فوجی از افواج قاهره تفنگچیان رکاب اشرف بسرکردگی معتمد الخاقانی
زمان بیک ناظر بیوتات بر سر ایشان تعیین شده و مبارزان قلعه گشا از هر
طرف مورچلها و سیبها ترتیب داده در تضییق محصوران سعی موفور و
کوشش غیر محصور بظهور می آوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف نارین
قلعه که درویش محمد بیک ولد بکر سوباشی محافظت مینمود و بحسن سعی قورچی
باشی و جمع قورچیان عظام مفوض گردیده بود و سیبها پیش آورده در اندک
روزی پای بروج رسانیدند شروع در حفر زیر باره و بروج کردند و در عرض
بیست روز چنان کار بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه

بتخصیص درویش محمد مذکور چاره بجز استیمان نیافته فریاد الامان بر آوردند
در شب بیست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب الفرموده قورچی باشی
از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که از جانب سیبه قورچی باشی تعیین
بود دلیرانه بالا رفته داخل نارین قلعه شدند و در آن شب تا موازی
سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شد و در نارین قلعه کرنا بنواختند
صدای فتح و ظفر در شهر افتاد و دلیران قلعه روی بشهر آوردند بکر سو
باشی و عظمای قوم که در شهر مقام داشتند از صدای عدو آوای
کرنا و ولوله و آشوب مبارزان قلعه گشا خبردار گشته اندکی از خواب
غفلت بیدار گشتند چون قلعه از دست رفته جنود قزلباش داخل شهر
شده بودند ترک سعی و ستیزه بنیاد کرده درویش محمد مذکور و یکیک
از آقایان و عظمای قوم در کمال ندامت و خجالت نزد قورچی باشی
آمده از خوف جان در سایه مروت شاهانه می جستند القصه روز یکشنبه
بیست و سیوم شهر ربیع الاول فتح قلعه گردون اساس دار السلام
بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته
همت هیچیک از پادشاهان سلسله صفویه بر کنگره حصن حصین آن نرسیده
بود بقوت قاهره یزدانی و نیروی اقبال حضرت شجره حضره اثمار ائمه علی
خاقانی مسخر اولیای دولت روز افزون گردیده بتصرف در آمد
امیدواری بکرم لا انتها حضرت باری عز اسمه آنست که تا انقراض زمان
در ید اقتدار منسوبان این خاندان صفوی نشان باقی و پاینده ماند است و اطال و

تعدی ارباب خلاف بر دامن خاکریزش رسانید حضرت واهب العطایا
ذات اقدس همایون را بمقتضای نیت درست و حسن اعتقاد با ظهور
قائم آل محمد علیهم السلام توفیق خدمت روضات مطهرات آن ائمه معصومین
معلی کرامت کناد القصه بعد از فتح قلعه درویش محمد ولد بکر سوباشی
و عبد الرحمن چلبی و چند نفری که از روی اخلاص پیش آمده از بحر غضب
نهب بساحل نجات افتاده مورد بخشایش الطاف شاهانه گشتند از
حال دیگران تجسس نموده هر کدام شیعه آل محمد بودند با آنکه خلاف و عناد
بظهور آورده با جنود قاهره جنگ مینمودند و حجت بر ایشان تمام
شده بجهات مختلفی مستحق انواع سیاسات شده بودند بیمن تشیع و ولای
اهل بیت الطیبین الطاهرین بجان و مال امان یافته بقیه ظلمه و اهل عدوان
بجزاء اعمال ناصواب رسیدند و سایر عجزه در سایه معدلت آرام گرفته
ساحت دار السلام امن و امان گردید گرسنگان شهر و قلعه که چشم بر خوشه
پروین دوخته جز قرص ماه و آفتاب نشانی از قرص نان نمی‌یافتند فی الجمله
از بلیه قحط و غلا رهائی یافته چندین هزار نفس از نسا و صبیان و درویشان
و محتاجان بی‌نوا جان گویان بمعسکر همایون روی آوردند و اهل اردو
تفقد حال ایشان مینمودند و از ورود موکب اعلی و نزول اردوی معلی
وسعتی در معاش سکنه آن مملکت پدید آمده عسرت و تنگی بیسر و فراخی تبدیل
یافت و باعتقاد راقم حروف جزو اعظم حکمت بالغه یزدانی در ارتکاب
این سفر که در حین تفأل بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شد تفأل آن آمده

خلاصی خلق آن دیار از بلیه جوع و قحط و غلا بود که بیمنت ورود رایات
منصوره وقوع یافت در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم
که در زمان مستنصر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتابه درگاه
مرقوم و منقوش است خطبه دوازده امام علیهم السلام بنام نامی
فرخنده فرجام همایون خوانده شد و منبر که چندین سال از این
میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی
بذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک الاکبر
زیب و زینت و آرایش یافت ایالت آن ولایت بصفی قلیخان
که حاکم همدان و امیر الامراء آن سرحد بود تفویض یافته علاوه الکای آن تیول
گردیده و یکماه بجهة نظم و نسق آن مهمات توقف واقع شده همواره بسعادت
زیارت مراقد متبرکه کاظمین فائز گشته خدمه و مستحفظین و عموم سکنه و مجاورین
آن روضه خلد آیین را بصلات و تصدقات نوازش فرمودند و شمعهای
ملون و صندوق پوشهای مزین و غیرها زینت افزودند بعد از انجام
مهام ضروریه بغداد روی توجه بخاک پاک نجف اشرف آورده در
یکمنزلی آستان ملایک آشیان سلطان سریر ولایت و شاهنشاه کشور
خلافت امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیهما السلام با جهان جهان شوق و عالم عالم اخلاص پیاده
قدم در راه نهاده بشرف خاکبوسی آن عتبه علیه مشرف گشتند
و تا ده روز در آن سده سنیه مراسم طواف و زیارات اقدام نموده بجذبه محبت

بخدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغولی داشتند و نظم
ونسق آن سرکار فیض آثار قیام نموده نهر آبی که پادشاه غفران پناه علی
همایون ابوالبقا شاه اسمعیل نورالله مرقده حفر نموده از نهر فرات
آب بخطه نجف اشرف برده بودند و بتصاریف ایام از استیلای مخالفان
انباشته گشته بود احیا فرموده کل عساکر ظفرنشان بآن خدمت مأمور
شدند و آن را تا مسجد کوفه بر روی زمین جاری ساختند
و زبان حال دولت‌خواهان این سلسله بدین مقال گویا بود **بیت**

دشمن آتش‌پرست بادپیما را بگو — خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

مولانا شرف‌الدین علی سروری در باب این خدمت این بیت و تاریخ ملهم شده
غایبانه درین کتاب مستطاب داخل کرد تا حق نعمت صاحب آن
ولی نعمت و مربی خود فی الجمله گذارده شود **شعر**

شاه عباس چو بغداد گرفت — ره بسوی نجف اشرف کرد
وز پس طوف برون آورد آب — وان هنر را بتن الطف کرد
از سر صدق زمین جو میکند — آنچه با بیل کند با کف کرد
نجف چون شتر آب آورد — مست گشت و لب خود پر کف کرد
تشنگی برد چو از ریگ نجف — دل عدا از الم پر تف کرد
سال تاریخ چو از دل جستم — گفت طوف نجف اشرف کرد

چون از زمین کوفه تا ارض نجف زمین ارتفاع کلی دارد و قرار داد
خاطر انور آنست که انشاء الله از کوفه بطریق قنات و کاریز چاهها حفر

کرده آب

کرده آب را از روضه مقدسه گذرانیده بدریای نجف سر دهند و در آن
خطه شریف برکه‌ها و پایابها بجهة آب برداشتن ترتیب دهند که بر نیت زیارت
آب بردارند تا من بعد سکنه و مجاورین آنجا که باب تلخ و شور چاه
قناعت می‌کردند از تلخ کامی خلاص یابند رجا واثق است که از درگاه
حضرت واهب العطایا توفیق این خدمت یافته چنانچه مکنون خاطر
فیاض و مضمر سعادات دارین است با حسن وجوه بظهور پیوندد و در
ازاء این امر سترگ بمدلول آیه کریمه **وسقیهم ربهم شرابا طهورا**
از دست ساقی کوثر شیرین کام و بهره‌ور گردند القصه در مدت ده
روز ایام توقف نجف شب و روز در نهایت خضوع و غایت خشوع جبهه
اخلاص بر آن خاک سوده همه خدمه و مجاورین روضه مقدسه و کل سکنه
و مستحقین و عورات و ضعفا و ایتام خطه نجف را علی قدر مراتبهم از ادرارات
و نذورات و تصدقات نوازش فرمودند و از آنجا احرام حریم
ارض مقدسه کربلا و حایر مطهر حضرت شاه شهید ثالث ائمه هدی
خامس آل عبا بسته متوجه طواف آن روضه ملایک مطاف شدند
چون سال بآخر رسید بعضی از وقایع که درین یورش عالی اتفاق افتاد
تحریر نیافته بود بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این سفر میمنت اثر
در طی قضایا سال دیگر مرقوم قلم سوانح نگار می‌گردد انشاء الله تعالی

ذکر آمدن لشکر موصل بکومک بغداد و رفتن فوجی از افواج قاهره بر سر آن طایفه و استیصال آن جماعت

در فوق تحریر پیوست

که کور حسن پاشا حاکم موصل با موازی پانصد نفر پیاده و سوار و ذخیره بسیار
بکومک و معاونت قلعه بغداد می آمد و فوجی از جنود اقبال بسرکردگی
زمان بیک ناظر بسر آنجماعت تعین شده بود و حسن پاشا چند مرحله طی نموده
در اثنای طریق از ورود موکب مقدس همایون اعلی و آمدن جنود
قزلباش بر سر او خبر یافته چون ادبار آن طبقه روی آورده رشته حیات
اکثر القوم بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود تدبیر بازگشتن آن وقت که چاره
آن کار منحصر در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند کهنه
رباطی را که در آن راه بود مأمن تصور کرده بانحصار آن استوار در آمد
وکس بموصل فرستاده از عشایر اکراد و قبایل تابعه موصل مدد و کومک
طلب نمودند و ازین طرف سپاه ظفرپناه بپای حصار رسیده آن بخت
برگشتگان تیره روزگار را مرکزوار در میان گرفتند زمان بیک ناظر
که سرکرده آن غازیان ظفرشعار بود کس معتمد نزد حسن پاشا فرستاده
و عظما آن طایفه فرستاده ایشان را بترک مخالفت و حصارداری
و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نمود و از وخامت عاقبت
شامت جنگ و جدال تخویف نموده حسن پاشا و آنگروه بیعاقبت عاقبت
کار و صلاح اندیشی را یکسو نهاده بمقتضای **شعر**

قضا چون ز گردون فرو هشت پر ٭ همه عاقلان کور گردند و کر

خصوصا این جاهلان جنگ و جدال اختیار نموده چند روزی حصارداری
و صیانت احوال خود کرده منتظر مدد و کومک موصل بودند جنود قاهره

در تضیق

در تضییق محصوران کوشیده بین الجانبین صغر تیر و تفنگ آمد و شد
نمود تا آنکه خبر فتح و تسخیر دار السلام بغداد بآنگروه از مدد و کومک
که انتظار میبردند مأیوس شدند حسن پاشا بیچاره گشته زیاده قوت
حصارداری و مدافعه در خود نیافت عاقبت مغلوب جنود قزلباش
گشته غازیان بحصار مستولی شدند و پاشا و اکثر سپاهیان بدست
در آمده عرضه تیغ فنا گشتند و متملکات و ما یعرف ایشان با ذخیره
که بقلعه می آوردند غنیمت سپاه ظفرپناه گردید و زمان بیک و رفقا
مظفر و منصور باردوی گردون شکوه بازگشته سعادت بساط
بوسی دریافتند و خدمت ایشان مستحسن افتاد **ذکر فرستادن**
قرچغایخان سپهسالار سپاه ایران و موصل و توابع کرکوک
وغیره و سوانح سفر خیر اثر باز اد جالو خیر و شر بعد از فتح و تسخیر قلعه بغداد و
قتل حسن پاشا و رفقاء او اختلال عظیم بحال مردم موصل و کرکوک
و شهرزور راه یافته از خوف سپاه قزلباش تفرق و پراکندگی
در میان ایشان افتاد و اکثر سپاهیان عافیت طلب سلامت جو
سر خود گرفته بهر طرف رفتن آغاز نهادند رعایای بیچاره در کمال
قلق و اضطرار روزی میگذرانیدند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تمهید
صیانت عجزه و زیردستان قرچغایخان سپهسالار ایران را
با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزی اثر از امرا و قورچیان
و غلامان و تفنکچیان و غیر ذلک بجانب موصل و تسخیر آن ولایت فرستاده

و خان احمد خان اردلان نیز با الکاء کرکوک و شهرزور که با الکای اردلان
اقربیت ارسال داشتند سپاهیان قلعه کرکویه تاب توقف نیاورده
بطرف دیار بکر شتافتند و قلعه بتصرف خان احمد خان و عشایر
اردلان در آمده رعایا را استمال گردانیده بضبط الکاء و صیانت
و نگهداشتی رعایا قیام نمودند اما گروهی سپاه قپتان تیره روزگار
به بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل توقف
اختیار نموده بلوازم قلعه داری پرداختند با عساکر ظفر شعار که بآن دیار
رفته بودند جنگ و جدال آغاز نهاده و جناب سپهسالاری قاسم سلطان
ایمانلو افشار را با فوجی از افواج قاهره بمحاصره قلعه موصل مأمور گردانیده
خود با بقیه سپاه تا حدود دیار بکر رفته ساحت آن ولایت را بجاروب
نهب و غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر سر قلعه آمد محصوران که در
تنگنای محاصره بودند عجز و اضطرار خود را دریافته از مخالفت و ارادهٔ
قلعه داری نادم و پشیمان بودند و از طرف غازیان قزلباش سپاه
پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و قلعه مشرف بر فتح و تسخیر شده
بود که جناب سپهسالاری سید و جنود اقبال شیر از پیش در تسخیر قلعه
مجد و ساعی گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند محصوران فریاد
الامان آورده اظهار ایلی و انقیاد که در آن وقت حکم ایمان یاس
داشت کردند اما غازیان سپاه رزم خواه قزلباش بقهر و غلبه بر قلعه
مستولی گشته گروهی که بجنگ پیش آمده بودند تیغ قهر و انتقام گذرانیده

بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تأخیری بود بجان امان یافتند
اسباب ایشان غارت غنیمت غازیان گردید و قورچیان سپاه سالار
مظفر و منصور از آن دیار عود نموده در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی
کرة بعد اولی بقصد زیارت و وقفه ماه مبارک رجب و دریافت آن فرخنده
مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند بسعادت بساطبوسی
فایز گشتند با گروهی از جنود مسعود که بدان خدمت مأمور گشته سعادت زیارات
دریافته بودند در رکاب نصرت انتساب همایون بدان صوب شتافته
بدان مقصد اعلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایمانلو برتبه بلند خانی و
سرافرازی یافته ایالت ولایت موصل با اختصاص یافته و یوزباشیان
و قورچیان ظفر فرجام افشار عموما یکچند بمعاونت او مأمور گشته
روانه آن صوب شدند قاسم خان قلعه موصل را استحکام داده بمحافظت
و محارست قلعه داری الکاء مشغول گشت ابوالقاسم سلطان ولد
پیرغیب خان استاجلو برتبه امارت و لقب سلطانی سرافراز گشته
الکاء جواز و متعلقات آن بتفویض یافت **ذکر رفتن امیرگونه خان
حسب الفرمان فرمان ده زمان بر سر اخسقه گرجستان و فتح
قلعه و تفویض ایالت آن ولایت به پیلیم خان شمس الدین لو**
در بیان این سال امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد بتسخیر اخسقه مأمور گشته
با فوجی از امرا و عساکر فیروزی نشان بدان صوب شتافت در
وقایع سنین سابقه مرقوم کلک بیان گردیده که اخسقه از اعمال گرجستان

مستق است از گرجستانات ثلثه که در حین مصالحه حضرت شاه جنت مکان
علیین آشیان و پادشاه مرحوم سلطان سلیمان خوندکار روم باین طرف
تعلق گرفته داخل شور قزلباش بوده والی متابعت و خراج گذاری
این دودمان اقدس مینمود بعد از شیوع واقعه حضرت شاه جنت مکان
بنوعی که در قضایا این ایام رقم تسطیر یافته بود بتصرف رومیه درآمد
و یکدو مرتبه که میانه حضرت اعلی خاقانی و سلاطین روم صورت صلح روی
نمود در داد ولایت مستق مضایقه نموده در کشاکش جانبین بود در سال
که تسخیر ملک بغداد اتفاق افتاد حکم اعلی بنفاذ پیوست که امیرگونه
خان با بعضی امرا و عساکر بدان صوب نهضت نموده قلعه اخسقه و
توابع آنرا بتصرف درآورند و خان مذکور حسب الفرموده لشکر بدان صوب
کشید بحسن سعی و تدبیر صایب خان شجاعت شعار قلعه اخسقه که معظم قلاع
مستق و درین عهد حاکم نشین رومیه بود بتصرف اولیای دولت روز
افزون درآمد و از درگاه معلی ایالت آن ولایت بسلیم خان شمس الدینلو که
حاکم اروم بود تفویض یافت و امیرگونه خان و امرا و عساکر ظفرنشان
قلعه را باو سپرده هریک بمقر عز خود شتافتند و سلیم خان با سوای
یکهزار نفر از تفنگچیان رکاب همایون که بمحافظت و معاونت او مامور بودند
غازیان شمس الدینلو مذکور قشون او داخل شده ضبط و ربط قلعه مذکور
و سایر قلاع تابعه آنجا و نظام و نسق الکاء قیام و اقدام دارند موقعات
که در ینسال عالم فانی را بدرود کرده در مضاجع خاک غنود شیخ لطف الله

عرب میسی که از اعمال جبل عامل است از افاضل دهر و فقهای عصر بود شمه از
احوالش در صحیفه اول این دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان حضرت
شاه جمجاه جنت مکان رقم زده کلک بیان [گردید] اوایل امسال از سفر دار السلام
بغداد که هنوز رایات جلال در ییلاقات فیروزکوه بود در اصفهان
مریض گشته بعالم بقا پیوست و مسجدی که در مقابل دولتخانه مبارکه
نقش جهان احداث کرده معمار همت والای شاهی است باو مفوض بود
و او در حریم مسجد منزل گزیده همواره بافاده علوم دینیه و تنقیح
مسایل یقینیه در مسجد قیام داشت و قولش در مسایل دینیه
معتبر و موثوق به بود در حین تحریر تاریخ وفاتش چنین بخاطر رسید راقم

شیخ لطف الله رفت از دار دهر / رخت بربست از جهان بی مدار
عزم عقبی کرد از دنیای دون / شد جنانش مامن دار القرار
سال تاریخش همی جستم ز عقل / گفت با من نکته دان پرکار
چون دو لام از نام او ساقط کنی / سال تاریخ وفاتش زان شمار

شیخ جعفر نام پسر ارشدش بسیار صاحب حال و متورع و مصداق
الولد سر ابیه بلکه در مراتب علمی از پدر پیش است باز ماندگان با مضای
وظایف و ادرارات معزز و منظور انظار عواطف همایون اعلی اند
دیگر مهراب خان قاجار که حاکم مرو شاهجان بود در اوایل
این سال او را در مرو بیماری عارض گشته دست اطبا از معالجه و مداوا
قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نعش او را بمشهد مقدس

معلی برده در روضهٔ مطهره رضویه علی مشرفها الصلوة و السلام مدفون ساختند
مشار الیه در آغاز جوانی و اوان جلوس همایون شاهی ظل اللهی از قراباغ
بعراق آمده در سلک ملازمان درگاه انتظام یافت در اول حال منصب
دوانداری یافت و تعلق گرفت بحسن خدمت و آداب دانی از زمرهٔ مقربان
بساط اقدس گشت و در ایام تسلط اوزبکیه چون آثار کاردانی و جلادت
و مردانگی از صورت حالش ظاهر و نمایان بود منصب دیوانی ایالت
برادرش لطیف خان بیک تفویض یافت او برتبه امارت ترقی کرده ایالت
ولایت طبس گیلکی باو متعلق گردید و بعد از رفع تسلط اوزبکیه در هر
چند سال ایالت ولایتی از ولایات خراسان معزز و ممتاز گردید
در حینی که حاکم مشهد مقدس معلی بود دمکش خان استاجلو حاکم مرو
فوت شد مهراب خان بایالت مرو سرافراز شده در ایام حکومت
میانهٔ او و جنود اوزبک محاربات عظیمه بوقوع پیوسته در آن سرحد
از او کارنامها بظهور رسید و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر همت
گستر همایون بود بعد از فوت او ایالت مرو بعاشور خان چکنی تفویض یافت
دیگری خواجه علی اکبر مستوفی خاصه صفاهانی در مازندران
بهشت نشان بیمار شده در ییلاق کاه دشت که بیماری در میان اهل
اردو شیوع داشت اوراق دفتر حیات را در نوردیده بروحانیان
دفترخانهٔ ملکوت اتصال یافت وی از مشایخ اندا آن با رهین اصفهان
بود که خود را از احفاد و تبار عارف ربانی شیخ ذو النون مصری

بیشمار ند بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود در اول حال
بنا بر ظهور راستی و راست قلمی ضابطه نویس دفترخانه همایون شد بعد از فوت
آوآقا ابو الفتح اصفهانی که مستوفی خاصه بود خواجه مذکور بان منصب
سرافرازی یافت من حیث الاستقلال آن مهم پرداخته همواره منظور
نظر تربیت و عاطفت بود مهم مذکور باقا حسین نامی از اهل اصفهان
که محرر آن دفتر بود رجوع شد او را نیز در همان چند روز سررشتهٔ حیاتش
بمقراض اجل منقطع گردیده در سرخاک منزل گزید منصب استیفای خاصه
بمیرزا باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود مفوض گشت عفت
قباب جان آغا خانم ننه حبیبه مراد بیک بایندر ترکمان که زوجهٔ مرحوم
علی قلیخان شاملو نوادهٔ دورمیش خان بود در اوان کودکی حضرت اعلی
که مرحوم مذکور بحکومت دار السلطنهٔ اصفهان قیام بللگی و اتابگی
آنحضرت سرافراز بود عفت قباب مشار الیها از آن تاریخ الی یومنا
هذا که قریب بچهل و پنج سال است متکفل خدمت آن نوباوه بوستان سلطنت
بود از سایر پرستاران حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص در این
سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت بر
راحلهٔ فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اقدس اعلی بمراعات
ذمت خدمت که آن مرحومه داشت نعشش را بکربلای معلی نقل فرموده
در آن ارض مقدس مدفون گردید دیگری میرزا ابو المعالی نطنزی
مجلس نویس و وزیر غلامان درگاه وقت توجه نواب اشرف در رکاب ظفر انتساب

[illegible]

همایون بود چون بحله رسیدی آنکه عارضه بیماری داشته تا شبانه آخر روز
وقت کوچ کردن بحمام رفته بعد از استحمام بصورت خود آینده لحظه
استراحت اختیار نموده ملازمان اسباب کوچ سرانجام داده وقت
سواری خواستند که او را بیدار کنند سفر آخرت اختیار کرده بود
ملازمان بمظنه سکته فصد کردند مفید نیفتاد چند قطره خون بیشتر نچکید
نعش او را بکربلای معلی برده در مدفنی که همان چند روز بخجه خود ترتیب
داده بود مدفون ساختند حضرت اعلی از قضیه فوت چنان چاکر قدیم
الخدمه صادق العقیده متأسف گشته نظر بدوام خدمت آن سلسله
مهم او را بمیرزا محمد رضا پسر بزرگتر او که باستعداد قابلیت کسبی
از پدر در پیش بود تفویض فرمودند وی از سادات بزرگ و در نظر بود
که خود را از اولاد و احفاد زبده السالکین سید جمال الدین اصفهانی
میدانند و سید جمال الدین از خدمه مقبول الخدمت سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق قدس سره بوده از زمره مریدان
و معتقدان بمزید اخلاص و نیکو خدمتی ممتاز و آن حضرت را نظر توجه
تمام بسید مذکور بوده چنانچه در هنگام رحلت بنابر وصیت شیخ
او بشرایط غسل و تدفین و تکفین آنحضرت اقدام نموده و الحق مشار الیه
مرد سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی الی یومنا
هذا بملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیله و حسن خدمات
مرضیه از مراتب پدران برتری یافته از جمله مقربان و محرمان و معتمدان

سرای سلطنت بود جمعی دیگر از ملازمان رکاب سعادت انتساب که در سفر
خیر اثر عراق عرب همراه بودند رحلت نمودند شیخ جمال الدین کاشی
که از فضلاء دهر و مشهورین روزگار بود در سال گذشته امر پیشنمازی
مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان باو تفویض یافته بود و درین سفر
خیر اثر ملازم موکب معلا بود و بعد از فتح در مسجد آستانه مقدسه کاظمین
و مسجد جامع دار السلام بغداد و نجف اشرف خطبه حضرات ائمه اثنی
عشر علیهم السلام بنام نامی همایون اعلی در کربلای معلی بیمار گشته بجوار
رحمت ایزدی پیوسته و سعادت مدفنیت آن ارض مقدس یافت
حکیم نور الدین علی طراپی مشهور بحکیم خیراتی بقصد زیارت
عتبات عالیات رفیق موکب همایون بود او نیز در کربلا بیمار شده
بسعادت مدفنیت آن ارض اقدس که همین آرزوی محبان اهل بیت است
فایز گردید میرزا غیاث الله نواده مرحوم خواجه نعمت الله بالمیری
که سالها وزیر مهر بود و درین سال وزیر دار العباد یزد شده درین
سفر همراه بود در بغداد بعد از مراجعت کربلا و نجف مریض گشته
بعالم عقبی شتافت نعش او را بکربلا برده در حایر مقدس مدفون گشت
رحمهم الله اجمعین اکنون وقت آنست که اشهب عنبرین فام قلم در مضمار
وقایع سال نو بجاپو در آمده شمه از احوال خیر مآل یورش مبارک
بغداد نگاشته کلک مشکین سواد گردد وقایع مبارکه سنه سیچقان ئیل
ترکی مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف که سال هشتم از قرن دویم جلوس

همایون اعلی شاهی ظل اللهی عباسی بازطلیعه لشکر بهار معرکه آرای عرصه
روزگار گشته در روز چهارشنبه سلخ جمدی الثانیه دو ساعت و چهل و هشت
از روز گذشته نیر اعظم فیض بخش عالم مربی نتایج بحر و کان به عیاس چمن
و اشجار قدم بر بساط جهان آرا نهاده گلشن سرای حمل را از فر قدوم
همایونی طراوت و تازگی بخشید نوعروسان چمن که از دم سردی دی
افسردگی یافته در حجله نقاب مختفی بودند با هزاران نغمه سرای جلوه نمایی
آغاز نهادند از کیفیت بهار و سرسبزی کوه و دشت لاله هم از پیاله گشت

بیت

گشت جهان رشک بهشت برین　　　دل چمن آرا و چمن همنشین
سرو بخوبی علم افراخته　　　جان و جهان تازه و تر ساخته
لاله رخان چمن خرمی　　　چهره فروزان ز می بی غمی

شهریار جوان بخت کامکار در ارض مقدس کربلای معلی نوروز جهان
افروز را بمبارکی و فرخندگی در روضه معطر مطهر منور حضرت سید
الشهداء خامس آل عبا بشرف طواف و زیارت آن نور باوه بتول اصطفا
و ارتضا قرة العین بتول عذرا مرقد منور و مطهر لب تشنگان بادیه کرب
و بلا مشرف گشته و گلشن اخلاص و حسن عقیدت خود را بزلال کوثر
مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه لبان وادی شهادت حضرت
و طراوت جاویدانی داده ضروریات مشاهد مقدسه را صندوق پوشهای
دیبای و زربفت و فرشهای ملون زرتاری و غیر ذلک سرانجام داده
جمع خدمه روضات مقدسه و صلحا و اقیابل کافه و سکنه و مستحقین آن

خطه طیبه را ذکورا و اناثا بانعامات و تصدقات مسرور و شادمان گردانیدند
و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاک بوسی ارض مقدس نجف اشرف
یکمرتبه دیگر از کربلای معلی بقصد زیارت روضه متبرکه منوره شاه سوار
عرصه امامت و خلافت بدان سدره سدره منزلت توجه فرموده
کرّه بعد اولی بدان سعادت عظمی فایز گشتند و بکربلا عود نمودند و از زمره
صوفی زادگان صادق الاخلاص یار و سلطان بیکدلی برادر مقرب
الخاقان نیل بیک توشمال باشی ابنا بر وفور کاردانی و عدالت و رعیت
پروری شایسته امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه
کرام علیهم السلام یافته تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده شریفه
حله را با و مفوض فرموده موازی پانصد کس از طوایف عقیدت
گزین قزلباش قورچی　　　و قورچی باشی گری قوم چیان
مذکور را نیز باو ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط
و نظام و نسق سرکار های مذکور را برای صایب و منوط و مربوط گردانیدند
و بعد از فراغ خاطر از امور ضروریه آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلام
معطوف داشته دیگر باره بسعادت مراقد متبرکه کاظمین علیهم السلام
استسعاد یافته صندوق پوشهای زرتاری دیبا و فرشهای زیبا
سرانجام دادند چون ماه جمیدی الثانیه از عشر ثانی گذشته ماه مبارک
رجب که ایام و شهر مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه السلام
نزدیک رسیده بود و احادیث صحیح درباب فضایل زیارت ایام و شهر

رجب مشهد مقدس و مرقد مطهر معطر منور آنحضرت و مثوبات عظیمه که
بران مترتب است از حضرات عالیات عرش درجات ائمه معصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بسیار وارد شده است حضرت اعلی
اقدس شهریاری بعد از اطلاع بر شرافت آن امام ادراک این سعادت
عظمی و دریافت این موهبت کبری از صفای طویت و خلوص نیت او
اعتقاد غنیمت دانسته اردوی اعظم و آغرق را در بغداد گذاشته با
معدودی از ملتزمان رکاب اقدس و هرکس فوق ادراک این شرف
علیا داشته جریده و سبای العود و ثم العود گویان از صدق این
اماکن شریفه باز گشتند بتوفیق زیارت ایام و لیالی متبرکه و قبه
مذکور موفق گردیدند بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول این مطلب
علیا بصوب دار السلام عود نموده چند روز بر بقیه امور یات
ضروریه پرداخته ندای کوچ در داده روی توجه بصوب خطه مبارکه
سر من رای که بین الجمهور است و بسامره اشتهار دارد آورده در کمال
مسکنت و نیاز بسعادت زیارت رفیعه عسکرین و مقام صاحب الزمان
و خلیفه الرحمن و شریک القرآن امام الانس و الجان قائم آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بلا شبهه و ریب مهبط فیض و رحمت یزدان و محل
اجابت و استجابت دعای مستمندان و نیازمندان است فایز گردیده
کل سکنه آن مکان متبرک را از مذکر و مونث حتی اطفال خورد سال و
کودکان شیرخواره شماره درآورده سرکرا نصیبی و قسمتی و بهره دادند

از غرایب حالات در آن شب از عورات حامله عورتی وضع حمل نموده
صبحی پدرش آمده دعوی نصیب و قسمت او میکرد بدستور سایر
کودکان رضیع حصه و رسد و نفقه او را گرفت و مراجعت کرد حضرت
اقدس شهریاری ظل اللهی از آنجا عنان فیروزی نشان بصوب مراجعت
انعطاف داده چند روز در طاق و سطان دامنه کوه بیستون رحل
اقامت انداخته بسان عساکر ظفر نشان پرداخته و غازیان را رخصت
اوطان و مساکن و شهر و دیار خود دادند و موکب نصرت نشان بجانب
دار السلطنه اصفهان حرکت آمده بتاریخ روز پنجشنبه نهم شهر رمضان
المبارک در مقر سلطنت و مستقر خلافت نزول اجلال فرمودند

از وقایع متنوعه و سوانح ایام اقامت اصفهان جنت مکان

فرستادن اقا محمد مستوفی غلامان است برسم رسالت بجانب هندوستان
چون فیمابین حضرت اعلی خاقانی ظل اللهی و حضرت پادشاه والا
جاه شاه سلیم فرمانفرمای الممالکت   محبت و دوستی و طریقه
اخوت و یکتا دلی بنا بر رابطه قدیمه که میان این دو خانواده
رفیعه مسلوک بوده تازگی استحکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و
سوانح امور دولت بیکدیگر انها و اعلام مینمودند درین سال که
فتح دار السلام بغداد بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن بآنحضرت
اعلام شود لهذا مکتوب محبت طراز محتوی بر استمرار مراسم الفت و
برادری و استقرار مراتب صداقت و یکتادلی مرقوم کلک گهربار گشته از

گرداننده حقیقت ارتکاب سفر خیر اثر و فتح دار السلام در طی نامه نامی
و صحیفه گرامی نهاد و اخبار فرمودند و تحف و هدایا نفیسه این دیار
و حصه الوش را در انه غنایم بغداد بر وجهی لایق ارسال داشتند و
دیگری از سوانح تفویض ایالت ولایت عربستان حویزه است
بسید محمد خان ولد سید مبارک تبیین این مقال آنکه قبل ازین بچند گاه
که سید منصور برادر سید مبارک را تربیت فرموده بایالت آن ولایت
نصیب فرموده بدانصوب فرستادند و بدانجا رفته قبایل و عشایر عرب
اطاعت فرمان قضا جریان کرده حکومت او را پذیرفتند و او را امر
ریاست و حکومت مستقل گردید و در آغاز یورش بغداد حکم همایون
صادر شد که باعساکر متوجه آنصوب گشته در سفر خیر اثر عراق عرب
و در آن سفر خیر اثر در رکاب سعادت انتساب بوده مصدر خدمات
پسندیده گردد مومی الیه توفیق این خدمت نیافت و در نیامدن خود
بعذرهای نامقبول تمسک جسته بلکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود
با جمعی که او را باطاعت و انقیاد دلالت مینمودند خصوص شیخ عبدالله
لقمان منازعه آغاز نهاد این معنی موجب غبار خاطر مبارک گشته
بعد از مراجعت آن سفر سید محمد ولد سید مبارک را مورد تربیت فرموده
بلقب ارجمند خانی و ایالت آن ولایت معزز و سربلند گردانید شیخ عبدالله
لقمان را مصحوب او گردانیده بعربستان فرستادند امام قلیخان بیگلربیگی
فارس را مدد و کومک او مامور گشت و چون سید محمد خان بحویزه رسید

منصور با متابعان خود بقلعه درآمده در مقام خلاف شد امام قلیخان
بموجب فرمان متوجه گشته قلعه را محاصره فرمود چون کار بر او تنگ شد
خود را از قلعه بیرون انداخت راه فرار پیمود و سید محمد خان
بقلعه درآمده سید منصور بجماعت آل فضول توسل جسته بمیان
ایشان رفت و در آنجا قلعه قایم کرده در آنجا میباشد و تا حین تحریر
که مطابق سنه ثلث و ثلثین و الف است در آن قلعه بسر میبرد و
عنقریب جزای کافر نعمتی خواهد یافت دیگری از سوانح آمدن
ملک اختیار الدین است از ین فهل کیچ و مکران بدرگاه سپهر
نشان و از عظمای ملوک آن ولایت است در ین ولا بدلالت هادی
بخت و یاری اقبال احرام عتبه علیه گردون مثال که کعبه آمال
عاکفان جاه و جلال است بسته آرزوی صدق و صفای طویت بدین
سعادت عظمی فایز گردیده برطبق نام خود بختیار گشت و صدق
قول او از طرز خدمت و آداب ورزی بر صفحه ضمیر منیر انور پرتو انداخته
او را بدستور مخلصان جان سپار مشمول عواطف ساخته الکاء این
فهل را باو مرحمت فرمودند و زیاده از مامول نوازش یافته
کامیاب مطلب روانه آن ولایت گشت و در سفر ثانی دار السلام بغداد
با جمعی از تفنگچیان آن دیار بآن یورش حاضر گشته مصدر خدمات
پسندیده گشت و مقضی المرام روانه جا و مقام خود گردید سوانح دیگر
از وقایع متنوعه تفویض وزارت دیوان اعلی است بسلطان

العلمای خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد ولد مرحوم میر شجاع الدین
محمود که از سادات عظیم القدر اصفهان مشهور بسادات خلیفه و از
احفاد میر بزرگ والی مازندران اند و شمه از احوال میر شجاع الدین
محمود و فضل او درین صحیفه در طی اسامی سادات و علمای زمان شاه
جنت مکان رقم نگارش یافته و اکنون میر رفیع الدین مزبور
بعالی رتبه صدارت سرفرازی دارد و خلف ارجمندش نیز بزیور
فضل و کمال آراسته و بحسن اخلاص و سلامت نفس پیراسته در
مراتب علوم ترقی فاحش نموده حاوی فروع و اصول و جامع
معقول و منقول است و بمصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد
و درینسال سلمان خان ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان اعلی
شده بود اجل طبیعی دریافت حضرت اعلی بعد از امعان نظر
بحال ارباب استعداد و شایستگان این منصب عالی توجه علیه را
که بجواهر ذات و اهلیت و استعدادات حسبی و نسبی من الافاخم
والاعالی شرف امتیاز داشت سزاوار تکفل این امر عظیم القدر
دانسته پایه قدر و منزلت او بتفویض این منصب ارجمند بلندی
یافت بلکه این منصب ارجمند از وجود گرامی آن معدن فضل و افضال
بذروه بلند نامی رسید ارباب استعداد و تواریخ مرغوب در بیات
یافته در سلک نظم در آوردند از انجمله زینت افزا وزارت از الهامات
غیبی است وزیر شاه شد سلطان العلما تاریخ این منصب عالی است که

فرزندی

فرزندی محمد صالح برادرزاده مسود این اوراق در سلک نظم کشیده
و هم درین سال قرار یافت که خواجه محمد معصوم که ناظر دفترخانه
همایون و مستوفی بقایا بود در احکام داد و ستدی که از دفتر
بقایا شود بجای مستوفیان ممالک و مستوفیان عظام بقایای
ممالک را در اخر سال بیرون نوشته باور سازند ذکر وقایع دیار
روم که چون موقوف علیه مقصدات از ایراد چاره نیست
قبل ازین گذارش یافت که در روم طایفه ینگچری سلطان عثمان
بن سلطان احمد پادشاه خود شوریده شده او را بدست آورده در حصار
موسوم بیدی قلعه استنبول در احبس نموده ثانیا از میان برداشته
سلطان مصطفی مخلوع عم او را که قبل از وی بر سریر سلطنت قرار
دادند و چون این اخبار در دیار روم منتشر گردید محمد پاشا بیگلربیگی
ارزن الروم که بین الجمهور بابازه پاشا مشهور است بمخاصمت طایفه
ینگچری برخواسته خون سلطان عثمان را وسیله عصیان و طغیان
ساخت و از طایفه ینگچری هر کس را در هر جا بدست آوردی محابا
بقتلش پرداخته رقم تملک بر متملکاتش کشید و شیوه جلالیان
پیش گرفته جمعی کثیر از لوندات بیسروپا بر سر خود جمع کرده ولایات عربیه
ارزن الروم را تصرف نمود بعزیمت آنکه با استنبول رفته سلطان
مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت نشاند و از طایفه ینگچری انتقام
با فوجی کثیر تا اسکودار که حوالی استنبول رفت و در همه جا نهب و

غارت کرد براحدی از طایفه ینکچری التفات نکرد و آنچه با فواه مسموع شد
والعلم عند الله تا هزار ینکچری بتیغ انتقام گذرانیدند و اموال
بی نهایت بدست آورده بطایفه لوندات میداد عظما و ریش سفیدان
و دولتخواهان آل عثمان خلاف متوقع انکار اعمال او کرده او را از این
فضولی منع کردند و این حرکت ناهنجار او را موجب تخریب دولت دانسته
درصدد دفع او درآمدند و از موافقت عظما و اعیان درگاه مایوس گشته
بارض روم مراجعت نموده درین شکرف نامه اندراج یافته که سلطان
مصطفی بشورش طبع و خبط دماغ موسوم بودند بدینجهة مخلوع گشت
و سلطنت بسلطان عثمان قرار یافته گویند درین اوقات که دگر
باره بسلطنت رسید شورش دماغ او طغیان کرده اعمال خارج از
دایره عقل و حرکات نامناسب از و صدور یافت بدین جهت رای عظما
و ریش سفیدان سلسله آل عثمان از تزلزل و بی نظامی امور دولت بدان
قرار گرفت که او را از تصدی امر سلطنت معاف داشته سلطان مراد
برادر سلطان عثمان را که کودک خورد سال بود بر تخت سلطنت نشانند
و طایفه ینکچری از بیم باز خواست قضیه سلطان عثمان راضی بسلطنت او
نمیشدند والده سلطان مراد با عظمای آن طبقه تملق و فروتنی بسیار کرده و
معبرات طبقات لشکر را برانگیخت که با طایفه ینکچری عهد و پیمانی
بمیان آورند که من بعد اصلا از مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر
زبان نیاورند و از باز خواست آن گذرند و طایفه ینکچری همان افتادگی

که برطبق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته بعد از انعقاد عهد
و پیمان و استرضای خاطر ینکچریان و صلاح اندیشی خیرخواهان و استغنا
سلطان مراد را جلوس فرموده سلطان مصطفی دیگرباره
مخلوع گشت در خلال این حال اختلال دار السلام بغداد و درآمدن
آن ملک بدست فرقه قزلباش چنانچه تحریر پیوست بپایه سریر عثمانی
رسید جمعی که درین وقت صاحب امور اختیار دولت گشته متکفل
مهام دولت بودند مغرورانه در مقام استرداد آن ملک درآمدن
بعد از مشاوره و گفتگوی حافظ احمد پاشا را که بین الاقران بمزید کیاست
و کاردانی اتصاف دارد و از کماهی حالات بغداد خبیر و آگاه است
و بیگلربیگی دیاربکر است وزیر اعظم و سردار گردانیده انتظام امور
امور سرحد قزلباش را بی صواب دید او منوط و مربوط کردانیدند
که بهر طرف صلاح دولت داند توجه نماید و ینکچری آقاسی سابق چون در فتور
سلطان عثمان تقتل آمده بود دیگری اینکچری آقاسی نموده با عموم ینکچریان
متقبل شدند که بسرحد ارزن الروم آمده اباظه پاشا را که بقتل عام
طایفه ینکچری دلیری کرده و عصیان و طغیان از و بظهور رسید
رفع نموده کمر تسخیر ملک بغداد بندند و عمول سپاه استنبول که
قاپوقلی می نامند بتدارک سفر مشغول گشته با خزانه و توپخانه و اسباب
یورش بغداد روانه دیاربکر شدند که بحافظ احمد پاشا پیوسته با امور
مرجوعه قیام نمایند و حافظ پاشا چون نوید وزارت اعظم و سرداری یافت احکام

موکده باحضار پاشایان و عساکر تمامت روم و مصر و شام و حلب و ارزروم و وان
و اناطولی و غیر ذلک فرستاده و ایالت و لایت دیار بکر را بمراد پاشا
نامی تفویض نموده و آن سال در دیار بکر قشلاق نمودند که در سال دیگر
متوجه مهام سرحد گردند شرح لشکر کشیدن سردار مذکور بعراق عرب
و بازگشتن بی نیل مقصود بصد تشویش و تعب در وقایع سال آینده
مرقوم قلم مشکبار می گردد ان شاء الله تعالی شرح آمدن ایلچیان
اطراف بدرگاه سدره مثال و بعضی از سوانح این سال

چون بعد از معاودت یورش بغداد چند گاه دار السلطنه اصفهان
از فر قدوم موکب همایون نصرت نشان رشک روضه رضوان و اوقات
فرخنده ساعات بعدل پرائی و انجاح مطالب ارباب حاجات گذران
ذات مبارک اشرف را بقدر عارضه روی داده در اندک روزی
بصحت گرائیده از مقر سلطنت عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان
فرمودند بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شکار ساحت دار الملک فرح آباد
و عرصه نزهت بخش قصبه اشرف که قطعه از جنان بلکه جنان قطعه از نزهت
از میمنت قدوم مسرت لزوم عطرسای و نزهت افزای آغاز نهاد
و ایلچیان خجسته پیام از هر طرف بپایه سریر سعادت فرجام آمده بعد از
ادراک عتبه بوسی و عز مجالست این مجلس بهشت آئین و ادای
رسالت و سعادت شمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافته روانه
دیار خود گردیدند از جمله ایلچیان میرزا باشی اوزبک ایلچی المخبت که از

جانب نذر محمد خان والی آنجا بدار السلطنه آمد چون جواد خوش خرام
موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمده حاکم و وزیر و اهالی
اصفهان بمراسم استقبال قیام نموده باعزاز و احترام در عمارت
سروستان باغ نقش جهان فرود آوردند و روزی چند که در
دار السلطنه مذکور اقامت داشت کما ینبغی بلوازم میزبانی پرداختند
بعد از آنکه فی الجمله از رنج راه آسودگی یافت متوجه مازندران بهشت
نشان گشته در خطه طیبه اشرف بسعادت کورنش همایون و عز
بساط بوسی فایز گردید و صحیفة الاخلاص صداقت آئین که آورده بود
با هدایا آن دیار بنظر اقدس در آورده تا دو ماه در ملازمت اشرف بوده
همواره بانواع نوازش و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از
دو ماه رخصت انصراف یافته با مکتوب عنایت اسلوب شاهی واپس گشت
دیگری خواجه حاجی نام ایلچی فرخنده پیام شاهزاده جوان بخت کامگار
سعادت فرجام شهزاده خرم بن پادشاه والاجاه گردون بارگاه
حضرت شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان است که در قصبه
شریفه اشرف بتقبیل عتبه بساط جلالت مناط سرافراز گشته مکتوبی
محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که با فساد مفسدان میانه
او و منسوبان والد عالیشان روی داده بود بنظر انور در آورد و آن مخالصت
نامه امی شکایت بسیار از بی توجهی و بی التفاتی پدر بزرگوار بغایت
که لشکر بر سر او فرستاده بوده نموده بود حضرت اعلی خواجه حاجی گور را

بنوازشات شاهانه سرافراز فرموده تا نوروز جهان افروز در پایه سریر
اعلی بود بعد از نوروز فیروز اجازت معاودت یافت و جواب نامه و تحفه
مرغوب پدر فرزندانه مرقوم گشته در آن مفاوضه سامی نصایح شفقت آمیز
درج فرموده اعلام نمودند که چون اطاعت والدین بفرمان واجب
الاذعان آفریدگار زمین و زمان ابنا و فرزندان فرض و متحتم است
لایق بحال آن فرزند سعادتمند آنکه رضاجوئی خاطر اشرف پدر بزرگوار
بوده آنحضرت را بوفور خدمتکاری و رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده
از اموری که مکروه طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم داند
که هر آینه این معنی فی نفس الامر موجب خوشنودی خالق و پسندیده
خلایق و سرمایه عزت و اعتبار و برخورداری آن فرزند سعادتمند
خواهد بود باخصماء و ارباب غرض مدارائی کرده بتفقد و دلجوئی افسر گرانمایه
ارجمندی بخشد و ایلچی مذکور را باصطناعات خسروانه نواخته بمقتضی
المرام باسوقات لایقه روانه فرمودند دیگر ایلچی شاهی‌گرای خان و شاهزاده
تاتار است که چنانچه سبق ذکر یافته از حوادث روزگار و عناد
جانی بیک گرای عم زاده اش که بتقویت رومیان بسلطنت قوم
تاتار رسیده با او معاودات می ورزند التجا بسایه چتر همایون آورده
مدتی در رکاب سعادت انتسابت معزز و کامیاب عزت بوده و در دربند
شروان محل اقامتش قرار یافته در کمین سلطنت موروثی بود و حضرت
اعلی همت والا بر حصول این گماشته معاونت و معاضدت صوری

ومعنوی

و معنوی بظهور می آورند در خیال معاونت جنود غیبی هر گونه وسایل که
در مشیت الهی قرار گرفته و در لوح محفوظ مثبت بوده سلطنت قوم
تاتار و فرمانروائی آن مملکت دودمان محمد گرای خان برادر بزرگتر او
قرار گرفته بود و عظمای قوم بسلطنت او و ولیعهدی برادرش شاهی‌گرای
خان که باصطلاح تاتار قلغای می‌نامند اتفاق نموده او را طلب داشته
بودند و از خدمت اشرف استمداد همت کرده روانه ولایت خود گردید
بر حسب دلخواه کامروا گشته اعیان آن طایفه تمکین سلطنت محمد گرای خان
و ولیعهدی شاهی‌گرای خان را پذیرفته از تقریر ایلچی مذکور و واردین
آن صوب چنین معلوم گشت که از جانب خواندگار روم نقود وافره
و تحف و هدایای فاخره جهت او آورده ارکان دولت عثمانی او را باطاعت
و انقیاد آل عثمان و مخاصمت جنود قزلباش دلالت کرده بودند و او
از وفور اخلاص و حسن ارادت دست رد بر سینه مطلب ایشان نهاده
خود را از هواخواهان صادق العقیده اعلی میشمرد و چنانچه نقش تمکینش که بر
ضمن مکتوب صداقت اسلوب نشانیده بود غلام شاه عباس شاهی
گرای بود با پاشایان روم که بمعاونت خانی بیک گرای که برسر او تعیین
یافته بودند و گفته محاربات نموده غالب آمده بود حقایق حال و انتظام
احوال خود را که بنیروی اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و
میمنت توسل مخلصانه او بدین دودمان والا وقوع یافته بود بعرض
اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطاف شاهانه که در حین پامال شدن

حال او بود باحسن وجوه وابلغ بیان ادا نموده بود وحضرت اعلی از
وفور توجه وغایت اشفاق ایلچی او را مشمول نوازشات پادشاهانه گردانیده
رخصت انصراف ارزانی داشتند ومکتوب عنایت در قلم آورده
درباب حسن سلوک ومدارا با دوست ودشمن ونصایح ارجمند وارشاد
مرشدانه درج فرموده با خلعی فاخره وهدایا وتنسوقات وافره
ارسال داشتند دیگری ایلچی محمد پاشا مشهور باباره است که
عزیزی بود موسوم ومعروف بامیر افندی ورومیان عموما سادات را
بنابر تعظیم امیر افندی می نامند وباعث ایلچی فرستادن او آنکه
چون بیگلربیگی ارزروم بود بنابر قرب جوار ومصلحت دنیاداری با
امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد طرح الفت وآشنائی انداخته تا او
طریقه مدارا سلوک میداشت بعد از واقعه سلطان عثمان وطغیان وجهة
بازخواست آن واقعه ومایوس گشتن از امرای رومیه چنانچه تحریر
پیوست بنابر احتیاط وصلاح حال خود بوسیله امیرگونه خان التماس
توسل باین دولت ارجمند نموده ایلچی مذکور را که از معتمدان او بود بپایه سریر
سلطنت مصیر فرستاده خود را از زمره هواخواهان ومنسوبان درگاه
شاهی شمرده وهرچند از سخنان اباره رایحه صدق واخلاص بمشام
حضرت اعلی رسیده غرض اصلی او از اظهار عقیدت واخلاص جز این
نبود که اگر رومیه در ازاء اعمالی که ازو صدور یافت با او در مقام مخاصمت
باشند واو را واقعه پیش آید مامنی وگریزگاهی داشته باشد امابنا بر

مراعات سلسله ظاهر همچنانچه شیوه مرضیه واخلاص خصیه آنحضرت است
که رعایت جانب بیگانگان را زیاده از آشنایان مرعی میدارند امیر
افندی را منظور نظر التفات گردانیده منشور عاطفت بخطاب ارجمند
خانی هم باباره در قلم آورده مشمول عنایت شاهی گردانیدند وتنسوقات
وهدایای شاهانه نوازش فرموده نوروز بیگ نامی قورچی استاجلو
در مرافقت امیر افندی نزد او فرستادند واباره در بدایت حال
بوروده آن منشور اقبال افتخار نموده مقدم قورچی را باعزاز واحترام تلقی
نمود اما بالاخره دو بینی آثار مکر وحیله ازو ظاهر شدن گرفت
ونسبت بمنسوبان درگاه اعمال حیله اندود بظهور آورد چنانچه عنقریب
در ذیل این اوراق مرقوم کلک بیان میگردد بیت هست این

دو بینی زهوس * قبله عشق یکی باشد وبس *

وقایع متنوعه ایت ئیل چون اخبار روم وسرداری حافظ احمد پاشا
واجتماع لشکر در دیاربکر بنوعی که مذکور شد از انهای منهیان
وجواسیس بمسامع عز وجلال رسید بمظنه آنکه مبادا لشکر بطرف
آذربایجان کشند حزم واحتیاط مقتضی آن گشت که محل عبور لشکر
روم از ذخیره مایحتاج عاری سازند وآمد وشد رومیه بطرف آذربایجان
از دو راه واقع میشود یکی راه ارض روم ودیگری راه وان چون ارض
روم از عصیان وطغیان اباره پاشا محل فتن وفتور است واز
دیاربکر براه وان آمدن مناسب بیشتر داشت از مقربان بساط عزت رنگین

بیاول صحبت را بدار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق شاه بنده خان کرد
بیگلربیگی آذربایجان و امرا و عساکر آن حدود را جمع آورده بجانب وان
روند و آن حوالی هر جا امکان عبور رومیه داشته باشد نهب و غارت
کرده از ذخیره و مایحتاج لشکر در آن دیار آثار نگذارند و رستم بیک
حسب الفرموده بدانصوب نهضت فرموده با امرا و عساکر شاه
نمود چون جنود ظفرورود جمع آمدند هر کس قشون و لشکر خود را فراخور
الکا و مداخل و غیرت دین و دولت سرانجام داده بود در حضور بیگلربیگی
بمعرض در آورد و با قشون آراسته و لشکر نامعدود پیراسته در کمال
شوکت و اقتدار بجانب وان رفتند و آن نواحی را از ذخایر صامت و ناطق
پرداخته قرین ظفر و اقبال معاودت نمودند و احدی از جنود رومیه و
پاشایان و اکرادان سرحد جرات مقابله و معارضه با جاد لشکر فیروزی
اثر قزلباش نتوانستند نمود و رستم بیک در مازندران بخدمت
اشرف رسید حقایق حالات عرض نموده الطاف و استحسان گردید

دیگری از سوانح محاربه قاسمخان و قورچیان افشار است با مخالفان در موصل

شرح واقعه آنکه قاسمخان ایمانلو و یوزباشیان و قورچیان افشار که
چنانچه از پیش گذشت در موصل اقامت نموده بضبط قلعه و انتظام مواد
سرحد قیام داشتند درین سال جمعی از رومیان آن حدود و اکراد و
اعراب تابعه بسرداری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیار بکر مستظهر و قوی
خاطر گشته تا موازی سه هزار نفر که هفتصد نفر آن تفنگچی بود بسرکردگی

حسن پا

حسن پاشا نامی از امرای رومیه و برادر کوچک حسن پاشا که در حوالی بغداد
گرفتار گشته بود بپاشا رسید بموصل آمدند در آنوقت زیاده از پانصد نفر
ملازم بر سر خان جمع نبود که با یوزباشیان و قورچیان افشار مجموع
هفتصد هشتصد نفر میشدند و بنیروی دولت و تایید اقبال کمر همت بدفع
اعادی چست بسته عزم محاربه جزم کردند و از طرفین صفوف سپاه
آراسته گشت از دلیران گروه ارشلو پای جلادت پیش نهاده بر صف
سپاه مخالف تاختند و سایر یوزباشیان و قورچیان موافقت نمودند
قاسم خان و مردم او نیز در گرمی قتال چلو ریز معرکه در آمده از طرفین
آتش حرب اشتعال گرفت و تحملات دلیرانه سپاه منصور و مخالفان
دست از محاربه کشیده پای هزیمت گشودند و افواج قاهره بران فیه کثیر
غالب آمده تا موازی یکهزار نفر بلکه زیاده بقتل در آمدند و غنایم موفور
بدست سپاه منصور در آمده بقیه السیف پراکنده شدند بعد از اطمینان
خاطر از فتور سرحد یوزباشیان و قورچیان قاسم خان را وداع نموده با
سرها و اختر مهار و سفیدانه بپایه سریر اعلی آمده در فرح آباد جنت بنیاد
بنظر همایون در آوردند شرح واقعه مذکوره از تقریر یکدیگر و نفرات قورچیان
حضار معرکه بتجربه بوضوح پیوست ذکر فرستادن زینل بیک شاملو با انتظام عراق
عرب و شرح محاربه او را در موصل با اعادی دولت روی داده و ظفر یافتن
چون واقعه مذکوره بوقوع پیوست و مشخص شد که مخالفان جدود موصل با استظهار
سردار و دلگرمی جنود روم دست تطاول گشوده اند و بمسامع جلال

رسید که فوجی اعراب نیز خصوصاً ابوطالب ولد ناصر مهنا در مقام
غدر و نفاق درآمده بجانب حله و نجف حرکت کرده آزار و اضرار ساکنان
بخلق آن دیار میرسید و طایفهٔ افشار بنا بر علت وبا که در موصل شیوع یافته
از تلف شدن لشکر اندیشیده جمعیت دلخواه نتوانسته اند نمود
و قاپوچیان اندک مردمی در قلعهٔ موصل است و آن ولایت محل یورش و
انقلاب گشته و این مقدمات موجب تزلزل و اختلال احوال منتسبان
دولت قاهره است رای جهان آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان
بساط عزت و خاصان درگاه که بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جان
سپاری در راه دین و دولت اتصاف داشته باشد از درگاه معلی
روانه آنطرف گردانند که عساکر قلمرو علیشکر و آن حدود را جمع نموده
کمر همت اعادی بند و هر یک از مخالفان ثغور و سرحد را حادثه روی
نماید که بکومک و مدد و احتیاج افتد معاونت بظهور آورده در هر باب
آنچه صلاح دولت قاهره بوده بعمل آورد از مقربان اخلاص شعار زینل بیک
توشمالچی شاملو را که بصفات حسنه اتصاف دارد بدین خدمت مامور
گردانیدند با فوجی از عساکر ظفر شعار و میر فتاح مین باشی تفنگچیان صفاهانی
و جمعی دیگر از تفنگچیان رکاب اشرف روانه آنطرف شده بودند چون
زینل بیک از رکاب اقدس جدا شده روی عزیمت بدانصوب آورده بسرحد
نزدیک شدند بوضوح پیوست که جمعی از جنود رومیه و متجنده حدود موصل
بعزم تسخیر قلعه در حرکت آمده اند و قاپوچیان با دویست سیصد نفری از

غازیان افشار که در قلعهٔ موصل با او بوده اند از فقدان ذخیره و علت وبا
هر روز جمعی راه عدم می پیموده اند صلاح در توقف قلعه داری ندیده
قبل از وصول مخالفان تصرف در قلعه نمودند و بیم آنست که خان
احمد خان اردلان نیز بدین جهت قلعهٔ کرکوک را انداخته آن قلعه نیز
بتصرف اعادی درآمد میانه سار و سلطان بیکدلی برادر زینل بیک
که متولی روضات مقدسات و قورچیباشی قورچیان نجف اشرف است
و طایفهٔ اعراب مهنا که بحدود کربلا و نجف آمده بودند محاربه وقوع یافته
زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسارعت نموده چون بحوالی
درتنگ حسین خان حاکم لرستان با معدودی آمده باو پیوست و در آنجا
بوضوح انجامید که سردار فوجی از رومیه بسرکردگی حسن پاشا جرکس
بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا تعیین کرده قریب پنج شش هزار
رومی و کرد و عرب بر او جمع آمده متوجه آنصوب شدند تا دو هزار خانه
و رعیت را از حدود قلعه ذهاب مشهور بقلعهٔ لک و آنحدود کوچانیده اند
که از آب گذرانیده بآن طرف برند زینل بعد از استماع این اخبار با سایر
عساکر ظفرشعار که در آنوقت جمع بودند کرف موازی سه هزار نفر سپاهی
یراق دار و تفنگچی بشمار درآمدند بسبیل ایلغار آن مسافت بعیده را در دو
روز طی نموده روز سیم بمخالفان رسیده از شدت ایلغار زیاده از دو
هزار نفر نرسیده بودند از آنطرف مخالفان از آوازه لشکر قزلباش
متزلزل گشته گروهی از اکراد و اعراب پراکنده شدند از آن جمع چهار هزار

کس نگاه پیش آمد از جانبین صفوف قتال آراسته گشت دلیران
رزم آزمای دست باستعمال سیف و سنان برده فیمابین آتش حرب
اشتعال پذیرفت باندک فرصتی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه
مخالف راه یافته شکست بجانب اعدا افتاد جنود قزلباش نبردآزمای
بران طبقه ظفر یافته قریب ششصد هفتصد نفر طعمه شمشیر آبدار شدند و از
سپاه ظفر پناه کسی چندان ضایع نشد و حسن پاشا و تتمه السیف منهزم خود را
بحریم قلعه رسانیدند و اردوی ایشان نهب و غارت غازیان و
تفنگچیان گردید و بعلت وبا که در شهر و قلعه طغیان عظیم داشت و هر روز جمعی
از ایشان تلف میشد میانه حسن پاشا و زینل بیک رسولان آمد و شد نموده قرار
دادند که چون در قلعه وباست هر دو لشکر کوچ کرده کسی در شهر و قلعه نگذارند
که چون بعد از تسکین علت طاعون از جانبین آنچه مصلحت باشد بعمل آورند
زینل بیک رضا باین معنی داده ایل و الوس را که برده بودند کوچانیده
مظفر و منصور معاودت نمودند و حسب الامر اشرف میر فتاح را با تفنگچیان
بقلعه بغداد فرستاده که همراه بگلربیگی بمحارست قیام نمایند و خود بازگشته
در حینی که رایات منصور بقصد سفر گرجستان بیرون آمده در سلطانیه
اقامت داشت بملازمت اشرف سرافراز یافت و شرح محاربه بعرض
و آمد رفت او از تقریر دو سه نفر از حضار آن سفر که تسوید یافت از سوانح
اینسال رفتن قرچغای خان سپه سالار ایران است بجانب گرجستان
و ظهور عصیان و طغیان موراو بی دولت آن ضلالت نشان

ابوالفتح

بر هوشمندان عالم صورت و خردپروران جهان معنی واضح و لایح و بر محققان ثابت
و راسخ است که هر امری که در مشیت الهی قرار یافت و در لوح محفوظ رقم
ثبت پذیرفته باشد بر حسب یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه
از کتم عدم بحیز ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلای هر دو مدبران
روزگار دافع شمشیر قضا و مانع تیر قدر نمیتواند و فحوای العبد یدبر و الله
یقدر مؤکد این معنی است و چون در آینه آینده با قضای فلکی و حوادث
آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و شرور رقم پذیر کلک تقدیر گشته
بود که لابد بظهور آمد و زمانه فتنه ساز ابواب محنت و بلیات بر روی
روزگار خلایق گشاده بود بر حسب اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه
آن بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت صورت این حال
و نظر این مقال فرستادن قرچغای خان سپه سالار ایران است
بجانب گرجستان که باعث ظهور و وقوع چندین قضایای عظیمه و منشأ حدوث
انواع فساد خونریزی و محرک بلایا و فتنه انگیزی گردید شرح وقایع
آن در قضایای سالهای گذشته مرقوم کلک بیان گردیده که حکومت
ولایت گرجستان کاخت بعد از آنکه خلق آن دیار مکرر در اذان بی
ادبیها و عصیان و طغیان طهمورث جاهل نادان مورد سخط و غضب و شایسته
که نمونه از سخط الهی است گشته و از قتل و اسرا خرابی از خبر انقطاع افتاده
بود به بیگرخان الکرمی ورث قاجار تفویض یافته او را با بعضی از اوباشات
بانجا فرستاده بودند و او در حریم قلعه قرلانقوح محل اقامت اختیار

نموده بنای شهر انداخته هر طرف خانه های مرغوب و خانات و حمامات عمارت
کرده بودند بقیة السیف گرجستان نوید عفو و مژده امان داده بودند گروهی
از آوارگان که از بیم قتل و اسیر باطراف و جوانب پراکنده گشته در زاویهٔ
خمول خزیده بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان بآنجا جمع آمده تعداد انبوهی
بهم رسیده بود رفته رفته گروهی از اوزمادرآن و سپاهیان نیز که پیش
از ایشان بمقام اصلی بود جمع آمده بودند درین سال اکثر از امنای بیگرخان
و تقریر گرجیان که در خدمت همایون اعلی راه مکالمه دارند بعرض اقدس
رسیده له مهاله اوزمادرآن و سپاهیان گرجی که بآنجا آمده اند ظهور
آمد و شد و مراسلات نهانی وقوع می یابد و محتمل است که آن طبقهٔ ضلال
رعایا نیز کرده عنقریب فتنه از ایشان حادث گردد و رای عالم آرای ابدآن
متعلق گردید که یکی از ارباب فراست و کیاست و اصحاب درایت
بدان صوب فرستند که بحقایق حالات گرجیان رسیده در رفع و دفع
فتنه انگیزان و تنظیم و تنسیق ملک آنچه صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد
لهذا قرچغای خان سپهسالار را که در مازندران پایه سریر سلطنت بنیان
بود بدین خدمت مامور گردانیدند و مورابیک گرجی را که سمت وکالت
سمیون خان والی گرجستان کارتیل داشت اماده سال متجاوز بود که اظهار
اسلام نموده با پسران خانه کوچ در خدمت اشرف معزز و محترم و صاحب تیول
و الکا و از جملهٔ مقربان محرم اقدس بود در رفیق سپهسالار گردانیدند که چون
صاحب وقوف نیک و بد مهمات گرجیانست و بحسن اخلاص و ظهور بندگی

خدمتکاری محل اعتماد گشته آنچه لوازم دولتخواهی و خیراندیشی نظام و نسق
آنولایت لایق دولت داند معمول گرداند و صبیهٔ عیسی خان قورچی
باشی که نبیرهٔ دختری همایون اعلی ست و نامزد سمیون خان بود مصحوب معتمدان
گردانیدند و حکم شد که امرای قراباغ و شروان تمکی نزد سپهسالار جمع
آمده در هر باب لوازم همراهی بتقدیم رسانند و قرچغای خان و مورابیک
بگرجستان رسیده امرای شروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون
عروسی دامادی سمیون خان در میان بود یوسفخان بیگلربیگی شروان و محمد
قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای عظام و عساکر اسلام
با تجملات و زینتهای گوناگون با ایشان پیوسته اول جشن عروسی انعقاد
یافت بعد از آن چون هنوز کوکب بخت گرجیان کاخت از حضیض وبال
برون نیامده اراده ازلی بقتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود جهت
تحقیق حال و تمیز سپاهی و رعیت عموم آن طایفه را بتقریب همراهی
غزای گرجستان باشی آجوق که شهرت داده بودند احضار نمودند
قریب ده هزار نفر تمکی با اسلحه و یراق جمع آمدند علامات فساد و عصیان
از صورت حال ایشان نمایان بوده بوساطت مورابیک خاطر بدفع و رفع
اشرار آن گروه بی ایمان قرار گرفت و تکلیف کردند که چون رفتن
باشی آجوق بموافقت ملت و همکیشی ایشان دشوار است آلات جارحه خود را
بغازیان داده خود را از همراهی سفر باشی آجوق معاف باشید بعد از
گرفتن اسلحه و یراق تمامی آن کفره فجره را شکار وار در میان گرفته

بطرفة العینی دمار از نهاد آن قوم برآمد و تر و خشک بآتش قهر سوخته
معروض تیغ بیاسا گردانیدند بعد از ظهور آن صورت موراو مزبور خبث
باطن و ارتداد خود را ظاهر ساخت از غیرت همکیشی با طهمورث حکومت و
بزرگی کارتیل با اوزناوران عظمای آن طایفه مواضعه نموده بجمیل و تدبیر
مرتکب قتل سپه سالار و امرا گشته انواع فساد و خون ریختن و فتنه
انگیختن ازو بظهور پیوست تفصیل حالات و ظهور عصیان و طغیان آن
شوریده بخت تیره روزگار در وقایع حال او نگاشته کلک سخن پرداز
می گردد و درین سال از تأثیرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا
و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته در دار الارشاد اردبیل
آن بلیه بمثابه بود که در نفس بلده زیاده از بیست هزار کس تلف شدند
و در مواضع و محال قریه خصوصا مشکین و سراب و ارشق و گرمرود و خلخال
قریب بشتاد هزار نفر که مجموع بلا اغراق یکصد هزار زیاده راه عدم پیمودند
و از پیران معمر روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار شدت
این بلیه بدین مثابه طغیان ننموده و بعضی محال طارم و قرای قزوین نیز بنا
بر قرب جوار سرایت کرده جمعی شدند متوفیات که درین سال جهان
فانی را وداع کرده بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی اسفندیار بیک
عرب گرلو که از زمرهٔ مقربان بساط اقدس و معتمدان درگاه بودند در
هنگام معاودت از سفر خیر اثر بغداد حوالی نهاوند در وقتی که سواره
با چند نفر از رفقا طی مسافت مینمود حال برو متغیر گشته از رفتن باز ماند

و خبر بحضرت اعلی رسید آنحضرت از شمول عاطفت محفه و تخت روان
فرستادند چون بمحفه در آمده قدمی چند پیمود بی طاقت شده میل سواری
کرد تاب سواری نیز نیاورده اظهار بیطاقتی کرده چون بپایین آمدند که لحظه
در سر راه استراحت نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود ودیعت زندگانی
بمقتضای اجل سپرده متوجه سفر آخرت وی ولد کمال بیگ است که آبا
عنجد از زمرهٔ صوفیان صافی طویت این دودمان بود و بمنصب اوجی
باشی گری سرافرازی داشت و در اواخر ایام حیات از وفور اعتماد
ایشک آقاسی باشی حرم علیه عالیه شد بعد از فوت پدر منصب اوجی
باشی گری که موروثی آن سلسله بود باو تعلق گرفت بوفور اهلیت و آداب
دانی بمدارج علیا ترقی نموده روز بروز پایه قدر و منزلتش بلندی یافته
از زمرهٔ مقربان خاص و مخصوصان بمزید اختصاص گردید و صاحب رای
و مشورت بود چون پسرش صغیر و کوچک بود منصب موروثی
باحدی تفویض نیافت که بعد از آنکه پسرش نشو و نما یافته قابلیت آن خدمت
داشته باشد بمقتضای آن عمل دیگری سلمان خان ولد شاهعلی میرزا
که وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش بغداد
در دار السلطنه اصفهان مریض گشت نشان علت سرطان در بدنش ظاهر
گشته بآن الم مبتلا گردید مکرر فصد کردند و تدبیر نمودند اصلا مفید نیفتاد
رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطبا و تصرفات جراحان دافع
قضا نگشت عاقبت رخت امل بسر منزل آخرت کشید پدرش شاهعلی میرزا

خواهرزاده شاه جنت مکان بود و بجهت آن سلسله شرف مصاهرت این
دودمان داشته اند وی نیز دو مرتبه باین رتبه والا سرافرازی یافت
اما مقطوع العقب بود فرزندی از و در وجود نیامده متروکات خود را
در زمان حیات و صحت بدن بحضرت اعلی هبه نموده بود چنانچه مسودات
اوراق مکرر از او این اعتراف شنیده بود و آلودگی مال دیوان نیز
داشت بنابر آن تملکاتش بحیطه ضبط در آمد و منصب وزارت دیوان
اعلی چنانچه سبق ذکر یافت بسلطان العلمای خلیفه سلطان بن رفیع
الدین محمد صدر تفویض یافت ذکر وقایع اودئیل ترکی مطابق اربع
وثلثین والف سال نهم از قرن دویم سلطنت همایون اعلی عباسیه
بار نسیم عنبرین بوی بهار مشام روزگار روزیده زمانه عطرسای انجمن
و لشکر افسرده دی که در عرصه جهان دم از طغیان میزد از قدوم
سعادت لزوم نوروز پراکنده گشته و زوایای افسردگی متواری گشته
خورشید جهان پیرا با هزاران فر و شکوه در عرصه گاه عز و شرف جلوه های
کرده لوای جهانبانی افراخت یعنی در روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی
الثانیه که دو ساعت و هفده دقیقه از روز گذشته برج حمل تحویل نموده
سعادت افزای سال معهود گشت از لطف هوا دیده نرگس باز گشته بموافقت
روزگار فتنه آغاز نهاد سوسن که نشان آزادگی داشت بقصد جوشن
غنچه تیز کرده در کمین غارت اوراق زرین گل نشست شاهد دلارای
چمن جهت نوخطان بزم بهار فرش زمردی گسترده بر رخسار زیبا از گل و

لاله پیرایه بست نظم بار نسیم بهار غالیه بو شد دگر
کز حرکاتش چمن تازه و تر شد دگر لطف هوای بهار انجمن آرای گشت
چون خط مشکین یار زیب سمن سای گشت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در قصبه
لطیفه اشرف مازندران بهشت نشان بخرمی و کامیابی میگذرانیدند
جشن نوروزی در خلوتخانه های زرنگار آن خطه شریفه که رشک فرمای
قصور جنان و زینت افزای روضه رضوان است اتفاق افتاد ارکان
دولت قاهره و اعیان خلافت باهره و ایلچیان سلاطین و بزرگان هر طبقه
که در آن جشن جهان پیرا حاضر بودند زبان اخلاص باین تهنیت سال نو و
مبارکی نوروز فیروز گشاده لوازم دعا و ثنای شهریار کامکار ادا نمودند
چون عادت قدیمه و خواص ذمیمه روزگار غدار است که پیوسته بتلاطم
امواج بر هم زن هنگامه عافیت و آسودگی گشته گاه بنیان راحت
و استراحت را غریق لجه فنا میسازد و گاه ابواب فراغت و آسایش
مسدود گردانیده و درهای رنج و عنا بر روی روزگار طبقات
انام میگشاید و عالم خالی از مفاسد و بلایا نیست در نیسال از گردش
روزگار و اقتضای فلک و کجروی سپهر ناسازکار فراغت و آسودگی
از خلق کناره جسته فتنه های غنوده بیدار گشت و از هر طرف لشکرها در حرکت
آمده وقایع عظیمه بظهور پیوست بیت هر فتنه دارد دگر روزگار
که گردیده دلها از محنت فگار ⁘ زمانه در عافیت را ببست
ولی خرمی را ز اندوه خست ⁘ اگر چه هر حادثه روی داد و فتن و

فتور در سرحا ظهور یافت عاقبت بلطف یزدانی و صحت وجود فایض الجود
خاقانی بنیروی اقبال و حسن سعی و تدابیر صایبه آنحضرت روی بنحاط آورده
مقاصد باصلاح انجامید زیرا که **شعر** تن شاه باید که باشد درست
من و جمله را گر شود پای سست ✦ اما زمانه بسی گرد محنت بر سر خلایق
بیخت و بسی خونها ریخته بخاک مذلت آمیخت و نخست فتنه شورش
و آشوب که از نمک حرامی و عصیان و طغیان مع راو گرجی شوریده بخت
تیره روزگار بظهور پیوست و نتایج عظیمه بران مترتب گشته از انجمله
ضرر و آسیب بسیار بخلایق و عباد الله رسید و میرسید چنانکه در ذیل
مرقوم میگردد **ذکر ظهور ارتداد و عصیان و طغیان مع راو گرجی تیره بخت**
بدنهاد و اعمال و افعال ناهنجار آن سر خیل اهل فساد و شقاق
شرح این واقعه عظمی و کیفیت این داهیه کبری آنکه چون گروهی از کفره گرجستان
کاخت بنوعی که مرقوم گشت بمکافات نیت فاسد و جزای بدطینتی نافرجام
موراو بوده گرجیان کارتیل که همیشه دولتخواه این دودمان و الابوده
طریق اطاعت و بندگی بقدم اخلاص و یکجهتی می پیمودند و توجه و التفات
شاهانه در باره آن طایفه درجه کمال داشت بسخنان کاذبه و اقاویل غیر واقع
صادقه و مفتریات از جاده اخلاص منحرف گردانید از زبان کهرفشان
آنحضرت که مشعر بر توجهی و مایه وحشت و ازدیاد توهم بود خاطرنشان
آن گروه نادان کرد چون در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال محرمیت
داشت مفتریات او را مقرون بصدق و صواب دانسته خوف و بیم

ایشان و زبروز از شکر فیروزی اثر زیاده تر میگشت در حینی که
اکثر امرا مثل محمد قلیخان بیگلربیگی قراباغ و پیکرخان ایکرمی دورت
هر یک حسب الصلاح موراو بخدمت مامور گشته بر سر تسخیر قلعهای کفره
رفته بودند خاطر بظهور عصیان و قتل سپهسالار قرار داده صبحی
یراق بسته مکمل و مسلح از خیام خود بدر خیمه قرچغایخان آمده از روی
دولتخواهی گوشزد میسازد که گرجیان کارتیل عموما یاغی شده آماده خلاف و
مستعد جنگ و جدال اند بی تامل سوار میباید شد و از آن گمراهان
که تفرقه لباس منظنه شده مغلوب سلطان و ابمه اند مضرت و آسیبی
بجنود قزلباش رسد و بامور ناشایست جسارت و دلیری نمایند چون
قرچغایخان حال و امر اقرب و منزلتی که آن تیره بخت را در خدمت اشرف
بود بارها دیده و الطاف و اشفاقی که از جانب نواب همایون بوها
فیوما در حال او میگشت مشاهده نموده بودند و خیر او با کوچ و متعلقان
در ین ولایت منظور شفقت و مرحمت و کامیاب غایت و عافیت بودند
اصلا احتمال نمیدادند که مشار الیه مصدر اموری که بوئی از دولتخواهی
از آن آید تواند شد بالجمله قرچغایخان بصوابدید موراو مستعد سواری
گردیده در حین سوار شدن قبل از آنکه ملازمان سپند ان غیر از نکال
نیزه حواله او کرده چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر نمایان گردید
و خود بطرف خیمه یوسفخان امیر الامرای شیروان رفته با او نیز بحیله و تزویر
همین عمل پیش برد طایفه گرجی بعد از قتل این سرداران عالی مقدار بار دوی

قزلباش در آمده بخبر قرچغای خان امام وردی بیگ نام و برگشتن دست
ایشان در آمد از پای در آورد و ندا اهل اردو فزع روز محشر ملاحظه نموده
خاص و عام در کمال سراسیمگی یوم یفر المرء من اخیه گویان خود را
بیرون انداخته بهر طرف شتافتند تمامی اردوی قزلباش نهب و غارت
یافته اموال و اسباب لاتعد و لاتحصی دست گرجیان در آمد بعد از
انتشار این خبر بنوعی اضطراب و سراسیمگی بطبقه قزلباش راه یافت که هر کدام
از امرا و عساکر قراباغ و شروان بخدمتی که مامور گشته بطرفی رفته
بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از همانجا که بودند راه نجات
جسته بیرون رفتند شیمون خان والی کارتیل فرصت در آمدن بقلعه تفلیس که
مقر حکومت و مرکز دولت او بود نیافته باتفاق محمد خان بیگلربیگی
قراباغ با قجه قلعه در آمده تحصن جستند و مورا و بعد از گشتن امرا و نهب
و غارت اموال و اسباب قزلباش با جمعی از فجره کفره بعزم تسخیر و تصرف
قلعه قرالقوچ بدست آوردن بیگلر خان و قتل و غارت و استیصال ایل
ایجرمی دورت و غیرهم که در آنجا میبودند متوجه آنصوب شد بیگلر خان
از وقوع این حادثه بی آرام گشته از بیم تعلی مردم ایل و اویماق که همگی
اهل و عیال و احمال و اثقال داشتند در حینی که بکنار آب کر رسیدند
بعضی عبور نموده برخی دیگر عبور مینمودند که مورا و با جنود گرجیه رسید
اموال و اسباب بسیار و مواشی و اغنام بی شمار یغما نموده جمعی کثیر
از نسا و صبیان مسلمانان باسیری بردند و بیگلر خان با متعلقان خود

بسلامت گذشته بروع آمدند و قلعه قرالقوچ با اموال و امتعه بسیار
که از انجمله پنجاه خروار ابریشم بود بتصرف گرجیان در آمد و از انجا بپای
قلعه تفلیس آمد که آن قلعه را که حکومتگاه ولایت کارتیل است بلطایف
الحیل بدست آورد جماعت تفنگچیان نوری و سرکرده ایشان که شاهی نام که
کوتوال و حارث قلعه بودند بعد از اطلاع قضایایی که مذکور شد چون
بنصاری تفلیس اعتمادی نداشتند متعاقه شیمون خان را از شهر باز قلعه
برده با وجود فقدان ذخیره و عدم استطاعت قلعه داری کمر همت بضبط
و محارست آن جست بسته هرکس از طبقه مسیحیه که مظنه خلاف داشتند
بیرون کردند جمعی از مسیحیه با تیغ و تیر بمدافعه برخواسته منجر بجنگ و جدال
و از طرفین چند نفر بقتل آمدند تفنگچیان از ذخایر ماکولات و غیره و نقصانی
دو ماه سرانجام داد در محافظت قلعه سعی موفور بظهور می آوردند مورا و
تبه روزگار جمعی از کفره را بر سر قلعه گذارده خود با جنود گرجیه متوجه قراباغ
شده تا بلده گنجه رفت و آن بلده را که مسکن بیگلربیگی و اعیان ایل و احشام
قاجار است نهب و غارت نموده اموال و اسباب بنهایت آورد و از انجا
نیز با جمعی از اطفال و عیال مسلمانان باسیری دادند و تمامی مردم ایل و الوس
قراباغ از جا و مقام خود رمیده تا پل خدا آفرین آب ارس بازکشیدند
و مورا و برگشته بخت بعد از آن که گنجه و آنحدود را نهامت و تاخت
پرداخته بقصد آنکه قلعه تفلیس را بدست آورده بدانصوب شتافت و بمراسله و
پیغام و چرب زبانیها و وعدهای جمیل سعی بسیار کرد و حیلها انگیخت که شاه نظر

شاهی افریب داده دست در گردن مقصود حمایل کند مفید نیامد و تفنگچیان
دامن همت بر میان زده در محافظت قلعه می‌کوشیدند و جواب مراسله
و پیغامهای مورا و خبر بتوسط تیر و گلوله تفنگ نبود القصه مسرعان از
جانب امرا و تفنگچیان پایه سریر خلافت بنیان آمده حقایق حالات بنوعی
که بتحریر پیوست عرض کردند بوضوح پیوست که مورا و نابکار بعد از صدور
اعمال ناهنجار اظهار دولتخواهی سلطان روم کرده مقتولان مصحوب
یکی از معتمدان گرجی بدیار بکر نزد سردار فرستاد تحف و هدایای
نفایس از اموالی که بدست آورده ارسال داشته سردار را بآمدن آنطرف
گرجستان و شروان ترغیب نموده و سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر
دانسته منشور ایالت کارتیل باسم او و کاخت را باسم طهمورث و ساخته
و طهمورث نیز آمده بیکدیگر ملحق شدند و هر یک تکیه بر مسند حکومت زده
بانتظام حال خود و استقامت مملکت مشغول اند و در تسخیر قلعه تفلیس سعی
موفور بظهور می آورند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بعد از وضوح این حالات
عیسی خان قورچی باشی را سردار لشکر ظفر شعار ساخته بدفع فتنه مورا و و انتظام
گرجستان مامور گردانیدند و قراقخان چرکس را که داروغه لاهیجان گیلان بود
بجای یوسفخان امیر الامرای شروان گردانیده مقرر شد که بر سبیل استعجال
بدان صوب رفته با امرا و عساکر تابعه خود بموافقت قورچی باشی آنجا بقورچی
باشی ملحق گردد و امیرگونه خان بیگلربیگی آذربایجان نیز با امرا و عساکر تابعه
خود بموافقت قورچی باشی مامور گشتند و قورچی باشی نیز برای فرمان که شاه اردوی

همایون

همایون نیز از موقف جلال از مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت
آمده در دار السلطنه قزوین نزول فرمودند چند روزی که در دار السلطنه
مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود از آنجا بییلاق سلطانیه توجه
فرموده چون اخبار حرکت روم متواتر میرسید روزی چند چمن
سلطانیه مخیم سرادقات اقبال گردید که بهر طرف که عزیمت موکب همایون
لازم آید عنان توجه بانطرف معطوف گردد امامقلیخان بیگلربیگی
فارس با عساکر آنحدود آمده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین پیوست
و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بگرجستان نرسیده باشند
در اردوی کیهان پوی توقف نموده در رکاب ظفر انتساب باشند شرح
نهضت همایون بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع گرجستان و
قضایایی که در خلال این حال در هر طرف بوقوع پیوست رقمزده کلک
بیان می گردد **ذکر محاربه که فیمابین جنود ظفر نشان و گرجیان**
بی ایمان بوقوع پیوست و ظفر یافتن جنود ظفر ورود
چون قورچی باشی بنوعی که در فوق مرقوم قلم سحرساز و نگاشته کلک نکته
پرداز گردید روانه گرجستان گردید قورچیان عظام و غلامان سرکار
خاصه شریفه و امرا و عساکر عراق و آذربایجان و شروان که حسب الفرمان
همایون مرافقت او مامور بودند فوج فوج و قشون قشون رسیده در سر تورات
جمعی ملحق میشدند تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قورچی باشی فراهم آمده روی
بمقصد آوردو از آنطرف مورا و باتفاق طهمورث و اتابیک خان

ولد منوچهر خان که هر دو از بیم سپاه ظفر همراه قزلباش در گرجستانات تا روم نقبه
بسر برده هرکدام در گوشه خزیده بودند درین وقت باستظهار معاونت
سردار و ترغیب نمودن او با او پیوسته بودند عظما و اعیان بل عامه
خلق گرجستان کارتیل و بقیه اسپیف کاخت تا موازی بیست هزار پیاده
و سوار در هم آورده آماده پیکار و رزم گشتند و در روز دوشنبه
بیست و چهارم رمضان در موضع کوسکول از توابع آلکت جای تفلیس
فریقین در اقرب جوار اتفاق افتاده از جانبین صف سپاه آراسته
مستعد محاربه بودند چون سپاه بنده خان و لشکر آذربایجان قریب شده
روزی که داخل می شدند سپاه قزلباش جنگ را جهه رسیدن سپاه
بنده خان در آن روز بتاخیر انداخته شب بمیان در آمده از طرفین محاربه دست
بهم نداد و گرجیان نیز در اخراج الی اقامت نموده از جا بر اسم پاس گرد جنبشی
صباح روز سه شنبه بیست و پنجم ماه مبارک مذکور صفوف قتال آراسته
قورچی باشی در قول قرار گرفت و امیرگونه خان بچرخچی گری معین گشت
و میمنه و میسره جنود اقبال بمبارزان معرکه کارزار استحکام پذیرفت
از آنطرف گرجیان نیز رسیده بیکدیگر تلاقی شدند و فیمابین جنگ
عظیم در پیوست در اول حال کفره بهیات اجتماعی پیش آمده چرخچیان
جنود قزلباش حمله نمودند چرخچی تاب مقاومت نیاورده از یکدیگر
و امیرگونه خان لحظه پای ثبات استوار داشته زخمهای قوی یافت چون
بحسب اتفاق در محل نامناسب جنگ دست بهم داده بود از میمنه و میسره

جنود

جنود قزلباش معاونت دست نداد طایفه قاجار امیرگونه خان را زخم دار
از معرکه بیرون بردند و گرجیان در همان گرمی در میانه فته و تفنگچی در آمده
از صدمات آن گروه صفوف تفنگچی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود
ظفرورود خصوصا از جیوش تفنگچی شربت چشیدند و سرخ رو بعرصه گاه
جنان شتافتند و کفره گرجی چنان خیره شده پیش آمدند که گروهی
از ایشان از یکطرف که مقابل کوبی نداشتند باردوی قزلباش در
آمده در جانب اردو بازار دست بغارت و یغما در آوردند اردو بازار
و قلقچیان و شاگردپیشگان که در اردو بمحافظت آغرق مانده بهم بر آمده
شورش و برهمزدگی عظیم در اردو شیوع یافته چنانچه مردم سپاهی و
وبی دولتان اوباش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال
یکدیگر برآورده فرار بر قرار اختیار کردند اردوی صاحب نام نیز
ازین ممر اذیت بسیار و خسران بیشمار بعساکر ظفر شعار رسید چون
مذکور شد که در محل نامناسب طرح جنگ اتفاق افتاده بود درین وقت
گروهی از لشکریان که در گوشه و کنار و یمین و یسار بودند چون قول
بزرگ نمایان نبود ازین غوغا و آشوب و خیرگی سپاه کفر و ضلال
بتصور آنکه العیاذ بالله شکستی بحال لشکر اسلام راه یافته پای
اقامتشان سستی پذیرفته بعضی از حین بد دلی و بعضی بدوستی مال و
صیانت اموال روی از معرکه تافتند و این آشوب و انقلاب
بر لشکر قول نیز سرایت کرد تزلزل و تفرق بحال سپاه نیز راه یافته

لیکن قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان بازی نموده
از مشاهده این حال اصلا تزلزل بخاطر راه نداده در معرکه پای ثبات و قرار
استوار داشت جمعی از جنود قاهره که مشاهده صبر و ثبات قورچی
باشی نمودند قوی دل گشته تکیه بر قوت اسلام کرده و بنیروی اقبال شهریار
گردون غلام و بآرزوی شهد شهادت قوی دل و گشاده پیشانی بجانب
کفره تاختند و خاک معرکه را از خون آن خونگرفتگان گلگون ساختند
مقارن این حال شاه بنده خان نیز که از عقب می آمد با فوجی از شیروان
سپاه خود از گرد راه برزمگاه رسیده مایه استظهار و دلگرمی گریختگان
وادی ادبار گشته روی بنبردگاه آوردند تیغ یمانی غازیان سرافشانی
آغاز نهاد و بطرفة العینی بطعن سنان ثعبان تمثال و ضرب شمشیر صاعقه
کردار تا موازی دو هزار پیاده و سوار آنگروه اشرار بر خاک هلاک افتاده
دمار از نهاد آن خاکساران برآوردند و مراد و سپه بخت و طهمورث
و آتابیگ و سپاه کفر و ضلال آثار دمار و خود را سرگشته وادی
ادبار دیده پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیمودند و حامیان حوزه اسلام
برحسب الحق یعلوا و لا یعلی غالب گشته مغلوبان تیره روزگار
بجانب تفلیس شتافتند چون بآنجا رسیدند از آب کر عبور نموده
پل را که از چوب ترتیب یافته سوختند و خود را به بیشهای انبوه پر درخت و جاهای
سخت کشیدند و از معارف سپاه و سرداران گرجی طهمورث میرزا و
واقا سکرو ابوال بیک و پچن بیک و سهراب بیک از زمره قتیلان

بودند و از عساکر منصوره چند نفر از یوزباشیان قورچی و غلام و تفنگچی
بودند شربت شهادت چشیده سرخ روی دنیا و آخرت گشتند بعد از
فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر که بازگشته باردو آمدند خیمه‌ها را
بتر و از ما فی الخیمه خالی یافته از اسب و استر و شتر نشان ندیده نهایت
پریشانی در میانه لشکر واقع شده رفته رفته اخبار فتح و فیروزی
انتشار یافت و پراکندگان اردو بتدریج جمع شده آنچه از دواب و
شتران و اموال و اسباب بدست آمد صاحبان بتصرف در آوردند
و در اصلاح حال خود کوشیدند فی الجمله انتظامی در معسکر پدید آمد
و از آنجا کوچ کرده بتفلیس آمده محصوران از تنگنای محاصره و عسرت
معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی آچوق رفته سغناقی
کرده بودند و شاه بنده خان قراقخاق را با فوجی از جنود قاهره
بر سر ایشان فرستاده بر ایشان ظفر یافتند و غنایم موفور و اسیر بسیار
بدست آورده مظفر و منصور بازگشتند و حقایق حالات بدرگاه جهان
پناه عرض کردند در حینی که موکب همایون از دار السلطنه قزوین
قزوین حرکت کرده در بیرون شهر اقامت داشت مسرعان وارد شده
مژده ظفر رسانیدند ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب
قراقلخان و کشته شدن شاه بنده خان از اصابت عین الکمال و چشم زخم روزگار
که درین سفر خیر اثر انجام بعساکر اسلام رسیده کشته شدن شاه بنده خان
و گرفتاری قراقخان است در راه قراقلخان شرح واقعه آنکه عبد الغفار

بیک ولد فرامرز بیک از معتبران طایفه گرجی است که سعادت اسلام
دریافته در خدمت اشرف بغایت معزز و گرامی و همشیره در سلک
پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزت منتظم و خود بنسبت
دامادی امام قلیخان بیگلربیگی فارس داشت درین هنگام در گرجستان
بود گرجیان بعد از ظهور عصیان او را بچشم نگاه میداشتند خاطر
همایون اشرف اعلی بآن متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او و
متعلقانش ساعی بوده بهر عنوان که میسر باشد بدست آورند بعد از تجسس
مذکوره مشخص شد که متعلقان او در قلعه قراقلخان اند و این قراقلخان
محلی است از توابع گرجستان صعب المسالک و قلعه دارد که بجهت
صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار گرجیان است و قورچی
باشی از امرا و عساکر منصوره بسرکردگی شاه بنده خان بیگلربیگی
آذربایجان و قراقخان بیگلربیگی شروان و خسرو میرزا برادر بگرات خان
گرجی بحصول این کار بر سر قراقلخان فرستاد خوانین عظام و عساکر نصرت
فرجام از راه صعب بمقصد شتافته بپای قلعه رسیده احاطه نمودند
اهل قلعه معدودی بودند که اسم و رسمی داشتند راضی شدند که متعلقان
عبدالغفار بیگ را تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر
تعرض نرسانند امرای عظام نیز صلاح در توقف ندیده متعلقان او را گرفته
کوچ کردند و جمعی از گرجیان و طبقه یاغیان ازین واقعه خبردار گشته
در چند محل تنگنای راه تفنگچی و کماندار گذاشته محل عبور لشکر را مسدود

گردانیدند

گردانیدند که در وقت مراجعت عساکر منصوره دست بردی نمایند
از تاییدات اقبال قاید تقدیر عنان امرای عظام را از آن اراده برگردانیده
راه دیگر اختیار نموده و پیش و پس لشکر را بمردان کار استحکام داده
باحتیاط تمام طی مسافت می نمودند مخالفان بعد از انتظار بسیار واقف
شدند که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را بطرف فرستادند
روزی در اثنای عبور که لشکریان اکثر گذشته بمنزل نزدیک شده
بودند و شاه بنده خان و قراقخان با معدودی پس لشکر را گرفته باحتیاط
می آمدند از یکطرف راه آواز تفنگ از میان بیشه برآمده ظاهر شد
که آواز تفنگ گرجی است که از همه طرف در مقام جنگ و جدال
درآمده اند فیمابین امرای مذکور و آن جماعت جنگهای صعب روی داده
از آقایان تن کمان ملازم شاه بنده خان جوانان کارآمدنی ضایع شدند اکثر
لشکریان قراقخان ایستادگی نکرده راه سلامت جستند قراقخان
خود از فرط شجاعت و جهالت ایستادگی کرده شاه بنده خان
راضی بایستادن نبود می گفتند که بجنگ این جماعت مشغول شدن
صلاح نیست در گذشتن سعی میباید کرد قراقخان ممنوع نشد تا از
جوی آبی که در سمت راه بود گذشته بطرف مخالفان توجه نمود که از
حال آن جماعت و کثرت و قلت ایشان خبری یافته فکری بصواب اندیشد
در آن محل گرجیان او را با چند نفر تنها دیده بر سر او ریختند و شاه
بنده خان او را در مهلکه گذاشته راه نجات جست بمقتضای غیرت و

شرط رفاقت و همراهی ندانست و نیز چون از آنجوی گذشت جمعی کثیر از
گرجیان از میان بیشه نمایان شده و بر سر هجوم نمودند فیمابین جنگ پیوست
قراقخان گرفتار شده شاه‌بنده خان با چند نفر ترکمان بقدر قوت و
توان تلاش نموده بدرجه علیای شهادت رسیدند در هنگام زد و خورد
عساکر منصوره را از صعوبت راه بازگشتن و بمدد رسیدن میسر نبود و
مع هذا بی فایده بود بسلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و یاغیان
قراقخان را زنده بردند طهمورث و موراو و سهراب بیگ که در درگاه
معلی با او طریقه نمک‌خوارگی داشتند در مقام بازگشتن او در بنا بوده
بچشم نگاه میداشتند بعد از چندگاه فرصت یافته یکی و نفر از محافظان
تطمیع نموده بمعاونت ایشان خلاصی یافته بگروه قزلباش آمد و اکنون
بدستور بیگلربیگی شروان است و چون واقعه مذکور بعرض اشرف رسید
از وفور مرحمت و اشفاق درباره بازماندگان جان‌سپاران اخلاص
شعار مبذول میداشتند در ازای جان‌فشانی پسر شاه‌بنده خان را که کودکی
بود سه ساله برتبه خانی و امیرالامرای آذربایجان معزز و سربلند گردانیدند
و از اقوام او وکیل و نایب جهت انتظام و نسق آن سرکار تعیین نمودند
مخدرات آن سلسله از این مژده مرحمت فرحناک گشته ماتم ایشان
بسور و سرور مبدل گشت و امیدواری ملازمان درگاه و مراحم و الطاف
پادشاه گردون بارگاه ازدیاد پذیرفت و مجدداً حق‌گذاری و حقیقت ورزی
آنحضرت در آفاق انتشار گرفت و همگنان بحال این مقال میسرودند شعر

گر

گر بخواهد عنبرکیم بنیان خوردن   خوش طبیبی است تا همه بیمار شوم
در ازمنه ماضیه کمتر واقع شده که سلاطین کامکار و پادشاهان عدالت شعار
در احقاق حقوق جان‌سپاران باین مرتبه توجه مبذول داشته باشند
که از مصلحت وقت گذشته طفل سه ساله را برتبه ایالت و امیرالامرایی
رسانیده خلعت امتیاز و افتخار بخشند که آنحضرت برحسب کامکاری و
عمر و دولت بوده یوماً فیوماً از درگاه واهب العطایا بعطایای ارجمند
سربلند گردند **گفتار در وقایع متنوعه و قضایایی که درین سال
قبل از توجه رایات جاه و جلال بجانب بغداد روی داد** چون از موراو و غدکو را عمالی که
ذکر کرده شد ظهور یافت اخبار موحش و اراجیف بسیار در سرحدها
شهرت یافته باطراف و اکناف رسید و از هر طرف فتنه‌ها ظاهر شدن
گرفت کم‌فرصتان ظهور این مقدمات را حمل بر ضعف دولت نموده
معاندان فرصت‌جوی فرصت تصور نموده جمعی که خود را از اهل میشمردند
نفاق بظهور آوردند اباظه پاشا که دم از اخلاص و یکجهتی میزد معاهده
و پیمان را بر طاق نسیان نهاده کسان معتمد نزد حافظ احمد پاشا
فرستاده بدیاربکر و اظهار انقیاد کرده نوروز بیگ قورچی
استاجلو را که از جانب اشرف اعلی نزد او بود گرفته محبوس ساخت
و از حیله و تزویر در داشت شهرت قتل او داده چند کس از رفقا و مردم
او را مقتول ساخته سرهای ایشان را نزد سردار فرستاد و مرتضی قلی
پاشا نامی از امرای رومیه که از جانب او در قراجه‌داغ بود حوالی آخسقه

میود تبحریک اویا بارادهٔ خود در مقام تسخیر قلعه آخسقه شده بدانصوب
در حرکت آمدند و سلیم خان شمس الدین لر حاکم آخسقه و تفنگچیان حارس
قلعه از وقایع گرجستان اخبار موحش که متواتر و متوالی از همه طرف
میرسید دل ها بی داده بودند و از تزلزل خاطر عامه تاب توقف نیاورده
و قلعه را انداخته بیرون آمده باردوی قورچی باشی پیوستند و مصطفی
قلی پاشا بآسانی بی جنگ و جدال آمده قلعه را متصرف شد و بازر
سوداگران عجم را که از ولایت روم با بضاعت موفور باز گشته عازم
اینطرف بودند گرفته از قوت طامعه قلم تملک بر کل متملکات آن
بیچارگان که زیاده از چند و چون بود در کشید از سوانح آنکه جمعی از
اکراد در حینی که امیرگونه خان با لشکر چخور سعد از ایروان و نخج
باردوی قورچی باشی پیوست فرصت یافته در غیبتا و بتاخت و غارت
الکا شرور آمده انواع دست درازی برعایا کردند و لدان امیرگونه
خان با فوجی از غازیان قاجار و غیرهم که بمحافظت قلعه و الکا مانده
بودند بر سر ایشان رفته فیما بین محاربه وقوع یافت و گروهی از طوایف
اکراد بقتل آمدند دیگر آنکه جمعی از اکراد سران و برادوست در سلماس
جمعیت نموده باراده تاخت الکا ارومی حمزه بیک ولد غازی
بیک نواده شاهقلی سلطان از برادران تخلف نموده اظهار دولتخواهی
این دودمان مقدس کرده بسلمان خان باشی حاکم جورس و سلماس خبر فرستادند
و او را از عزیمت آنگروه آگاه کرد و آقا خان حاکم مراغه را اخبار نمود

باتفاق

باتفاق بر سر انجماعت رفتند و فیما بین جنگ و جدال وقوع یافته
فوجی از طرفین بخاک هلاک افتادند دیگری از سوانح آن ایام عصیان
و طغیان و فتنه انگیزی شیر بیک میر عشرت بگرباست که حضرت اعلی
بعد از قتل قباد خان و تننه متمردان بگربی او را تربیت فرموده از پایه کوچکی
برتبه امارت و بزرگی ایل و عشیرت سرافرازی یافت و بمحض رعایت
خاطر او از تقصیر بقیه السیف متمردان آن طایفه گذشته از آن تاریخ الی
غایت که یازده سال متجاوز است او و برادرش مقصود بیک با چند نفر از
اقربا در ظل رعایت و الطاف شاهانه آسوده و کامیاب دولت و عزت
و کامروای فراغت و عافیت بودند و روز بروز انواع شفقت و تربیت
شاهی و جنابات احوال شیر بیک یافته مرتبه اش بلندی میگرفت در این سال
بجهتی باغوای چند از اشرار و مفسدان آن طایفه خصوصا خلف جابی
ناخلف که دارد سر از ربقه اطاعت و اخلاص پیچیده در مقام عصیان
و طغیان شد و با گروه انبوه از اشرار و طاغیان مراقه آمده دست بغارت
و قتل مسلمین گشادند و جمعی از سپاهی و رعیت را طعمه شمشیر بلا کردند
بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را باسیری بردند و در ضعف دمای
و تاراج اموال و اسیر عیال و اطفال فرو گذاشتی نکردند و چون
اخبار ملالت آثار بعرض سده سدره مقدار رسیده حرکات نامنجار
شیر بیک بکنمان موجب استعجاب گشت بالجمله حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی که معدن تهور و بحر حوصله اند از ظهور این مقدمات از جای

زرقه بالطاف الهی و امداد بواطن قدسی مواطن طیبین و طاهرین واثق بود و
از معتمدان درگاه زمان بیک ناظر بیوتات را با پنجاه کس از ملازمان درگاه
و تفنگچیان رکاب اشرف و عساکر فارس مردم امام قلیخان و غیرهم مدافع
قلعه شیربیک مامور فرموده بر سر او فرستاده و نخست یکقرص نان از
چورکهای خاصه شریفه سفره همایون مصحوب یکی از اخلاص شعاران کارخانه جهت
ارسال داشتند و این اشاره مشعر بران بود که تو تربیت کرده ما بودی و نان
و نمک این دودمان نجابت نواده علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب است
میخوردی بی جهتی کفران این نان کردی ما ترا بصاحب این نان سپردیم شیربیک
از وصول آن نعمه لطیف و غیرهم عقوبات ظاهر و باطنی تحمیر یافته بود در
ارتکاب اعمال نابهنجار که عاجلا موجب آوارگی و اختلال حال و آجلا هم
استیصال سلسله و عشیرت ایل بود اظهار خجالت و ندامت بسیار کرده
بود الحاصل از خبر لشکر فیروزی اثر خایف و هراسان گشته در جا و مقامی
که داشت توقف نتوانست نمود از آنجا حرکت کرده بجاهای سخت و
محکم پناه برده ایل و عشیرت همگی روی بآوارگی آورده سنگ تفرقه
در شیشه جمعیت او افتاده خرمن عافیت خود را بی سببی باد داده و زمان بیک
و عساکر منصوره تا کاودل که مسکن او بود در زرقه آنجا رفته خود را به نهب و
غارت نموده مراجعت نمودند بیت بدنمکی نیست ز آیین و دین
حق نمک تا چه کند بعد ازین

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب دار السلام بغداد و فیروز گشتن تقیات رب العباد

چون رایات جاه و جلال

بنوعی که سبق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه رحل اقامت انداخت مقرب
الخاقانی زینل بیک توشمال که بسرحد بغداد و زرقه بود آمده بپایه سریر
اعلی رسیده و حقایق حالات آنطرف را بعد از ادراک سعادت بساط
بوسی عرض کرد و از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسیدند عزیمت سردار
و عساکر روم بطرف بغداد بتحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدان
طرف تصمیم یافت و زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عساکر ظفرشعار
بجانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه ظفر پناه موکب مقدس
بوده باتفاق امرای عظام و حکام کرام آنطرف در حراست ملک و دفع
و رفع معاندان دین و دولت سعی جمیل بظهور آورده بدانچه در هر باب
صلاح دولت قاهره باشد بعمل آورد و حکم شد که عساکر نصرت قرین
آن حدود همگی بر سر سپهدار رفته جمعیت نموده از صلاح و صواب دید او
تجاوز ننمایند و تا موازی پنج هزار نفر از سپاهیان کاردیده جلادت
شعار و توپچیان و تفنگچیان کار آزموده قدر انداز از قلعه داران موکب
ظفر قرین همایون جدا شده بقلعه مبارکه دار السلام بغداد فرستادند و
باتفاق صفی قلیخان بیگلربیگی عراق عرب و میر فتاح مین باشی صفاهانی
و مبارزان که سابقا در قلعه بودند بحراست و قلعه داری قیام نمودند و
متعاقب زینل سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره را بمعاونت او مامور گردانیدند
بسر کردگی نور الله بیک برادرزاده او روانه فرمودند و از سلطانیه
جریده و سپاهی بقصد ادراک شرف زیارت تربت مقدس حضرت سلطان

الاولیا و برهان الاتقیا و مراقد متبرکه مشایخ عظام قدس اسرارهم تبرک و
بعد از آداب زیارت تربت مقدس و طواف ان مراقد منوره که مهبط فیض
و محل استجابت دعاست از ارواح مطهره آن بزرگواران درگاه استمداد
همت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند حکم قضا جریان
باسم قورچی باشی اصدار یافت که درین سال در قراباغ قشلاق نموده بدفع
موراو و تنبیه طاغیان گرجی مشغول باشد و از عساکر منصوره بقدر احتیاج
نزد خود نگهداشته سایر لشکریان را مرخص سازد که آمده باردوی ظفر
قرین پیوندد و در دویم ماه صفر ندای کوچ در داده بار جا اولنگ و میمنت
صادق از سلطانیه روی بمقصد آوردند **ذکر لشکر کشیدن حافظ**
احمد پاشا سردار عساکر بسیار روم بعزم تسخیر عراق عرب و محاصره قلعه دار السلام
چون حافظ احمد پاشا بنهجی که مذکور شد وزیر اعظم و سردار گشته بتسخیر قلعه
بغداد مأمور گردید در عرض دو سال که در دیار بکر اقامت داشت از اطراف
و جوانب دیار روم عساکر بسیار و خلقی نامحدود جمع آورده بجمعیتی عظیم در اردوی
او فراهم آمده او کما ینبغی بسرانجام اسباب توپخانه و ذخیره و یراق
قلعه گیری و سامان لشکر پرداخته مستعد سفر شد و از ظهور عصیان و طغیان
موراو گرجی با اخبار وقایع گرجستان و بقتل در آمدن قرچقای خان
و یوسف خان چنانکه گذشت و رسل و رسایل درین باب در فیما بین متواتر گشت
و خبر مخالفت و عصیان شیر بیک بکری مزید علت گشته من الجمهور
چنین شهرت یافت که لشکر قزلباش در گرجستان انهزام یافته و پادشاه قزلباش

جهت دفع فتنه گرجستان متوجه آنصوب گشته در اردبیل است رای
سردار عظام روم بر این قرار گرفت که چون جانب بغداد خالی است فرصت را
غنیمت شمرده روانه آنصوب میباید شد که از جانب پادشاه عجم بنابر
مشاغل عظیمه سرحد قراباغ و گرجستان معاونت متصور نیست و امرای
قزلباش که در بغدادند چون از کومک و مدد پادشاه خود مأیوس اند مجرد آوازه
ورود عسکر بی قیاس روم تاب توقف نیاورده ترک مملکت داری
مینمایند و قلعه بغداد بسهولت و آسانی بدست در می آید و سرخیلان
اعراب آن حدود خصوصا ابوطالب ولد ناصر مهنا ازین مقوله حکایات
اعلام نمودند بنابرین عزیمت سردار بجانب عراق عرب قرار گرفته عوامی
انجماعت در حرکت مسارعت نموده کوچ بر کوچ روانه شد و مراد پاشا را
که بیگلربیگی دیار بکر شد خود را اشجع امرای روم می شمرد و منقلای سپاه
گردانیده پیشتر بدان صوب فرستاد که بمعاونت سرخیلان عرب مملکت
مارا بحیطه تصرف در آورده لوای ملک داری افرازد چون در سال
گذشته قاسم خان و غازیان افشار که از قلت ذخیره و علت وبا که در موصل
طغیان داشت چنانچه مذکور شد صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بودند
و آن حدود از جنود قزلباش خالی بود مراد پاشا باستظهار طایفه
اعراب قدم بدار الملک عراق عرب نهاده ابا طالب مهنا که اطاعت و
معاونت و چیت بست جای بیگ لک را بقلعه زهاب و مصطفی پاشا
چسانی را بقلعه مندلی فرستاده خود بجانب کربلا و نجف رفت سار و

سلطان بیکدلی متولی عتبات عالیات که در حله بود و ابوالقاسم سلطان
استاجلو که حاکم جوامر بود و سایر جنود قزلباش که در هر جا بودند حسب
الصلاح صفی قلیخان حکومتگاه خود را گذاشته بقلعه بغداد جمع آمدند
و اخبار اراجیف و سخنان کاذب که ارباب خلاف شهرت داده بودند
جنود قزلباش فی الجمله تزلزل یافته بنابر حزم احتیاط سپاهیانه بعضی
متعلقات و احمال و اثقال خود را بیرون فرستاده خود سپاهی و بیکبار
در قلعه توقف نمودند این مقدمات باعث دلیری مراد پاشا گردیده مشار الیه
موازی یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان اصفهانی و نجفی بحراست نجف
اشرف مأمور بودند ایشان توسل بروح مقدس معلی شاهنشاهی حفظ نجف جسته
محافظت آن روضه مطهر را پیش نهاد همت گردانیده و بسرکردگی پهلوان
محسن عاشقابادی تفنگچی صفاهانی در حصار نجف اشرف نموده کمر مردانگی
بحراست بستند بنابرین مراد پاشا با گروهی از عساکر روم متوجه حصار نجف
اشرف گشته آن جماعت را در تنگنای محاصره کشید حافظ احمد پاشا وقوع این
واقعه را مقدمه فتح و ظفر انگاشته بلاتوقف کوچ بر کوچ روان شدند
بتاریخ نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر بپای قلعه دار السلام رسیده رحل اقامت
انداخت و گروه بر گروه باطراف و جوانب قلعه محیط گشته قلعه را از
طرف در میان گرفتند صفی قلیخان و مبارزان جنود قزلباش دامن مردانگی
بر میان جان استوار کرده همت بلند پایه بر حراست قلعه و دفع صولت
و کسر سطوت رومیان گماشتند روز اول که جنود رومیه باطراف و

جوانب قلعه پراکنده گشت صفی قلیخان فوجی از مبارزان کار دیده و جوانان
دلیر جنگجو را بیرون فرستاد که برق سان آتش در خرمن عمر و مال مخالفان
زده دستبردی نموده فی الفور بقلعه مراجعت نمایند و آن دلیران معرکه
کارزار از اطراف مزار ابوحنیفه بیرون رفته صاعقه کردار خود را بر جنود
رومیه زده فیمابین حربی صعب اتفاق افتاده و تا اجتماع سپاه بطرف
الغنی قریب سیصد نفر بعضی مقتول و برخی را دستگیر کرده با سرهای
مقتولان و دواب بسیار از اسب و استر و شتر بقلعه مراجعت نمودند
و ازین دستبرد نمایان رومیه از مبارزان قلعه حساب گرفته تزلزل
خاطری که قلعه داران و محصوران را در حین محاصره میباشد فی الجمله زایل
گشته دلیرانه بلوازم قلعه داری پرداختند و جنود بیشمار مخالف اطراف
قلعه را از کنار دجله حوالی مزار ابوحنیفه که جانب شمالی است تا دروازه
قراقابی که جانب جنوبی است و بکنار دجله اتصال دارد و یک فرسخ
مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده جسری در حوالی مزار گور بر دجله بسته
جمعی کثیر با نطرف آب دجله فرستاده بغداد کهنه را نیز که جانب غربی
قلعه است و قلعچه موسوم بقوش قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع
محصولات بود در سال گذشته در کل محال تخفیض جلّه زراعات
بسیار کرده بودند ذخیره بیشمار بر جا مانده بود بحیطه ضبط رومیه درآمده
و بفراغ بال لشکر رحل اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری
مشغول گشتند و در حینی که موکب همایون بحدود همدان رسیده بود

منهیان آمده خبر وصول رومیه را بارض بغداد و محصور گشتن ساکنان
شهر و قلعه را بعرض رسانیدند و گروهی از طبقات لشکر که بکومک قلعه
داران مأمور گشته بودند بیشتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بسلامت
رسیده داخل قلعه شده بودند و مردانه برابر خصم قلعه داری و جانسپاری
می کوشیدند

ذکر قضایایی که در طی توجه رایات ظفر پیکر همایون در اثنای راه بوقوع پیوست

و فتح قلعه لک و مندلی چون رایات
ظفر پیکر جاه و جلال بجانب عراق عرب در حرکت آمده بهمراهی جنود
اقبال روانه شده بجهت اجتماع سپاه ظفر پناه بتأنی طی مسافت می نمودند و هر
روز در هر محل فوجی از افواج قاهره باردوی گردون شکوه رسیده بموکب
همایون می پیوستند بعضی را در رکاب اشرف توقف فرموده برخی را
پیشتر می فرستادند که بزینل بیک سردار سپاه ملحق گردند تا آنکه
موضع هرون آباد از اعمال ماهی دشت که قریب بالکای درتنگ و سرحد حدود
بغداد است معسکر خسرو جم قدر فریدون بارگاه گردید در خلال این
حال رای جهان آرا بدان متعلق گرفت که فوجی از مبارزان نامدار و کار
آگاهان عرصه کارزار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بودند
تا یکهزار نفر بقلعه فرستاده شود باحتیاط آنکه مبادا امتداد محاصره انجامد
کشد و سرب و باروط در قلعه بنقص پذیرد هر یک مقداری سرب و
باروط مصحوب گردانند و چون قلعه محصور بود این معنی دشوار در نظر
همگنان دور از کار مینمود بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجعان جلادت

شعار و جوانان اخلاص مند دعوی و امثال کلبعلی بیک ولد قاسم خان
ایمانلو که با طایفه ایمانلو عموماً جهت تماشا که در بیرون آمدن قلعه
موصل نمودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند درین وقت بجهت جبران تقصیر
اراده رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون حسین میرزا ولد حسین خان فیروز جنگ
چغتای و مرتضی قلی بیک ولد برخوردار بیک انیس توپچی باشی و میرزا جان
بیک قاجار و میرزا معصوم عرب قیلیطی خراسانی و برخوردار بیک
ذوالقدر بلازم امام قلیخان که از میرزادهای آن طایفه است و سایر
دلاوران کار دیده تا یکهزار نفر مستقبل این خدمت گردیده رخصت یافتند
و تکیه بر اقبال بیزوال همایون کرده متوکلاً علی الله از موکب معلی و معسکر
همایون جدا شده سرب و باروط مصحوب خود گردانیده روانه شدند
و چون باردوی زینل بیک سردار سپاه مستقلا رسیدند و از آنجا عازم
رفتن شدند زینل بیک از فرط احتیاط و دور اندیشی سپاهیانه با
گروهی از سپاه ظفر پناه بمعاونت و امداد آن طبقه سوار گشته قدری
راه رفت و تا دو سه هزار نفر از شجعان کار دیده همراه نورالدین بیک
برادرزاده خود رفیق ایشان گردانیده و آنگروه تا دو فرسخی شهر رفته
شب دران صحرا توقف کرده صباح آماده کار و مترصد کارزار
بودند که اگر از رومیه آسیبی بآن جماعت برسد بمعاونت اقدام نمایند
و آن جماعت کس بقلعه فرستادند و از آمدن خود اخبار نمودند و در ظلمت
لیل چون سیل که از بلندی و در نشیب آورده از طرف دروازه ابوحنیفه و

بقلعه آوردند از جمله آن گروه برخوردار بیک ذوالقدر و میرزا معصوم قلیطی
با چند نفر در آن شب دیجور از رفقا دور افتاده بجمعی از رومیه دوچار گشته
بعد از زد و خورد بسیار سردو گرفتار گشته چند نفری از مردم ایشان
قتیل و بعضی ناپدید شدند اما بقیة السیف پشت بر یکدیگر داده همچو برق
لامع خود را بدروازه رسانیده بسلامت داخل شهر و قلعه شدند و تا آن
هزار من سرب و باروط بقلعه رسانیدند و جماعت رومیه که در آن طرف
اقامت داشتند فرصت و قوت آن نبود که آسیبی بآن گروه رسانند
و از قلعه طنطنه کوس شادمانی و غلغله نشاط بلند آوازه گشته باوج
سموات رسید و روز دیگر که خبر از قلعه و وصول آن فوج بنوالد
بیک و غازیان رسید عود نموده بمعسکر منقلای پیوستند و این واقعه
دستبردی بود بسیار نمایان و در هیچ زمان وقوع نیافته که قلعه که
محصور یکصد هزار نفر مخالف باشد یکهزار نفر شجاعان اخلاص شعار نقد جان را
بر کف گرفته بصدق نیت و صفای عقیدت سواره از میان گروه دشمنان
مخالف گذشته خود را بسلامت بقلعه رسانیده باشند که در این زمان
خجسته نشان وقوع یافت هرگاه نفاذ امر پادشاه و جان فشانی سپاه
بدین مثابه باشد پیداست که مخالف را چه کار از پیش رود و چون قلعه
زهاب مشهور بقلعه لک و قلعه مندلی سرحد و در حدود هارون آباد
و درتنگ واقع بود و آنچه و قلعه را در تصرف مخالف گذاشته پیشتر
رفتن لایق دولت نمینمود زیرا که حضرات ایشان آینده و رونده متردد

اردوی معلی میر سید حسین خان حاکم لرستان که با قشون آراسته
متوجه عسکر همایون بود عبور او از مندلی واقع میشد بدان خدمت مأمور
گردانیدند و فوجی از تفنگچیان رکاب اشرف و بلداران و غیرهم بمعاونت
و مرافقت حسین خان مأمور گردانیده ارسال داشتند و یوسف سلطان
حاکم گشکر را با گروهی از تفنگچیان جغتای خراسانی را که بر سر قریک تعیین
فرموده بودند و اردوی گردون شکوه در هارون آباد رحل اقامت
انداختند و همت بتسخیر قلعه مذکور گماشتند و فرمان از مذکور بر حسب
فرمان کمر اقدام این خدمت بسته سیبها پیش برده در مراسم قلعه گشائی
میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردید و از جانب سردار روم
که سپاه رزمخواه قزلباش سر راه بودند معاونتی متصور نبود نخست
مصطفی پاشا حسانی که حاکم قلعه مندلی بود دست در دامان استیمان
زده اظهار دوستداری حضرت شاه ولایت پناه و ارادت و اخلاص
حضرت اعلی شاهی نموده محمد آقا قاپوچی باشی سردار را نیز که در آن قلعه بود
طوعا و کرها باطاعت راغب ساخته هر دو بیرون آمدند و قلعه بتصرف در
آمد محصوران باستشفاع مصطفی پاشا نجات یافتند چون قدم اخلاص و
ولای خاندان امامت و ولایت را از لوحه مصطفی پاشا حسانی نمایان بود
برتبه سلطانی سرافراز گشته ابدال لقب یافت و الکای کوره
و جایزه این خدمت بحسین خان مذکور شفقت شد و از ظهور این عاطفت و
جان بخشی حاجی بیک لک و محصوران قلعه زهاب امیدوار عفو و امان

گشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده خلعت امان
پوشیده منظور نظر مرحمت گشتند حکومت آنجا بنفس سلطان کرد و تفویض
یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از بارون آباد ندای
کوچ در داده روانه مقصد شدند چون هنگام طغیان آب نزدیک رسیده
بود و شط بهزر که در پیش راه واقع است محل عبور لشکر بود روز بروز
ازدیاد می پذیرفت حیدر سلطان قتر ملو حصارلو که یکی از اویماقات
روملوست بترتیب جسر مامور گشت و با مصالح و عمله آن کار در کنار شط
مذکور بسر انجام جسر مشغول شدند زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار با سایر
امرای نامدار و عساکر فیروزی آثار که حسب الفرمان قضا جریان بسر او
جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته در کنار شط بهزر لشکر اقامت انداختند
و منتظر اتمام جسر بودند که بعد از اتمام جسر بدانچه از موقف جلال صدور یابد
عمل نمایند و رایات نصرت آیات نیز در یورت بشیوه از حدود درتنگ
روزی چند بدین جهت اقامت نموده زمستان درین مرحله بپایان رسید
و همه روز از جان سپاران عیار پیشه قزلباش قاصدان بقلعه آمد و شد
نموده محصوران و بیرونیان خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی جنود
اقبال مردانه رفع صدمات لشکر مخالف نموده در لوازم قلعه داری
می کوشیدند شرح وقایع و حالات زینل بیک سپه سالار لشکر فیروزی اثر
و محاربه عساکر منصوره با مراد پاشا و آنچه فیمابین او و مخالفان بعد به وقوع پیوست
کمیت مشکین شیم قلم در طریق تحریر وقایع این سال بدین آئین تک و دو مینماید

کردن

که چون زینل بیک سپهدار عساکر فیروزی نشان منقلای که در کنار آب بهزر
اقامت نموده مصدر جلادت و مردانگیها گشته دلیری نمایان و عساکر
منصوره بصدور پیوست از جمله جهت ترتیب کشتیهای جسر قیر بسیار در کار بود
و در آنجا یافت نمی شد منهی خبر داد که رومیان در ایام قدرت و یاغی
گری بکر سوباشی قیر بسیار جهت جسر آورده بودند و برجا مانده الیوم در
دو فرسخی شهر حوالی مزار ابوحنیفه در خاکست زینل بیک همت بر آوردن
آن مصروف داشته یکهزار نفر از جوانان کارطلب و تفنگچیان قدر انداز را
بدین خدمت نامزد نمود و ایشان بدل قوی بمقصد شتافته در مکانی که
چراغهای اردوی مخالف نمایان بود و بمطلب رسیدند بعضی مشغول
بیرون آوردن قیر گشته برخی پاس میداشتند تا آنکه قیر بسیار بقدر
احتیاج بیرون آورده بی قصور و فتوری باردو رسانیدند دیگر آنکه
چون روزی چند جهة اتمام جسر در کنار آب بهزر اقامت واقع شد و توقف
وصول موکب همایون دست داد و رومیان آسوده حال شبانروز
بلوازم اسباب قلعه گیری مشغولی داشتند زینل بیک و امرای
عظام مقید باتمام جسر نشده بعزم محاربه و رفع آسودگی حال دشمنان
با بیست و پنجهزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمه الجیش بودند
بقتال کشتی از آب عبور نموده قریب شش هفت فرسخ راه طی کرده
در حوالی اردوی مخالفان صف قتال آراستند رومیه از اردوی
خود خندقی که بر دور اردو حفر نموده نیامده متوجه محاربه قزلباش نشدند و از جا

رسیده بود و توقف عساکر منصوره که سپاهی بعزم جنگ رفته بودند
شب دران صحرا متعذر بود بالضروره بازگشته بمقام خود آمدند و ازین
آمد و رفت عساکر منصوره بمحاربه آن لشکر دلیرتر گشتند و رومیه بنوعی
که تحریر پوست شهر و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور و عظمت
و استقلال و فراوانی ذخیره آسوده حال بامور قلعه گیری مشغولی
نموده شبانروز کار کرده سیباپیش بردند و در چند محل کوههای خاک
بلند کرده بخندق رسانیدند و توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل
در بنیان برج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین بقلعه رسانیدند صفی
قلیخان باشجان نامدار و تفنگچیان و تفنگچی باشیان قلعه دار دامن مردانگی
بر میان جان استوار کرده حملهای مردانه می کردند یکدو مرتبه
بسیبه ریخته دستبردهای نمایان کرده با غنایم موفور بقلعه مراجعت
کردند و آنچه نهایت احتیاط بود بظهور آورده جمعی خاک باندرون
می کشیدند و جمعی پس نقب می داشتند و چون توپخانه رومیان
در طرف دروازه قراقاپی بود از آنطرف در تسخیر قلعه و اهتمام
بیشتر داشتند بنابر حزم و احتیاط از اندرون حصار دیگر کشیده بودند و برج و
باره استحکام دادند و پاشایان و سرداران روم بتخصیص یکچری آقاسی
از جلادت و دلیریهای قزلباش و قرب وصول موکب همایون اندیشه
خاطر بیورش قرار دادند مراد پاشا که دو ماه بود بمحاصره نجف اشرف
مشغول بود و توپ و تفنگ بجانب روضه مقدس حضرت شیر خدا

شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و جلی می انداخت و از دورباش
حارسان جنود غیبی و خوارق عادات و کرامات روح مطهر آن مظهر العجایب
چنانچه در ذیل این صحیفه مسطور خواهد شد کاری نساخته بی نیل مقصود
بازگشته بسردار ملحق شد و صلاح در یورش دیده برج بزرگ طرف قراقاپی را
خالی کرده باروط انباشتند و علی الغفله آتش دادند از قوت باروط
و اشتداد آتش خاک آن برج بر هوا رفته انهدام پذیرفت و رخنه ها
پدید آمد و نردبانها نیز بدیوار حصار تکیه داده از همه طرف هجوم آورده
یورش عظیم کردند چون مور و ملخ و برج و باره اراده صعود مینمودند
و مبارزان قلعه دار خصوصا سارو سلطان بیکدلی که از آنها یکی از صوفیان
بیکدلی از عظمت یورش خبر یافته بود قلعه داران اخبار نموده
سرداران و محافظان روج هر یک برج و باره خود را مردانه نگاهداشته
بضرب گلولهای تفنگ تگرگ آهنگ و خدنگهای جانفرسا دفع شر صدمه
آنگروه میکردند اما از زیر برجی که بصدمه آتش و قوت باروط
انهدام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده دلاوریها بظهور آوردند
و علمی آورده بر بالای آن برج افراشتند صفی قلیخان و میر فتاح
مین باشی فوجی از مردان کار و تفنگچیان قلعه دار مردانه وار بدفع آن
گروه روی آوردند علم دار رومی بضرب تیغ یکی از غازیان از پای در آمد
علم صولت ایشان سرنگون شد و بطرفة العینی گروه انبوه از آن
مخاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتادند جمعی که داخل قلعه شده بودند

چون مشاهده نمودند که حصار دیگر در اندرون کشیده شده از تسخیر مایوس
گشته راه خلاص و نجات می جستند و اکثر در بازگشتن بدیار رفقا شتافتند
و برخی که منهدم شده بود تعمیر یافت و رومیه مخذول و مقصود خود را
بسیبها انداخته درین یورش کار نساختند چون حضرت اعلی شاهی
ظل اللهی از آنهای منهیان عیار پیشه و جواسیس فکرت اندیشه از
حقایق حالات یومی بیرونی و درونی قلعه خبیر و آگاه بودند و در شبی
که قرار یورش یافته بود دغدغه ناک بودند منجمان پایه سریر اعلی
سیما و لدان قدوة المحققین مولانا مظفر جنابدی که درین فن مهارت
کامل دارند از طالع مسئله استخراج نمودند که رومیه را درین یورش کاری
از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر یزدی که در سلک منجمان خاصه شریفه منسلک و
در علم شریف ماهر و متبحر است زیاده از اقران در عدم استیلای رومیه
بر آنملک اصرار نموده از بدایت حال دعوی می نمود که از آثار و اوضاع
کواکب و دلایل نجومی ظاهر میشود که رومیه در این آمدن قلعه بغداد تسلط
و فیروزی نیابند و بر طبق این دعوی اراده کرد که بقلعه رفته در مدت
محاصره با سایر محصوران بسر برده و حسب الالتماس عازم رخصت یافت
لیکن زینل بیک سردار لشکر ظفر شعار مانع آمده او را نزد خود نگاه داشت
و در میان سپاه منقلای بود حضرت اعلی چنانچه شیوه و شعار نیازمندان
درگاه ایزدی و معتاد شبانروزی آنحضرتست بدرگاه ایزدی واثق
بوده سلامت و عافیت پراکنده دلان محصور را از بارگاه مهیمن متعال مسئلت

مینمودند

مینمودند تا آنکه مسرعان رسیده اخبار قلعه و غلبه قلعه داران اباردوی
ظفر نشان آوردند و بمحامد ایزدی و شکر الطاف یزدانی پرداخته جهت
صفی قلیخان و مبارزان قلعه دار صلات ارجمند فرستاده عموم اهل
قلعه بنوازشات خسروانه سرافرازی یافتند چون اسباب و یراق جسر
ترتیب یافته زینل بیک سردار و سپهدار لشکر عجم که بفرمان همایون
فرمانفرمای ممالک کسری و جم کمر مردانگی بمدافعه و محاربه دشمن بسته
بود بستن جسر را بنابر بعد مسافت در بهرز صلاح ندید و کنار آب را
احتیاط نموده شش فرسخ پایین تر محلی را که تا بغداد سه فرسخ بیش نبود
مناسب یافته سفاین و اسباب جسر را بآنجا نقل نموده شروع در بستن
کرد و عساکر منصوره مقدمة الجیش از بهرز کوچ کرده بآنجا آمدند رومیه
از این اراده آگاه گشته مراد پاشا که بشجاعت و دلاوری مشهور و از
اقران ممتاز بود با پانزده هزار کس از شجعان قوم و چند عرابه توپ و
ضربزن بعزم ممانعت و دستبرد بکنار آب آمدند تا رسیدن ایشان
جسر ترتیب یافته بسته شده بود خلف بیک سفره چی باشی که قورچی باشی
منقلای بود با جمعی شروع در گذشتن کردند در اثنای عبور جسر قصور یافت
زینل بیک فی الفور باصلاح آن قصور پرداخته هنوز زیاده از چهار
هزار کس عبور نکرده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیمابین جنگ درپیوست
در اندک زمانی دلاوران سپاه منصوره داد دلاوری دادند و
خلف بیک با جنود قورچی بر صف سپاه مخالف تاخت و گرد از معرکه

نبرد برآورده خاک معرکه را از خون مخالفان گلگون ساخت جنود روم
تاب صدمات دلیران سپاه منصوره نیاورده بهم برآمدند پای ثبات و
قرار پستی پذیرفته پشت بمعرکه دادند و مراد پاشا روی بانهزام و عساکر
منصور بتعاقب شتافته قریب یکهزار و پانصد نفر از آنگروه مخالف تیغ
تیر و سنان خون ریز بخاک هلاک انداختند و چندی از عظما و سنجق
بیکیان رومی و اکراد اسیر و دستگیر شدند مراد پاشا زخمدار و ناتوان
بصد حیله از چنگ جنگ آوران رهائی یافته در شب دیجور سر برهنه داخل
اردوی رومیان شد و چون ماه ملبس بلباس عباسی پیان گشته شب ظلمانی
پرده بروی روزگار کشید جنود ظفرورود مظفر و منصور بازگشتند و حقیقت
این فتح مبین را بپایه سریر خاقانی عرض نموده در حینی که اردوی
گردون شکوه چند مرحله رو به پیش آمده کنار نهر بلارود که از انهار
آب دیاله که بشط بهرز اشتهار دارد مخیم سرادقات عز و جلال بود
حقایق حال بعرض اقدس رسید و بورود مژده بها و بشارت نورو
فیروز که هنگام آغاز آن شده بود توام و دست و گریبان گشت
فتح نامدار که در بدایت حال وقوع پیوست بیلنچواهان فتوحات عظیمه
فال گرفتند و جنود ظفرورود مورد تحسین و آفرین گشتند چون اخر
سال شد درین نسخه عالم آرا بعد از تحریر وقایع و قضایای هر سال شمه‌ای
متوفیات آن سال که وداع زندگانی کرده سفر عقبی اختیار نموده اند
تحریر می یابد باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایع که بظهور پیوسته

بعد از ذکر متوفیات در طی قضایای سال آینده مرقوم کلک سعادت رقم می گردد
انشاء الله تعالی ذکر متوفیات که درین سال پر ملال از گردش روزگار
و عادت مالوفه چرخ ستیزه کار بعضی در معارک کارزار و حادثه
دهری بی مدار شربت خوش گوار شهادت نوشیده اند بعضی از
دست ساقی اجل شهد ممات چشیده سر در نقاب تراب کشیده اند بترتیب
ذکر کرده میشود دیگر آنکه قرچقای خان چنانکه مذکور شد در گرجستان
تیغ غدار مورآو نمک حرام کشته درجه شهادت یافت و سعادت
حریت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود در خدمت اشرف مورد تربیت
گشته روز بروز بدرجه اعلی ترقی کرد و بحسن خدمات منصب مجالس نویسی
یافته بعد از ظهور رشد و کاردانی میر توپخانه و سردار تفنگچیان گردید و از
وفور اهلیت از زمره مقربان بساط اشرف گشته رتبه سرداری
سپاه ظفر پناه یافته در آن امر برونق رضای ولی نعمت و پیروی مزاج مبارک
آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مامور گردید رو سفیدانه بدان
اقدام نمود بالاخره برتبه بلند ایالت و لقب ارجمند خانی سرفراز گشته
حسن تدبیر و وفور دلیری و حزم دور اندیشی و رای صایب و ثبات قدم در
معارک منصب سپه سالاری کل لشکر ایران سربلندی یافت چند گاه
میر امرای آذربایجان گردید درین هنگام حکومت مشهد مقدس
معلی و دارای اکثر محال خراسان بوی متعلق بود بعد از واقعه وی منوچهر خان
پسر بزرگترش بجای پدر حکومت آن ولایت یافت و اکنون حاکم مشهد مقدس است

[illegible]

دیگری یوسفخان که او نیز بتیغ غدار آن نمک حرام شهادت یافت
همیشه یار و برادر یکدیگر بودند و مشار الیه از عهد صبی بخدمت قورچی گری
و حفظ جوارح مامور گشته در آن فن مهارت کامل یافت رفته رفته
در آن خدمت ترقی کرده بمنصب میر شکاری سرافراز شد چند گاهی
ایالت و دارائی استراباد باو مفوض گردید و بحسن سلوک و رعیت پروری
اتصاف داشت درین هنگام دوازده سال بود که بیگلربیگی ولایت
شروان بود و با رعایا و عجزه آن ملک سلوک پسندیده مینمود چون پسرانش
صغیر بودند و ایالت آنولایت را مرد کامل کاردانی میبایست فراق بیگ
جرکس را که داروغه گیلان بود در طی واقعه مذکور آن شده در عوض
رتبه خانی یافت دیگری علی قلیخان ایشیک آقاسی دیوان بیگی
وی از اویماق کرامیلوی شاملو و ملازم قدیم حضرت اعلی شاهی است که
از اوان طفولیت و کودکی آنحضرت که در دار السلطنه هرات تشریف
داشتند در خدمت بوده روز بروز قدر و منزلتش می افزود تا بوفور دانش
و عقل و هوش و کاردانی در سلک امرای بزرگ و ارکان دولت انتظام
یافته بمنصب ایشیک آقاسی باشی گری و میر دیوانی سرافرازی یافت
صاحب رای و مشورت بود در اول این سال در بلده طهران که ییلاق اتفاق
او بود بیمار شده روز بروز مرض اشتداد پذیرفته معالجات اطبا با
میعاد اجل مقاومت نتوانست نمود برحمت حی لا یموت پیوست پسرانش
کودک بودند منصب او در آنسال معطل بود در سال آینده چنانچه مذکور

خواهد شد بزنبیل بیگ توشمال باشی عنایت شد دیگری میر رفیع الدین محمد
صدر خلیفه وی از سادات عظیم القدر صفاهانست چنانچه سبق ذکر
یافته بین الجمهور بسادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل از نژاد
امیر قوام الدین مشهور و بزرگ و اهالی طبرستانند پدرش میر شجاع
الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علمای عالیمقدار بود و آبا
ابا عن جد در دار الملک صفاهان صاحب املاک و رقبات بوده اند
و بزرگانه روزگار میگذرانیده اند و میرزای بزرگ نیز سید فاضل
سلیم النفس نیک خصال و از علوم معقول و منقول بهره دار و کامل
بود بعد از عزلیت قاضی خان سیفی قزوینی چنانچه در محل خود مرقوم
کلک بیان گشته برتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب در کمال
دیانت و بی طمعی و حقانیت و پرهیزکاری سلوک می نمود و الحق
منصب مسند صدارت ازین صفات حسنه زینت می افزود و در اوایل این سال
که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده متوجه ییلاق بود
در فیروزکوه بیمار شد با محفه بخطه شریفه منسوب بحضرت امام زاده واجب
التبجیل و التعظیم امامزاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیة و التسلیم آورده
در انجا مرض اشتداد یافته بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش او را
فرزند ارجمندش سلطان العلمای خلیفه سلطان که بهمین تربیت شاهنشاهی
زمان برتبه وزارت دیوان اعلی سرافرازی دارد نقل بکربلای معلی نموده
در روضه مقدس سید الشهدا خامس آل عبا علیه السلام مدفون گشت

منصب صدارت من حیث الاستقلال بمیرزا رفیع الدین محمد شهرستانی
که بشرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد تعلق گرفت گنجعلی خان
بیگلربیگی قندهار وی از طایفه زیگ است از عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم
حضرت اعلی بود که در طفولیت و ایام اقامت در دار السلطنه هرات
در خدمت بوده و در ایام فرماندهی جلوس همایون بحسن خدمات و مردانگیها
که در قور اوزبکیه خراسان و محاربات آن طبقه از و صدور یافته بود بمراتب
علیای خانی و لقب ارجمند بابائی یعنی پدر ترقی نموده قریب بسی سال
من حیث الاستقلال فرمانروائی دار الامان کرمان نمود و آثار عدالت
و رعیت پروری بظهور می آورد و درین عهد حاکم دار القرار قندهار شده بود
درین ایام شبی بالای ایوان ارک قندهار در سریری که بمجرا ایوان تعبیه
داشت خوابیده بود مجرا سستی پذیرفته او در میان خواب و بیداری
از سریر نطع خزیده بپایین افتاده ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از
زمانی دراز خدمتکاران واقف شدند پسرش علیمردخان بدرش را از قندهار
بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه مقدسه رضویه مدفون گردید چون
خبر وفاتش بعرض اقدس رسید علیمردان بیگ مذکور در ازای حقوق
خدمت قدیم والد بجای پدر برتبه خانی و ایالت قندهار سرافرازی یافت
بابائی ثانی لقب یافت دیگری امیر گونه خان سارو اصلان بیگلربیگی
ایروان وی از ایل آقچه قویونلو قاجار است پدرش کلابی بیگ در سلک
قورچیان زمان شاه جنت مکان علیین آشیان منتظم بود و او چند گاه

ایشیک

ایشیک آقاسی حارس دولتخانه مبارکه قزوین و داروغه آنجا بود و
بوفور عقل و کاردانی و حسن خدمات لایقه بمرتبه ایالت و خانی ترقی
نموده امیر الامرای چخور سعد گردید در آن سرحد بارومیه محاربات قوی
نموده بلند آوازه گردید چنانچه در محل خود گذارش یافته و در ازای
مردانگیهای که از و در آن سرحد صدور یافت بلقب سارو اصلان معزز
و سربلند گشت درین سال در جنگ گرجستان که چرخچی لشکر ظفر اثر بود
زخمدار شده مدتی در ایروان بمعالجه زخم پرداخت در آخر انسیال زخم تشنج
کرده از هم گذشت و چون در غزای کفره گرجی زخمی شده و بسیار شهیدان
آن معرکه پیوست حضرت اعلی طهماسقلی بیگ پسر ارشد او را چون
قابل و سنجیده بود در خور تربیت بود احتیاط منظور داشته تا آنجا بنصب
فرستاده بودند بعد از فوت پدر برتبه بلند خانی و امیر الامرائی
چخور سعد سرافراز گردید و الیوم بایالت و دارائی آن ولایت اشتغال
دارد دیگری شاه بنده خان ولد پیربوداق خان پرناک ترکمان
وی بعد از پدر بایالت و دارائی دار السلطنه تبریز و امیر الامرائی
منصوب بود درین سال بسفر گرجستان مامور گشته در راه قراقلقان
چنانچه در محل خود مرقوم گشت در راه دین و دولت بدست کفره بقتل
آمده درجه شهادت یافت جوان سنجیده معقول و بزیور عدالت و رعیت
پروری آراسته و بکرم طبع و سلامت نفس پیراسته بود در آنجا
بجان سپاری حقوق خدمات سلسله پرناکیه پسر طفل سه ساله او را بجای

بمنصب ایالت و دارائی و امیر الامرائی آذربایجان سرافراز فرموده وکیل و
نایب تعیین کردند و پسر بوداق باشنی لقب یافت و بر این معنی
موجب استظهار و امیدواری سایر جان سپاران این دولت گردید
دیگری حسن خان استاجلو وی از اویماق جاوشلو استاجلو است
و از ملازمان قدیم بود که در خراسان همراه پسر نیکو خدمتی قیام داشت
بعد از جلوس همایون فرمان ده ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته
قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شفقت بعز مصاهرت آن دودمان سرافرازی
یافت و بایالت و دارائی همدان و امیر الامرائی قلمرو علی شکر منصوب
گشته قریب بیست و پنج سال فرمان فرمای آن ملک بود بصفات حسنه
عدالت و رعیت پروری اتصاف داشت یکدو سال بود که از ایالت و
امور سپاهیگری تقاعد اختیار نموده در محال ساوه که ملک صبیه غفران پناه
سلطان حیدر میرزا حلیله جلیله او بود اقامت داشت درین سال تب ماری
عارض گشته باجل طبیعی سفر آخرت اختیار نموده جمعی دیگر از ملازمان
رکاب باشرف در معرکه جنگ گرجستان درجه شهادت یافتند خصوصا
بیرام بیگ یوزباشی قزلو العقد و علی بیک قزللو یوزباشی استاجلو
و آقا قوام الدین لاریجانی یوزباشی تفنگچیان لاریجان که جوان قابل سنجیده
کاردان و سخن سنجی و نظم اشعار اتصاف داشت بازماندگان ایشان
بنوازشات سرافرازی یافتند و در تفصیل اسامی سایر شهدا آن معرکه
فایده متصور نیست رحمة الله علیهم اجمعین اکنون وقت آنست که بر سر سخن

رفته کمیت عنبرین سم قلم مشکین رقم در مضمار تحریر وقایع سال نو بتکاپوی
درآمده بتقیه حالات سفر خیر اثر دار السلام بر صحیفه بیان نگارش یابد
انشاء الله تعالی آغاز سال ارس ئیل مطابق خمس و ثلاثین و الف
که سال دهم از قرن دوم جلوس سلطنت همایون اعلی عباسی است
دگر ره مقدم نوروز فیروز * شبستان جهان را کرد چون روز
زمان را از تب دی کرد آزاد * بحسنی از سر نو تازگی داد
یعنی آفتاب فلک پیما که خسرو سیارگان و فروزنده اقلیم چهارم آسمانست
با کوکب عالم افروزی و رونق افزای موکب نوروزی گردیده در
دو ساعت و بیست و هفت دقیقه شب سه شنبه بیست و دوم شهر جمادی
الثانیه مطابق خمس و ثلثین و الف از مقام حوت حرکت کرده گلشن همیشه
بهار حمل را از مقدم فیروزی بهجت و خرمی افزود مشاطگان بهار
عروس دولت و کامرانی بهم آغوشی خسرو کامکار رغبت کرده بحجله
روزگار آوردند شعر * عروسان چمن آغاز رستند
ز گل پیرایهای تازه بستند * نو آیین گشت گلزار زمانه
دگر باره گزید از غم کرانه * شهریار سپهر آرا یعنی حضرت
همایون اعلی در کنار نهر بلادرود از انهار تبریز خیام دولت ابد پیوند
و خلود و کامرانی نصب نموده شامیانهای فتح و فیروزی برافراشته
بودند در آن شب مبارک سحرگه اولین روز نوروز بود خبر جنگ مراد پاشا

وفیروزی یافتن جنود قاهره بر نهجی که تحریر پیوست رسید کار فرمای
عالم قضا عموم دولتخواهی این سلسله علیه را از این خبر مسرت اثر خلعت
نوروزی و سروش غیبی نوید انواع فیروزی داد و حضرت اعلی همت والا
بدفع مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مصروف داشته در
لوازم این امر عظیم سعی موفور و توجه و اهتمام غیر محصور بظهور می آوردند
و چون زبده و خلاصه لشکر ظفر شعار و مبارزان نام دار جلادت آثار
در رکاب سعادت انتساب همایون بودند یکدفعه پنجهزار کس از اعیان
سپاه قزلباش و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بسرکردگی تحته بیک
یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دو هزار نفر از آقایان بیوتات و مقربان
درگاه و امثال آن بسرکردگی محمد قلی بیک جلودار باشی جهانبانی
فرستادند که بسیار زمقلای پیوسته از صواب دید زینل بیک سپهدار
لشکر ظفر اثر در گذرند و از خزانه معموره صنادیق نقود مسکوک جهت
مدد خرج سپاه نزد سپهدار مذکور فرستادند که بهر نوع که رای او اقتضا
نماید بر طبقات لشکر قسمت نماید و زینل بیک در یورت خود اقامت
نموده آن نقود نامعدود را بر طبقات سپاه علی قدر مراتبهم قسمت نموده و
موکب جهانگشای همایون ثانی طی مسافت می نمود گفتار در ذکر
قضایایی که قبل از موکب همایون به دار السلام بغداد و میانه سپاه ظفر پناه
قزلباش و مخالفان روی داد چون جنود رومیه بر نهجی که در فوق

اشاره

اشاره شد باطراف و جوانب بغداد محیط گشته سعی موفور در امر قلعه
گیری کردند و یورشهای عظیم نمودند هیچ اثری بر آنها مترتب نگشته
منتج حصول مقصود نگردید و جمعی کثیر و جمی غفیر از لشکریان خود بکشتن
داده کاری نساختند حافظ احمد پاشا از آوازه وصول موکب
نصرت قرین که زمان زمان میرسید غروری که داشت اندکی زایل
گشته همت بصیانت اردوی خود گماشت و خاطر بآن قرار داد
که اصلا متوجه محاربه قزلباش نشده خود را در آن قلعه کهنه خندق
حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه
و عسرت معاش اضطرار یافته بجز استیمان چاره نداشته باشند و بایل
ایلچیه گاه با حارسان قلعه از وعده و وعید سخن می گفت و گاه با زینل
بیک مراسله و گفتگوهای پیاپی بمیان می آورد که شاید بلطایف
الحیل و تدبیرات ناقصه کاری از پیش برد و علی بیک نامی از سنجق بکیان
اکراد که در محاربات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه بکدلی گشته
ایامی با برادران زینل بیک میبوده و بوساطت ایشان خلاصی
یافته در نیوقت اظهار سبق آشنائی و پاس حقوق نمکخوارگی کرده باتفاق
یکی از چاوشان روم نزد زینل بیک آمده سخنان خیرخواهانه القا نموده و آرزوی
عتبه بوسی درگاه معلی نموده و بعد از عرض و استجازه باردوی همایون
رفته بهمراهی چاوش مذکور بعز آستانبوسی و مجالست مجلس خلد آیین سرافراز شده
در اثنای محاوره و تحقیق حالات را بسخن یافته عرض نمودند که جناب

صاحب سعادت از جانب خواندکار با عساکر موفور روم با پیشتر داد ملک بغداد
آمده و خزاین نامعدود در مصالح سفر و تجهیز لشکر صرف شده تا گشتن سپاه
روم ازین مرز و بوم جز حصول این مقصود طمع انضداد میسر نیست و میدانیم که
حضرت شاه نیز که بنفس نفیس همایون جهة دفع حادثه بدین طرف نهضت نموده
باشند بنابر رعایت ناموس سلطنت که اطراف و دوست و دشمن چشم
بران دارند اصلا مسامحه نموده جز مخاصمت و جنگ و جدال چاره نداند و اعلام
نمودند که چون قریب ششماه است که لشکریان هردو طرف در تشویش و تعب
میگذرانند و خونها ریخته شده و الحال گرمی هوا روی باشتداد آورده
من بعد در گرمسیر بغداد اقامت ممکن نیست حضرت شاه که از خاندان کرم
و رحمت اند مرخص فرمایند که زینل بیک زباندانی همراه بندگان نزد
سردار فرستند که صلاح و فساد هر طرف را در مواجهه یکدیگر گفتگو نمایند
که چون سردار مرد خیرخواه صلاح اندیش و طلبکار عافیت مسلمانان است
شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عافیت
هر گروه باشد حضرت اعلی بلفظ گهربار در رشته اظهار فرمودند که در
کس فرستادن زینل بیک مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث همایون
و از تسلط متغلبه و جمعی که با آل عثمان باغی و طاغی بودند گرفته آنگروه
طاغی کردیم اولی اینست که نیکخواهان سلسلهٔ آل عثمان ملک موروث این
خاندان را مسلم داشته مناقشه ننمایند که رابطهٔ مصالحه و دوستی که فیما
بین واقع بود استحکامی تازه یابد و ازین طرف نیز تا کان شرایط موافقت

دولی

و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندکار خادم الحرمین اند خدمت
روضات مقدسه ائمه کرام بغداد را که آبا و اجداد همایون ما اند بما انسب
دانسته باز گذارند و چون در مقام مناقشه و مجادله شدند ما نیز همت
بحراست آن گماشته زیاده از مقدور در بذل جهد مینماییم امید که آنچه
خیر و سود خلایق باشد از پرده تقدیر بجلوه‌گاه ظهور آید و زینل بیک
جانی بیک شاملو را که مرد کار آگاه و سخندان است در مرافقت علی بیک و
چاوش مذکور بسردار فرستاده میانه او و سردار و امرا و پاشایان
رومیه گفت و شنید سپاهیانه بسیار واقع شد و سردار در حصول مدعای
خود اصرار مینمود از سخنان وی اندوه دلش وحشت بر وحشت می‌افزود از
طرف نیز کذلک مجملا هیچ اثری بر رفت و آمد مترتب نگشت بعد از معاودت
جانی بیک زینل بیک و امرای عظام صلاح در محاربه دانستند که دفع
صولت سپاه روم و استخلاص محصوران جز بتحریک تیغ تیز و شمشیر خونریز
نیست لهذا بمحاربه راسخ و جازم گشته با لشکر آراسته و جوانان و
دلاوران جوشن پوش پیراسته که بارقهٔ کلهٔ خودشان روشنی بخش آفتاب بود
و دشت و صحرا از شعشعهٔ سنان و بیرق گلگونشان لاله‌زاری مینمود
همه با تازی نژادان هامون نورد برق رفتار که بسرعت تک بر زمان
آینده پیشی گرفتندی و کوه پیکران جهان گرد که از تندی جولان باد صبا
دوش بر دوش زدندی از جسر عبور نموده بعزم جنگ متوجه اردوی
سردار گشته با قرب سی هزار جوان رزم آزمای نیزه دار و تفنگچیان [illegible]

جلادت شعار در برابر سپاه ظفر شعار صفوف قتال آراسته خلف
بیک سفره‌چی باشی که همراه اولی و چرخچیگری مقرر بود پیشتر رفت و میمنه و میسره
سپاه منصور بهادران کارزار و دلیران معرکه کارزار استحکام یافته مرتبه
همراهی جنود اقبال پیش می‌رفتند تا آنکه بعد مسافت بقرب انجامیده
بین العسکرین یک فرسخ بیش نبود از طرف اصلا آثار مقابله ظهور نیافت
زنبل و امرای عظام در همانجا فرود آمده از وفور تهور و مردانگی
شامیانها را بر پای کرده در عرصه رزم مجلس بزم آراستند و زنبل بیگ
رقعه باین مضمون بحافظ احمد پاشا نوشته فرستاد که امنیت ما با فوج
قلیل بعزم ملاقات آمده ایم و قرب جوار دست داده لایق نمی‌نماید که آن
صاحب سعادت با وجود کثرت لشکر و حشر و انصار دلاوریها و لافهای
گزاف از مقابله فوجی از افواج قاهره قزلباش احتراز نموده بجنگ پیش
نیایند و مصدر بدنامی خانواده آل عثمان گردند در حین رقعه فرستادن
سوار شده پیشتر رفتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان اسب نبود و دلیران
جنگجوی سپاه چرخچی تا کنار خندق آمدند و چند نفر رومی را در کنار خندق
دستگیر نمودند زنبل بیگ در جائی که شامیانها افراخته بزم دیگر آراسته
در انتظار جواب رقعه نشست عساکر رومیه در کنار خندق صف کشیده
بروش قلعه داران بحراست اردوی خود پرداختند و جرأت بیرون آمدن
مطلق نکردند و سردار در جواب رقعه بمقابله در نیامدن سخنان سست
و عذرهای نادلپذیر نوشت و بوضوح پیوست که رومیان جرات جنگ صحیحا

بجانب

نمی‌نمایند روز آخر رسیده بود بی رخصت همایون شاهی بخود دست بجنگ خندق
پرداختند و بالضروره بازگشته باردوی خود آمدند و حقیقت حال بعرض
عاکفان سده جاه و جلال رسانیدند که در باب محاربه خندق آنچه اشاره
شود عمل نمایند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور یافت از محل اقامت
کوچ کرده بچند مرحله بکنار آب بهرز آمده بر دو ورود و بیکدیگر ملحق گشته
سراپرده باوج مهر و ماه افراختند و زنبل بیگ و امرای مدار و عظمای
لشکر ظفر شعار بعز ملازمت فایز گشته سعادت بساط بوسی دریافتند

ذکر وصول موکب همایون بارض دار السلام بغداد و پیوستن سپاه ظفر لوای معسکر فیروزی اثر و آنچه در خلال این احوال روی داد

چون عنایات ایزدی همواره
قرین حال و رفیق آمال نیکوخواهان این دودمان قدس نشانست درین یورش
خیرمآل هر تدبیری که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند
موافق تقدیر افتاد و هر تیری که از کمان اندیشه بیرون جست بر هدف
مراد رسیده کارگر آمد و علامات فتح و فیروزیها بدا و جنود غیبی بظهور
پیوست و از مخالفان ضرر و آسیبی بمبارزان جنود قزلباش نمی‌رسید
و عاقبت بر خصمان غالب آمده و نصرت یافتند القصه چون موکب
همایون فال جاه و جلال در کنار آب بهرز نزول اجلال نمود مکرر مجالس
کنکاش انعقاد یافت که بر وجه نیکو بدفع دشمنان پردازند و بچه تدبیر چندین هزار
نفس سپاهی و رعیت را که شش هفته است در مضیق محاصره مانع
لحظه از تردد قلعه داری و مشقت تیقظ و بیداری آسودگی نیافته اند چشم

غیرت بخواب راحت آشنا نکرده و پهلو بر بستر استراحت نسائیده از بکائی اثری
محاصره خلاصی دهند مخالفان خود بر دور خندق حفر کرده پشت خود را بعراده
وحصر توپ و تفنگ استحکام داده اند و دست از کار قلعه کشیده بقلعه
داری مشغول اند درینصورت جنگ موجب تضییق لشکر است و صرفه
در آن نیست رای صواب نما بران قرار گرفت که در تضییق جزیره کوشیده
راههای طرف آب و خشکی را مسدود گردانند که از هیچ طرف آذوقه
بایشان نرسد و از فقدان ماکولات و نایابی علیق الدواب کار باضطرار انجامیده
موجب تفرقه کی لشکر گردد بتوفیق الله تعالی مهم برین نهج بر شایسته مهم اعادی
بر وجه دلخواه ساخته آید و از یورت کنار آب نهر کوچ کرده در مکانی
که مخالط شط نهر زود جله و قریب شهر طرف قراقانی است نزول اجلال
فرمودند خلیل سلطان ایل سر را با فوجی از دلاوران بطرف سامره که
سر راه موصل و دیار بکر است و از کشتیها بدیار بکر آذوقه بلشکر روم
می آرند فرستادند که راه بر کشتیها بسته مسدود گردانند و بنابر رعایت
حزم و احتیاط رستم بیک بیساول صحبت را که از زمره مقربان کار آگاه است
با فوجی کثیر بدین خدمت مامور فرموده متعاقب خلیل سلطان بان صوب
روانه نمودند و جسر را از مکانی که بسته شده بود آورده در رو بساط اردوی
همایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و زنیل سردار لشکر
منصور و خلف بیک سفره چی باشی که جرخچی بود با سپاه ظفر همراه از
جسر عبور نموده در آن طرف آب دیاله که بین العسکرین یکفرسخ زیاده نبود

محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و طریق حزم و احتیاط مرعی داشته
پیش روی لشکر را بحفر خندق و نصب توپ و استحکام داده تفنگچیان
قدر انداز بحراست گماشتند امام قلیخان بیگلربیگی فارس را اراده نمود که
با کل عساکر طبقه خود با اتصال کشتی از دجله عبور نموده در آنطرف آب
لنگر اقامت اندازد و راه تردد رومیه را از دجله و بصره مسدود گرداند و
حضرت اعلی تجویز رفتن آنطرف نمیکردند که از بغداد کهنه مبادا لشکر
موفور بر سر او آیند و ازین طرف بجهت طغیان آب و تعذر عبور معاونت
دست ندهد بالاخره امام قلی بیک ایشیک آقاسی امام قلی خان را
که جوان کار آمدنی است سرکرده لشکر فارس گردانید با جمعی کثیر از تفنگچیان
و دلاوران جنود قزلباش بتصال کشتی از آب گذرانیده بانطرف
فرستادند که در برابر اردوی همایون رحل اقامت اندازند و ایشان
نیز بدستور زینل بیک و خلف بیک در پیش روی خود جایی که مانع دخول
لشکر بیگانه تواند مرتب ساخته و تفنگچیان گماشته استحکام دادند و
رومیان اجرات آن نشد که از طرف بغداد کهنه آسیبی بغازیان رسانند
امام قلی بیک بعد از استقامت سپاه و استحکام مقابل با فوجی از افواج
قاهره بر سر شهر حله که ارسلان پاشا و الوند اغلی در آنجا می بود رفت
ارسلان پاشا خود و اعراب مخالف بمقابله سپاه منصور در آمده فیما بین
محاربه بوقوع پیوست و الوند اغلی انهزام یافته قریب یکهزار نفر از لشکر مخالف
طعمه شمشیر آبدار گشتند و ارسلان پاشا با تتمه السیف از قلعه چه که بطرف

حله میرود و بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره
و جوازر و انخدود باردوی همایون می‌آوردند بدست عساکر منصوره
درآمده بمسامع جلال رسید که اکثر دواب عساکر روم از فقدان علیق
و سر علف که در آن طرف آب نایابست بانطرف بچرا رفته یکمرتبه الوار مردم
حسینخان حاکم لرستان و مرتبه دیگر خان احمد خان اردلان آنها بانطرف
فرستادند و ایشان شبی شش هفت فرسخ راه طی نموده بچراگاه دواب
رسیدند و چندین هزار اسب و استر رومیه را راندند از اتفاقات حسنه
بقافله آذوقه که از هر گونه اجناس از جانب حلب و راه فللوجه باردوی
رومیه می‌آمدند دوچار شده غارت کردند و خود بسلامت باردوی
معلی رسیدند و چون بمسامع جلال رسید که از طرف حلب و شوارع فللوجه
خزانه موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور باردوی رومیه می‌آید زاینبک
ناظر بیوتات را با گروهی از مبارزان بانطرف آب راه یافته حله و
کربلا مستولی شده بودند خوف و هراس متردد دین راه یافته گروهی
که می‌آمدند اکثر طبل رحیل کوفته مراجعت نمودند و جمعی که بکشتی در آمده از آب
فرات اراده آمدن نموده بودند بدست زینل بیک و لشکر ظفر شعار افتاده
با نقود وافره و غنایم ذاخره عود نموده باردوی کیهان پوی عود نمودند و
تردد آمد شد قوافل رومی از انطرف نیز بالکلیه منقطع و شوارع فللوجه مسدود
گردید ذکر ذخیره فرستادن از اردوی همایون بقلعه سارو که و شرح محاربه
که فیمابین جنود قاهره قزلباش و رومیه وقوع یافت و آل حال مخالفان این دودمان

چون جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاهیان و تفنگچیان در قلعه بودند و تا موازی
دو سه هزار اسب نیز آماده داشتند و هر یوم مقدار کلی غله و اجناس
ماکول و علیق در کار بود و مدت محاصره با متداد کشیده آذوقه تنقیص
یافت و هر روزه مردم بی مونت شهری و اراذل الناس محتاج خود را
از قلعه بیرون انداخته رومیان از تقریر آن بیهده گویان بعسرت و
تنگی معاش محصوران آگاهی یافته در انتظار فتح الباب و زمینکه ... بودند
و ماه مبارک رمضان رسید و رعایا و سکنه فی الجمله ذخیره داشتند از
از بیم سپاهیان مخفی داشته بر روی نمی‌آوردند قیمت ماکولات الی
یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر واقع میشد صفی قلیخان جهت عرض
این حال معتمدان صادق القول استکشاف فرستاده حقایق حال بر ضمیر منیر
اشرف پرتو انداخت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بالهام روشن غیبی
بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معلی سرانجام تواند داد سامان نموده
مقدار کلی از راه شط با کشتیها بجانب قلعه فرستند که از دروازه
غربی طرف بغداد کهنه که جای جسر بود داخل قلعه شود که هم مایه اطمینان
قلب رعایا و مردم شهر گردد که اگر ذخیره داشته باشند در خرید و فروخت
آن دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان و باعث
نومیدی مخالفان گشته در انتظار استیمان که آخرین تدبیر ناقص سرداران است
نبوده باشند و این امر کبیر نیز در نظر همگنان عسیر و بغایت دشوار است
و دور از کار مینمود زیرا که از دروازه غربی قلعه که در مقابل بغداد کهنه واقعست

تا قریب نیم فرسخ از هر دو طرف آب دجله معسکر بود و کشتیهای بار را از میان
دو گروه مخالف که از عسرت و تنگی معاش شام تا صبح چشم آرزو بر خزانه
پرویز دوخته اند گذرانیدن و بقلعه رسانیدن از کارنامهای روزگار است
و در داستانها مانند نظر نرسیده حضرت اعلی ظل اللهی همت بلند خسروانه
بحصول این امر عسیر گماشته کس معتمد بقلعه فرستاده سفاین جسر را که در
حریم قلعه محفوظ بود طلب فرمودند صفی قلیخان و سفینه کشتی با جمعی از
دلیران تفنگچی جلد هشیار بر آب شط انداخته در تاریکی شب گذرانیده
بکنار اردوی همایون رسانیدند و آذوقه بسیار از آرد و جو و گندم
و برنج و روغن و مرغ و گوسفند و اقسام ماکولات تا حلاوه و مربیات
و اشربه و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی نایافت سامان
و سرانجام داده و باسفاین مذکور دفعه دفعه از آب گذرانیدند و خلف
بیک سفره چی باشی که چرخچی جنود اقبال بود با فوجی از دلاوران این خدمت
نمایان مامور گشت و او دامن مردانگی بر میان زده کشتیها را مملو گردانیده
و کشتیبانان جلد آغاز راندن سفاین کردند و چون سفاین مذکور گنجایش
کل آن اجناس نداشت موازی پانصد خروار دیگر بشتران الاغان
بار کرده تکیه بر اقبال بیزوال همایون از کنار شط راهی شدند که بنزدیکی
دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه بسفاین نقل نمایند مخالفان رومیه که
در بغداد کهنه اقامت داشتند در کنار آب در چند محل جسر زده و چند خندق
حفر نموده ینگچریان تفنگ انداز گماشته استحکام تمام داده راه تردد را مسدود

گردانیده

گردانیده بودند چون خلف بیک و جنود قاهره که پیشرو آذوقه مذکور
بودند بآنجا رسیدند فیمابین هر دو گروه محاربات قوی دست و مبارزان
جنود اقبال در آن قضیه مذکوره موفوره مظفر و منصور گشته جمعی کثیر از
رومیه و ینگچریان طعمه شمشیر غازیان گشته بقیة السیف در شهر کهنه و پس
دیوارها مخفی گشتند و جنود قاهره تا دروازه راه را از مخالفان خالی
کرده آن اجناس موفور را بر وفق مدعا بی قصور و فتور بقلعه رسانیدند
و مخالفان اینطرف از کنار آب نظاره آن دستبرد کرده اصلا فرصت
ممانعت و قدرت معاونت مردم خود نیافتند غلغله شادمانی
محصوران باوج آسمان رسید خلف بیک خود داخل دروازه شده
با صفی قلیخان ملاقات کرده روسفیدانه بانجام این خدمت پرداخته
و بسلامت مراجعت نموده باردوی همایون پیوسته مورد تحسین شاهانه
و سپاه گردید چون از اقامت اردوی همایون در کنار محاط روزی چند
گذشت زینل بیک سردار و سپهدار جنود قاهره که از آنطرف دیاله در
برابر مخالفان نشسته بودند از طول اقامت دلگیر گشته دیگر باره بمحاربه
راغب گشته مجلس کنکاش و مشورت انعقاد یافت زینل بیک و جنود
قاهره بمجادله رخصت یافتند که صرفه کار نگاه داشته از جلادت
و دلیریهای بی محل که موجب تضیع جوانان کار آمدنی باشد عساکر را
ممنوع گردانند و زینل بیک و امرای عظام بعد از استجازه همایون
صفوف قتال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند و خلف بیک

بدستور چرخچی و مقدمة الجیش سپاه منصور بود درین مرتبه سردار چون از
بردن ذخیره و مبارزان نهای قلعه داران از تسخیر قلعه و حصول مقصد
مأیوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود موفور بمقابله سپاه منصور
در کنار خندقی که حفر نموده بودند صف آرای گشتند و عراده و توپخانه درهم
کشیده اندکی پای جلادت پیشتر نهادند ازینطرف نیز افواج قاهره که
همراه او چرخچی بودند اسب جلادت پیش رانده در دو سمت محل میمنه و میسره
طرفین بیکدیگر تلاقی شده محاربه دست داد فوجی از جنود مخالف
بر سپاه قزلباش مقابل خود زور آورده خیرگی نمودند ازین طرف
زنبل بیک و خلف پیشتر رانده اسب جلادت در معرکه نبرد برانگیختند
و جنود قاهره عظمی گروه خود را بر صف سپاه مخالف رسانیده در
اندک زمانی تا قرب یکهزار نفر از آن طبقه بر خاک هلاک انداختند
و آن جماعت را تا کنار خندقی که حفر نموده بودند دوانیدند در اثنا باد عظیمی
در وزیدن آمده چنان بی اعتدال وزید که گرد و غبار عظیم ارتفاع
یافته معرکه را تیره و دیدها را تار گردانید بنحوی که دوست از دشمن تمیز نشد
بدین جهة زنبل بیک و عساکر ظفر مآثر عنان باز کشیده مظفر و منصور مراجعت
نمودند و مخالفان خود را بخندق انداختند و بسیاری از ینکچریان
که پیاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده برخی از ارتفاع گرد
راه خندق گم کرده و در دشت و صحرا ناپدید شدند درین معرکه سوای
محب علی بیک شاهی سیون شاملو که از اعیان بود کسی که اسم و رسمی

داشته

داشته باشد از عساکر منصور ضایع نشد بعد از واقعه مذکوره چون از طرف
راه آمد و شد مسدود گشته آمد و شد از اردوی رومیه منقطع شده مدتی از هیچ
طرف آذوقه نیامد و عسرت و تنگی در میانه رومیه درجه اعلی یافته
بنوعی تفرقگی روی داد که از ضبط آن عاجز ماندند و بیماری وبایی
متنوع در میانه آن لشکر شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده
و هر روز جمعی تلف میشدند مجملاً از قضا رفته احوال رومیه بجائی رسید
و بسر حدی انجامید که بسلامت بازگشتن اقصی مقصد بود و از عدم
قدرت و فقدان استطاعت میسر نبود زیرا که گروه انبوه از لشکریان
ایشان نابود گشته بعضی در معارک یورشهای قلعه و برخی از شدت
بیماری باجل طبیعی بعالم آخرت شتافته بودند بقیه سپاه اکثر از بی الاغی
که بعضی غنیمت و غارت قزلباش و بعضی از نایابی علیق و سر علف
تلف شده بودند پیاده مانده نه الاغ بارکشی و نه یابوی سواری حافظ احمد
پاشا و عظمای رومیه تقریبات انگیخته مصطفی آقا نام معتمدی از فرستاد
استدعا نمودند که یکی از معتمدان نخندان از آنطرف فرستاده شود
که بعضی حکایات با او گفت و شنید نمایند حضرت اعلی حسب الاستدعا
تخته بیک یوزباشی استاجلو را همراه مصطفی آقا نموده فرستادند
فیما بین گفتگوهای سپاهیانه واقع شده میانه سپاهیان رومی که هر یک
برطبق مدعای خود سخن می‌گفتند منازعات روی داده بعد از قیل و
قال همگی متفق اللفظ استدعا نمودند که نواب کامیاب که از خاندان نبوت و

کرامت اند از اعمال و افعال که در حین خصومت واقع شده باشد بکرم جبلی
اغماض فرمایند و بعد رومیه از سپاه قزلباش امین بوده باشند که
از روی اطمینان قلب کوچ کرده افغان و خیزان خود را با مانی رسانند
و تحفه بیک صورت التماس ایشان را عرضه داشت نمود و محمد آقا ایلچی
معتمد از جانب رومیان آمده بسعادت آستان بوسی سرافراز گشت
و مروت جبلی مسئول ایشان را باجابت مقرون یافته نوید مرحمت و مژده
امان یافتند لیکن تحفه بیک در اردوی رومیه بود و محمد آقا در اردوی
همایون و شرایط مصالحه از طرفین استحکامی نیافته بود که سپاه روم بخود
متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس بقدر خود قدرتی
داشت سر خویش گرفت و سردار بی اختیار در کمال اضطراب و سراسیمگی
با سایر عظما بتاریخ نهم شوال طبل رحیل کوفته راهی شد ندالاغی چند که
جهه نقل یکید و توپ سلطان سلیمان ضرورت بود سرانجام نتوانستند داد
و توپخانه و یراق جباخانه پادشاهی البعضی در یورت و بعضی در اول
منزل انداخته رفتند تحفه بیک یوزباشی و برخوردار بیک دوالقدر
ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم عرب قلیطی خراسانی را که شب
در حوالی قلعه گرفتار شده بودند گرفته باردوی معلی بازگشتند و گرو
از عساکر منصوره و صفی قلیخان و ارباب و جلادت قلعه تعاقب ایشان
کرده در مقام استیصال آنگروه درآمدند حضرت اعلی از دریت همانی
راضی باین معنی نشده بزنیل بیک امر فرمودند که یکید و مرحله ایشان را

گذرانیده لشکریان را از تعرض ممنوع گرداند و زنیل بیک حسب الفرموده
عمل نموده از تعاقب مراجعت نمودند مگر سردار روم بدیار عجم آمده
کاری نساخته پریشان حال بازگشته اند اما در هیچ مرتبه باین پریشانی
و رسوائی بازنگشته بودند دو هزار نفر بلکه زیاده بیمار و ناتوان در
دور قلعه افتاده بسختی جان میدادند حضرت اعلی از وفور ترحم بعموم
عباد الله شخصی را گماشتند که بیمار پرستی کرده از حال بیماران خبردار
باشند و اکثر راه عدم پیموده اسباب و اسلحه و یراق بسیار از ایشان
بخود درمانده پروای آن نداشتند نصیب غازیان و تفنگچیان قلعه گردید
تا حدود موصل اعراب و اکراد نیز گروه گروه بتعاقب شتافته جمعی را
که بتفاریق میرفتند بدست آورده رقم هلک بر ما یعرف ایشان شده
برهنه و عریان سر میدادند در هر مرحله فوجی از بیماران راه عدم پیش گرفتند
مجملا مجدد دیار عراق عرب از خار تعرض معاندان مصفی گشته بتصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفت فتح نامها باطراف و جوانب
سرحدها ارسال یافت و چون اطبا بجهت گرمی و اشتداد هوا تجویز توقف
نمینمودند نذورات و صدقات بجهه سکنه و محتاجان بلاد نجف
ارسال داشته بعد از زیارت مراقد متبرکه کاظمین علی مشرفها الصلوة
والتحیه عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات
قرین فیروزی و اقبال از راه مندلی که هوایش باعتدال نزدیکتر بود روانه
شدند شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه جهت این فتح مبین که متضمن

وبرکات ارواح مقدسه طیبین وطاهرین اتفاق افتاده طراز فتوحات
عظیمه روزگار یافته بود در سلک نظم کشیدند از جمله یکی از شعرای
تبریز این تاریخ یافته **تاریخ** ٭ بحمد الله که عباس علی شاه غازی
بلطف شاه دین کرد ید اعدا دکر اعنا ٭ چو جستم از خرد تاریخ فتحش تا نگفتی
کرو می افنا کرده علی بن ابی طالب ٭ چون سخن باینجا رسید لازم دید
که خارق عاداتی چند که درعین نجف اشرف ازان مظهر العجایب بظهور
پیوسته بین الجمهور اشتهار یافت درین نسخه عالم آرا طی داستان
اندراج یابد **ذکر خوارق عادات وظهور کرامات ومعجزات که در ایام محاصره**
نجف از پرتو روح پرفتوح شاه خطه ولایت وقوع یافت هرچند شان معالی
مکان سلطان سریر ولایت وکرامت ازان ارفع وبین الاعادی والاحباب
اظهر است که امثال این امور از کرامات آن مظهر العجایب محل استعجاب
باشد بنابر افتخار ومباهات موالیان ودوستداران اهل بیت آنچه بظهور
آمده وراقم این مقالات از مردم ثقه صادق الگفتار استماع نموده تحریر
می یابد **اول** انکه مسود اوراق بیواسطه از مولانا محمود کلیددار روضه
مقدس حضرت شاه ولایت شنیدم که میگفت در بدایت حال که
مراد پاشا آمده نجف اشرف را محاصره نمود وسپاه پیش آورده در
تسخیر آن اهتمام تمام داشت یکی از ابطال رجال تفنگ انداز انقوم همه
روزه بپای برجی که بسینه پیش آمده بود گاهی بنابر تعصب وعناد ومخالفت
مذهب بیهوده گوئی آغاز نهاده سخنان لاطایل بآواز بلند میگفت وتهدیدات

میکرد وگاهی اظهار ترحم نموده میگفت که من واباعنجد از دیار عجم وبرشما رحم
می آید که عنقریب این حصار استوار بقهر وغلبه مفتوح میگردد ومردمان
تمامطعمه شمشیر آبدار ونساء وصبیان اسیر گشته اموال بتاراج خواهد رفت
وترغیب قلعه سپردن مینمود واین هذیانات موجب تفقه محصوران وتزلزل
خاطر ضعیف رایان ومخالفان میگشت روزی یکی از خوردسالان قلعه
که مدت العمر تفنگ بدست نگرفته طریق انداختن آن نمیدانست تفنگی
بقصد آن نجت بدست آورده از روح مقدس شاه نجف استمداد همت
کرده ببرج برآمده ودرحینی که آن هرزه گو ازین قبیل سخنان لاطایل بر زبان
داشت تفنگ را آتش داده گلوله بهدف مراد آمده مغز سرش پریشان
شد **دویم انکه** یکی از تفنگچیان متعصب درطرف صفه صفا تفنگ بلند خانه
جزایری بدست گرفته همه روزه از آنطرف می انداخت وهرزه گوئی
بسیار کرده تفنگ محافظان حصار باو نمیرسید ومردم آنطرف از او بسیار
متضرر بودند روزی برسبیل معتاد بربلندی آمده هرزه گوئی میکرد
چنانچه حرف بی ادبانه نسبت بضریح مبارک بر زبانش جاری شد در
وقتی که تفنگ را بدست گرفته عزم انداختن کرد سر فتیله بادارو
جنود غیبی بآتش گاه رسیده آتش درگرفته ترقید وپارچه چنان بسر او
خورد که مغز سرش پریشان شده وزبانش تاقیامت از تکلم افتاد **سیوم انکه**
درایام محاصره شیری مهیب قوی هیکل درحوالی حصار بنظر رسید ودر آن ایام
که اکثر شبها که هنگام سینه پیش دربرج دبردور حصار میگردید وچون در

سواحل نهر فرات شیر و صباع ضاره میباشد رومیان جزم کردند که از آنجا
بجهت طعمه بجه و دارد و آمده و شبها که هنگام سینه پیش دادن و امور لوازم
قلعه گیریست از خوف ضرر و آسیب شیر تردد نتوانستند نمود این حکایت
نیز مسود این اوراق از پهلوان محسن عاشق آبادی شنید چهارم حکایت
خم روغن چراغ است جمعی از اعزه و مردم ثقات از میر بهاء الدین داماد
فیض الله ساکن نجف اشرف نقل نمودند و کمترین بواسطه ارشید که او
که از صلحا و اتقیاء متورعست شنیدم که در ایام محاصره روغن چراغ
آنچه در خمهای سرکار فیض آثار بود صرف سوختن مشاعل روضه شده
باتمام رسیده بود شبی اندک اندک پیه و روغن از خانه‌ها جمع کرده
مشاعل افروختند و کافی نبود کهنه پارها بخمخانه روغن فیض آثار برده در
خم‌ها انداخته چرب کرده سوختند چنانچه مطلقا از چربی اثر در خمها نبود
و مشاعل افسرده شده محافظان روضه از فقدان روغن دست پاچه شده
مشعلداران بخمخانه آمدند که شاید پارچه چند چرب توانند کرد خم را پر
که روغن بسیار می‌گرفت مشاهده مینمودند که از روغن مالامال بود
مژده بیکدیگر داده این معجزه و کرامات موجب امیدواری محصوران گردید
پنجم آنکه ظهور نور مباهات است که پهلوان محسن با بیرونیان نمود
راقم حروف در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر داماد از پهلوان
محسن شنیدم که بحضرت مشار الیه نقل مینمود که شبی از فقدان روغن مشاعل
افروخته نشده بود مشعلی که در یک برج افروخته بودیم بر دور تمامی حصار

تا افروخته پرتو انداخته نوری ساطع گشت که روشنی عظیم مردم بیرونی
واندرونی در آمد بنوعی که تصور مخالفان شد که در کل بروج و باره مشاعل
افروخته چراغان کرده‌ایم سفها و جاهلان بیرون طعن و استهزا نمودند
که شما را روغن بسیار است چرا این همه چراغ بیصرفه افروخته‌اید ما
فریاد کردیم که چراغی نیفروخته‌ایم این روشنی از پرتو نور ولایت و کرامت
حضرت شاه نجف است و ایشان استهزا می‌نمودند من گفتم که درین
ماده با شما مباهله می‌کنم که آنچه ما می‌گوییم اگر صورت وقوع داشته آثار
آن درین زودی بوضوح پیوندد و بعد ازین گفتگو در همان دو سه روز
توپ بزرگی که بر قلعه نصب نموده می‌انداختند و برج انهدام پذیر شده بود
در وقت آتش دادن ترقید و توپخانه معطل مانده برج تعمیر یافت و مراد
پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاده توپ بزرگ دیگر و مدد و گلوله
طلب نمود حافظ احمد پاشا توپ نفرستاده اعلام نمود که چون درین
دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده ببغداد آیند که هرگاه قلعه
بغداد بدست آید آنهم تابع بغداد است و اگر مهم نوعی دیگر باشد گرفتن
آن چه منفعت میدهد مراد پاشا کوچ کرده ببغداد رفت و محصوران از
میمنت روح مقدس آنحضرت نجات یافته ذکر مجملی از حالات رستم بیگ
قزلباش که درین سال داروغه قلعه بغداد در وی داده و از فحوای مکتوبی که
بنظر رسید وضوح یافت جهت صدق مقالات که بتحریر پیوسته اشتغال نمود
بر ضمیر منیر اولو الالباب پوشیده نماند که حقایق حالات این سفر خیر اثر و

وقایع که فیمابین سپاه قزلباش و رومیه که درین وقت آمد و رفت بظهور
پیوست و راقم حروف را اطلاع بران حاصل شده چه آنکه خود بعین الیقین
مشاهده نموده و چه آنکه از آنها و اعلام واقفین واقف کردیده بر سبیل
اجمال بر صحیفه بیان نگاشت و از اطناب اندیشیده تمامی حالات
و وقایع امور را چنانچه بوقوع پیوسته بود تحریر نیاورد و مظنه آن
بود که مبادا جمعی بوالفضولان هرزه درای که بدترین فرق انام اند
بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و زیب عبارات منشیانه شمرده حمل بر
خوش آمد نمایند و شایبه کذب بآن راه دهند یکی از چاوشان رومیه
که از اردوی سردار باستنبول میرفته عرایض و مکاتیب امرا همراه داشته
و در راه گرفتار عساکر ظفر شعار شده بود مکاتیب که مصحوب او بود
با حامل آنها آورده بنظر اشرف رسانیده هر یک بعضی از وقایع و حالات را
بعبارات مختلفه مرقوم نموده بودند انچه پاشایان و امرا و اعیان و ارباب
دولت نوشته بودند مظنه آنکه شاید حسن سعی و خدمت و محنت و شفقت
خود را ظاهر ساخته خالی از اغراض دنیوی نبوده باشد پیرامون نگردید از انجمله
مکتوبی که یکی از عظما مصطفی چلبی نام دوست خود بترکی نوشته حقایق
حالات بغیر ضانه اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید تخمین در این صحیفه
ثبت افتاد که مطالعه کنندگان بر دقایق احوال طرفین خاصل شده
راقم حروف را بنابر رابطه ملازمت از مقوله خوش آمدگویان و مدحت
فروشان که بازار مایه در گرو سود و زیان و صدق و کذب اقوال اندیشمند

و اگر در املا و رسم الخط فارسی و ترکی غلطی و نامربوطی بنظر رسد چون نقل
بالمسطر شده هر آینه ارباب استعداد حمل بر خطای راقم حروف ننموده
از آن معذور خواهند داشت **صورت مکتوب ثانیت** جناب عزت مآب
روحم فتوحم مصطفی چلبی کامیاب حضرتلرینه دررد عوات صافیات
محبت آیات و غرر تسلیمات وافیات مودت غایات اتحاف قلندقدن
نصکره اعلام محبانه بودر که اگر لطف ایدوب بو داعیلری طرفندن
ذره و شمه سوال شریف تجویز بیورلیلر ایسه بحمد الله و المنة حالا
وجودنا بود ندصحت دایره سنده موجودلوب لیل و نهار دعای
دوام دولتکر مداومتم و دیدار شریفکده مشتاق عظیم الوله عمره ایشتیاق
سلورلمه بمان جناب مسبب الاسباب دن جاالنور که پیرا نجیه دیدار
شریفکده امریله مشرفا و لمق میسر قلله آمین بحرمت سید المرسلین
فیمابعد بو سفر ندامت اثر و بغداد بیداد محنت آباد حوادثین استفسار
سورسکز دیلم بو مله سفر و بسما مراد سلر انصیبا و لمسون ظفور آید
که قلعه محاصره او لالی سردار اشنه رخنه دیرلیوب اول محاصره مزوره
خلوت ملکوتک سالنده و قزلباشه معاشلک اصلا اثر ظاهر
او المغش اکین متر سلو قودیلرب و تغیلر سوریلوب حواله لر قالقوب بنجه
دفعه یورشلر الوب هر بورشده نیجه بک نفوس قاپو قلی و سردن
کنجدن هلاک الوب کوندن کونه قلعه ده اولن متعلولر غالب و
اسلام مغلوب اولمقدن غیری نسته باشلومیوب بو اثناده شاه عجم

قزلباشنک اوزرینه هجوم ایدیجه المرواخی بالضروره جنکه شروع ایدوب
پاسده مراکی حمله کیجدی رجال الغیب قزلباشدن نکا الوب خاک و باد
وتیغ بران بر که لشکر اسلامک یوزین دوندروب الحاصل انهزام علله
علت مستقله اولمقین جنک مذکوره ودیاربکر و قرامون و حلب اناطولی
سنجاقلرندن خنده پرکرینده کمیت وار سه شهادت شربتی
نوش ایدوب باقی سی تیغ زهرالود دیش الوب کیجه آرایه کیرمکله مراد پاشا
برحجه لوا لعله مارا بو مار الوار دویه خان قیح رتاروب کلدی اند نصکره
پادشاه کلوب دیالرصوبی ایله شاط قادشین برده جسر قوروب لشکر
بیک سر مقداری بردم طرفمزه دبیر مقداری کهنه بغداد طرفنه کیجوب
اطرافمزه قورا ولولی صالوب کاه بوطرفده باش کوستردب الحاصل
پیر بغدادی قزلباش بنزه محاصره ایدوب یعنی طویله دولمش میمون
دوتوک قلعه ایله جنک ایمیک بومانرون قزلباش هم بارو
قزلباش ایله جنک امسک اکمه مردن قلعه خلقی اخری کثیر خراالام
لاعلاج اطراف مرة خندق کوب طایور ایلدوق طابوره داخی
ملتفت اولمیوب نیجه دفعه طابورمزا اوزرینه کلوب لا رمعلوب ماه
شعبانک یکرمی یدیجی کونی طایرمزا اوزرینه یورش ایتمک نیله
کلدوکدوکه صاحب سعادت داخی لشکر اسلام آراسته ندا
صالوب صغیر وکبیر والتمو پیاده سی عموما نفیر عام اصلونی نیکجردن
غیری که متر سده قلعه مقابل دورمیشکر ایدی قرشو چقوب مقابل

طرفندن سردار اولن زنبل خان دیمکله معروف بر فتنه انکیز غالبا اوزق
بیک مقداری قزلباش معاش حیله کارنابکار ایله بیدا اولوب
اول دیالمه صوینده عبور بولوب بردم طرفمزده کیجوب نیجه دفعه آنلر
مغلوب والتی کوسریکین اورزه اکمن شاه عجم کندو ایله اولن العسکر
خونریز ایله ایاق کلوب هیچ بروم طرفمزه ملتفت اولمیوب بر مقدار
لشکر قلعه مندلی اوزرینه یقین اودوب صاحب سعادت خبر الدیکی
قاپوجی باشی محمد آغا و جتالو مصطفی پاشا وساری معا اولن لشکر
اسلامی توپ اروالمه قلعه مذکوره ون چقردوب کیمن مجروح وکیمن طعمه
شمشیر وکیمن کندوسی کبی قزلباش بدین المدی بعد ذلک قلعه
سی دیمکله مشهور بر قلعه داخی انجیده اولن اهل اسلام تسخیر اندیجه
بو اخبارلردن لشکر اسلام اوزرمه سهم عظیم مستولی اولوب ابا
جیقوب مقابله اولمقه اولامیدر و بو تدبیر اوزره اکمن بو محل شاه عجم خدم
وحشم ایله بزم طرفمزده توجه تام ایدیجه سروادی الون نابکار مذکور
سبق خدمت جون مشیر و ذلک ایدوب ماله حدی اورزمه حسرقورمق
سروعنده ایکن صاحب سعادت مع ودیعه دیاربکر بکلربکیسی مراد پاشا
ایله اولن بش بیک مقداری قره جاق تحت لرچشمی آلتی پارچه توب
ایله کوندروب قضا اول معلول حیله کار بیرون جست دیرلوب
جسری قوروت اوج دورت بیک مقداری قزلباش دلعله نزول
ایتمش ایکن طرقدن مراد پاشا نیشوب توپ و تفنک ایله موجود اولان

اولدوق قوشلقدن اکنده ونه ذکر توپ وتفنک القسنده جنک اولنوب
سردارلری اولا زینل خان شدت ایدوب همان طودب آتشده یانان
قوردوغده ملاعین بر کور بو اشارتدن بشارت نقاری دوکوب صنعی
وکبیری کوز قرالدوب بالذات توپ وتفنکده مقیدا اولمیوب بر حمله
ضرب ایله معرکه اکر کوه البرز اولسه اوکلرنده طاردمار اولوردی
محصل بو جمله ایله لشکر اسلامی قلبی قلبسه اولدوب ملعه کلوب سکبانلر بوردی طابان
وبشر وجقدنه ایکرمی آت اتاغی الشنده پایمال اولوب اسپاهی
طایفه سی میدانی وار کوردوکده صاحب سعادت الاینده داخی
دورمیوب قرارلرنی قراره تبدیل وباشلریله صحرا وپایابان دوشوب
طاپور پولین اردب اکثری اول کندن وناسدا ارلوب قلانجه مبر منکوب
ومنکوس وانه فی برکتی طاپوره پناه کتوروب بورمع قرار وبردوکی نوع
معرکه صونکره صاحب سعادت امرای عظام وکبرای فی والقدر اولاً احترام
ایله مشاوره ایدوب قرار وبالذات پرداخی طاپوردن بشر جمعه حصر فرمز
بو قدر سمان قلعه محاصره سنه برک پاپوشوب شاید که قلعه قحطلق
ایله توکووب امانه کتوره یوز وبولوا امتدا ایله قلعه پنک دورت
بانی احاطه ایتدوب شاه عجم بو تدبیره واقف اولنجه بی پروا
کنجد کننه بغداد طرفنه اون مس سک مقداری قزلباش کیجوروب
اوج بیک بوک بلکه ارتوق ذخیره دده وقاطر قوتشی قلعه سی
جوارینه بتورب لشکر اسلام قرسولرینه غلوا ایکوجه دولنمز بار المنوب

ایدی

آنده داخی خیلی سکبانلری شاطه صوینه توکوب ونیجه سی طعمه شمشیر اولوب محصل
قوشلق وقتی آمده که دیده بصیرتمز ایله مشاهده ایدروک بو عظیم ذخیره
وفنون ماتاع وطرفه وکمین کمیلر ایله قلعیه قویدی اول اجلدن لشکر
اسلامک پلی بوکلوب پراغورده قلعه دن تا امید اولدق آلهی
کنده وحالمزینه منجر اوله ویولوا افسرده فکر بزلرده اکین شاه عجم بوجود ایدن آن
خاطر جمع حاصل ایدوب قزلباش دوروب تا منزیک بوللرین کسوب
دلو بالذات شاطه وقت اطدن تجاکه بحر وبردن قوش اجور مستوب
طاقم قزلباشنک الی اتاغی التی شاطه وقت اطکبی صولرکه هر پری
طویه صوبی طیغانده دورهر حالی کبی بورانسوب حله وکربلا وفلوجه
ومسب طرفلرینه آقین صالوب محل مذکورلرده اسلامنک بیک
ویاسا امدادات وات اغلانی مانده اولن جمله یکسان کوچ ایدوب
حله دن اولان اصلان پاشا وقاپو قولی وعربی بر طریق ایله تسخیر ایلدیلر
که تقریر ندنی باللرقاصره وقلم کاسپر دور محصل مدتلر دورله اردوی
همایون پروقیه ذخیره کلوب بر کیم اولدن بر ذخیره جوق تدارک
ایدلسه حالا کیمین بوت کیمین صاتلمار ودومزنک اوجوزلقی بومنوال
اوزره اولوید بو که دکر آمده زر پروقیه اوز پر غروشه پروقیه خرما پر
غروشه پرکله ارپا سکز غروشه المشلتنک اوج درهمی پر اقجه دات ایک
پروقیه سی قرن اقجیه صاتلور او دل نازک طبع خانلرکه نعلوا ای تزاکت
ایله سردیلر شمدی آت اتن کورنده صلوات کتور اولیدیلر واول

ظریف جانلر که مصری کتان پرلرندن کونمک کیمک عار ایدرلردی
شمدی چادر بزندن انتمز کونیکلر ایله قدح کسب ایدر اولدیلر
اول خودپسند دلاورلر که قهوه لرده قزلباش جنس ایله مسخره
دوترلر ایدی شیمدی اولیسی اوج میل بولده مشاهده ایدنلر
رستم زاله تشبیه ایدر اولدیلر دا اول قوچاق بکلر که قزلباشدن
دوبلق المق امید ایله کلورلر ایدی شیمدی چادرده اسبابلری
یورندن قیوب التی جانلرین قورپرمغه منت بیلور اولدیلر اول منعم
اکابرلر که کوش حلوا تلره همیوب قوجی ایله حمامه کیدنلر ایدی شمدی
لوایتک کورنده تحسر چکر اولدیلر و ابل احلندن اردومزبنک
دورت حصه دن بر حصه سی انجق اتلو در ما بقی لشکر اسلام یایاق
و پریشان چالوبدر اکر نیزتر و یرایله کوجمل اولنک ته بنکچربک اوزره
سانخانه سی کوتورادادو جبه خانه وطرنجانه مزبک پرفرونه اندیلق
اندن وار همین بو فکره قالشور که سلطان سلیمان دن واندن بره جکیده و بصره ده
انتقال ایدن پالمیرد سبابانذار طوبلری قلعه دوکمک ایچون کتور
شد ایدی بو یله بوزنده وقولقده آل عثمانن نام و ننک دور وبو حسابت
سعادت بو اندیشه ایله پایمال اولوب نیچه دفعه مادم خزینه ایچون استقلال
اولمزکو مدرلمشد بر کسه اثری ظاهر اولمدی بیلمز قزلباش اللنده
کرفتار اولدیلر توجه سعادتلر خواندکار حضرتلری بالذات لشکر اسلامنک
طوبلری پرنوریدن کوتورلمک ایستر همان معنی و ترکیلرده سویلیور که

بغداددن و بصره دن کلورو اریلمیدی عثمانلودن بره یاردم
وارپله بواندک خزینه ویاردم کلیه اولا اشجع احتمال دار ایدی قلابادن
بو بله خواندکار حضرتلری بالذات کلمه امداد منیره تیمز ایچون که قضیه
بو مضمون اوزره دور برپانمز بالصوبی نیرانمز ساطه الکنه مرشاه
عباس اولمز بغداد مکر بیزه خدادن اوله امداد محصل کلام دوزیدن آدن
بردنوندا تسلو کرداله کیمه دوشمس و کلدورکه بیزدوم بو احوالمره مطلع
اوله هم روحم بله فهم ایده رورکه شاه عجم بر تدبیرکه ایلدیه تقدیره موافق
کلدوکی محضا حضرت علی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن
اولدکی شبهه بو قدر سلنموز امام اعظم حضرتلری بزوم چهنم ونن
تمی سست اولدوغی یسبیدن و ربو خسته انجق کندو مرقد
شریفی و روح لطیفی ایچون اول حضرتک درکاهنه پناهنه توجه ایدو
مدریم روحم بو ملمه زاده تسکد وکده بو عجب کلماتی جهرا و قمیوب
همان شیوه سرایله که با همزده مخفی و رکذر آیده سزه که خودنیلیر
و سوا پسندن سلامت اوله سرامین بو معنی مخفی مور ولمیه که اردو
مزه پرخسته لیق ستولیدر که بو ولایتک اب و هواسی قزلباشلنک
اکری قلیجی کبمقده دوراج اغرلسی و استفسار جمتی نزله ومرک مفاجا
و باد سموم بله درد و بلا کردن کنی معادتلو باش کرکند و زکیم سر وا حجه
اول جانبیه حیقه همان پاران اصفهانه سلامزی توروب حلال اللو دیلمیه سیر
آخرت حتی حلال ایلیونکرا الحکم لله واحد القهار همان بو شکر مدار دور

که بقیه عمرمزی امام اعظم ترانیده صرف ایلدوک یاران باصفایه داخی آیر
یمم مکتوب لرباروب کوندرمشوز قصورمرلرینه نظر اتمیوانجق الدی
الحق اولدی یراپری سطرباز پچه دشمن کلدی بوراوج دورت او
کوتدلیق واقع الور ظالم قزلباش یکسایسه کوری اسلامی علیه الو
بدر قور و قرینه سکز دورکی طاپور اوزرینه سکز توپ یا خندق
اطرافنده کیس دورجه کیجه لر اوغربسی وجه کندورلر دوغرسی تلر
دورکه کیجه قالوسلر ایله اردومزنک آراسی کسوب روزکارمزی سیله
کیجه سلمزدن قورشاقمزی خیره پلوروته المزدن اقمزی ایکری الم
پرباشه قالوندر حالمز الله دن غیری کیمسه بیلمز مشروحا تحویر اولن
یوز بوبله مکتوبه صیغمز حقا که مصیبت روز محشر بوکونده پرستکی اولمزدخی
سنی بورکا قیاس ایده والسلام **ذکر مراجعت موکب همایون**
از عراق عرب و قشلاق در مازندران بهشت نشان چون رایات ظفر آیات جاه
و جلال بنهجی که مرقوم کلک بیان گشت بفیروزی و اقبال از سفر
دار السلام بجانب عراق در حرکت آمده بعظمت و کامرانی بحدود
همدان رسید روزی چند در ییلاق میم از ییلاقات آنجا اقامت
اتفاق افتاده در آنجا متوجه نظم و نسق مهمات بغداد گشته تولیت
مشاهد مقدس و خدمات روضات مطهرات از سارو سلطان تغییر یافته
بصفی قلیخان تفویض یافت و در ازاء مردانگیها که از و در قلعه داری
بظهور آمد شیرعلی لقب یافت خسرو میرزای گرجی داروغه اصفهان

سرکار عمارت فرموده جهة تعمیر و تخت وبت قلعه و احداث برجهای عالی
و حفر خندق بدان صوب فرستادند و معماران و استادان بنا و
بلیداران و عمله و فعله جهت آن کار تعیین و جمعی از سپاهیان و تفنگچیان را
که محصور گشته ایامی مشقت قلعه داری کشیده بودند از آن خدمت
معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند و بعد از فراغ خاطر
از امور مذکوره عنان عزیمت بصوب سلطانیه معطوف گردانیده چندگاه
بلده مذکوره محل اقامت خسرو مظفر منصور بود و در آنجا بسا عیان لشکر ظفر
نشان که پرداخته از سر پس در معرکه غزای گرجستان و معارک بغداد مردانگی
ظهور یافته بجایزه و خلعه و سایر نوازشات و تفقدات سرافرازی
یافتند جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت و حمیت ارتکاب مشقت
آن سیاق نموده بودند در سلک قورچیان عظام و ملازمان درگاه
انتظام دادند و زمان بیک ناظر را سردار هنر از تفنگچی نموده بجانب
آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در انتظام
امور سرحد بدانچه صلاح دین و دولت باشد بعمل آورند شرح رفت و آمد
او و قضایای سانحه آنجا در طی حالات سال آینده مرقوم قلم سوانح نگار
خواهد شد و چون در بغداد حافظ احمد پاشا و سردار صلاح دیده بود
که حضرت اعلی مکتوب دوستانه در باب تعزیه سلطان عثمان و
تهنیه جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری در ملک بغداد که اوجاق
قدیم و ملک موروثی این دودمان است بفرمایند و محمد آقا نام ایلچی که

قبل ازین در زمان جناب سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا که از جانب سردار آمده بود و درین ماده که موجب رفع غبار کلفت و سلامت خلایق و عباد و بنده و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشتند مصلحت جمهور اشیار از مرخص ساخته طهماسپ قلی سلطان شنیره و تلی را برسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب برنهج مسطور بقلم آورده در موافقت ایلچیان مذکور روانه فرمودند شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده رقم زد کلک شیرین مقال میگردد و در سلطانیه عموم سپاه رخصت اوطان یافته موکب همایون باطنطنه کاب اشرف بدار السلطنه قزوین آمده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرمودند چون ایلچیان پادشاه اروس و ایلچی ندر محمد خان اوزبک والی بلخ جهه تجدید قواعد صداقت و دوستی بپایه سریر اعلی آمده در قزوین اقامت داشتند بسعادت بساط بوس فائز گشته مکاتیب و تحف و هدایا که آورده بودند گذرانیده قرین اعزاز و احترام روانه شدند و از آنجا عزیمت قشلاق مازندران بهشت نشان فرمودند و بسعادت و اقبال وانه آن طرف گشتند و در مستقرا در دار السرور فرح آباد و بلده طیبه اشرف و سایر محال ارم مثال آن ولایت بکام رانی و اقبال سیر و سواری و شکار می گذرانیدند

متوفیات که درین سال بعالم بقا پیوستند یکی طهماس قلیخان ترخان که از زمره مقربان بساط اقدس بود در سال گذشته رتبه ایالت و خانی یافته درین سال بحکومت و دارایی دار الامان کرمان سربلند گردید در سفر

خیر اثر بغداد ضعف معده بروطاری گشته از افراط اکل و شرب نا مناسب آن ضعف قوت گرفت و بمعالجه و مداوا کمتر میپرداخت و سخن اطبا را اعتبار نمی نمود روز بروز مرض اشتداد می پذیرفت حضرت اعلی او را از شمول عاطفت از کرمیر رخصت ییلاق داده و طبیبی همراه کرده او رفته رفته در ییلاق کرن حل اقامت انداخت و بهمان دستور مقید معالجه اطبا نمی شده برای خود عمل می کرده بالجمله هر روز یکمرحله موت را استقبال می نمود تا باو رسیده بادم اللذات ش دریافت ایالت کرمان علاوه منصب مهرداری گشته بامیرخان مربی سوکلن که از امرا بزرگ ذو القدر است تفویض یافت دیگری از متوفیات میرزا ابو طالب که از سادات عالیدرجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه معطر منور سلطان روضه رضا بود و در سفر خیر اثر بغداد ملازم رکاب اشرف بود بعد از انهزام رومیه بشرف زیارت روضات مطهرات کاظمین و کربلا و نجف اشرف مشرف گشته راقم حروف نیز با آن سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشاهد مقدسه رفیق و هم صحبت او بود بعد از آن از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلی گردید روزی در بلده طهران از افراط میوه های متنوع الوان و اکل طعام قولنجی طاری گشته معالجاتی که دافع آن تواند بود نمودند مفید نیفتاده بعالم بقا پیوست نعش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه جدش علیه السلام

مدفون گردید رحمة الله علیه آغاز سال توشقان ئیل ترکی مطابق سنهٔ ست
و ثلثین و الف که سال یازدهم از قران دوم جهان داری
حضرت اعلی شاهی ظل الهی است دگرره با نشاط و کامرانی

زمانه یافت آثار جوانی * بهار دلکشا آمد خرامان
پر از گلهای شادی جیب و دامان * هزار از شوق گل نغمه سرا گشت
جهان از فرخی جنت سرا گشت * دگر باره عالم پیر جوانی آغاز نهاد

میمنت قدوم نوروز دل افروز نشاط افزای بزم بهار گردیده زینت
بخش عرصهٔ جهان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمان روای
اقلیم چهارم آسمان بر سپند شرف و اورنگ کامرانی برآمده در شب
یکشنبه دویم ماه رجب هشت و هیفده دقیقه از شب گذشته از آخر آن
منزل حوت باول سرای حمل نقل نموده بساط عالم آرای در عرصهٔ گیتی
گسترده فیض رسان بساطین جهان گردیده مهوشان یاسمین بر غنچه گرد و
بمحفل روزگار خرامیده سرو سرابستان اهل سریر رعونت و دلربائی
افراخته از فیض بهار خضرت و طراوت تازه یافت عندلیب خوش الحان شاه
گاه از شوق مقدم گل با هزاران رنگ و نوا نغمه سرا گردیده گاه از رشک
هم آغوشی گل با باد صبا و پریشان اختلاطی با ریحان در ناله و افغان آمد

گل با همه کس انیس و دمساز شعر بلبل ز فراق ناله پرداز

و نواب همایون اعلی بفرخی و فرخندگی در خطهٔ دلپذیر اشرف بکامیابی
و عشرت پیرائی می گذرانیدند و گاهی بنشاط شکار پرداخته باز بلند پرواز

هوس را در اوج کامیابی بپرواز در آورده انتظام بخش عالم شوق و
خرمی بودند و در آنجا زینل بیگ بیگدلی در ازای خدمت و جان سپاری
که در ایلچیگری هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده
بود سزاوار تربیت و مستحق عاطفت بود برتبهٔ بلند ایالت و خانی
و منصب ارجمند ایشیک آقاسی باشی گری سرفراز گردیده پایهٔ
قدر و منزلتش بلندی یافت و الکائی که اقطاع علیقلی خان بود بوی شفقت
شد و چون موسم بهار بسر آمده هوا از اعتدال ربیعی روی بگرمی آورد
موکب نصرت قرین از قشلاق مازندران حرکت آمد چون آوازهٔ
حرکت لشکر روم میرسید عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین معطوف
داشته در بهترین زمانی در دولتخانهٔ آنجا نزول جلال فرمودند
و از قزوین بجهة انتظام امور سرحد آذربایجان و گرجستان لوای
جهانبانی بدان صوب در حرکت آورده بلدهٔ سلطانیه مضرب سرادقات
عز و جلال گشت رستم بیک یساول را که بوفور اهلیت و کاردانی
متصف و برتبهٔ دیوان بیکی گری سرفراز بودند بدار السلطنه تبریز
فرستادند که باتفاق حاکم تبریز و امراء آن طرف از سرحدون آنجا
بوده در دفع فساد رومیه و اکراد آن سرحد کوشیده مساعی جمیله
بظهور آورد از سوانح اقبال که درین سال بخیر ظهور آمد خلاصی
یافتن قزاق خان چرکس بیگلربیگی شروان است از حبس موراو طاغی
گرجی که در راه قراقلخان گرجستان بنوعی که در محل خود تحریر یافت

گرفتار گرجیان شده مدتی محبوس بود چون مهمات مورا در گرجستان بر نهج
دلخواه انتظامی نداشت یکدو نفر از محافظان او تطمیع نموده در زمانی
فرصت او را برداشته از گرجستان بیرون آورده بسلامت باردوی
قورچی باشی رسانیدند و بعد از عرض و استجازه همایون و ایشروان
گشته بو کلاو نابیان و متعلقانش که در شروان بودند پیوست و
بدستور بیگلربیگی آن ولایت است دیگری از سوانح اقبال رفتن قورچی
باشی است بسر قلعه آخسقه و بدست در آمدن آن قلعه بنیروی دولت روز افزون
سابقا مذکور شد که حکومت آخسقه گرجستان فوق بسلیمان خان شمس الدین
لو و محافظت قلاع آنجا و جماعت تفنگچیان متعلق بوده و در سال گذشته
بنا بر هر گونه فتن و فتور که در گرجستان و سرحدها واقع بود و آوازه
آمدن سپاه روم میرسید و از اباظه پاشا حاکم ارض روم که قرب
جوار ولایت مذکور است آثار نااخلاصی و حیله اندوزی بظهور آمد
محافظت قلعه آخسقه که معظم قلاع آنجاست و اهمه نموده از بیم محاصره
و تسخیر در اقامت قلعه متزلزل گشتند و چون تعمیر شکست و بست
قلعه هنوز نشده بود و چنانچه باید استحکامی نداشت سلیمان خان
نیز صلاح در توقف ندیده بیرون آمده بقورچی باشی پیوستند مرتضی
نامی از امرای روم که در قراجه اردهان حوالی آنجا می بود اراده
خود یا نفر موده و صلاح اباظه علی ای التقدیر این قلعه و مملکت را خالی
یافته متوجه آن صوب گشته تصرف نمود و قورچی باشی که با بعضی از امرا

در قراباغ قشلاق داشت از یورت قشلاق حرکت کرد بجد و در وان
آمده بود تسخیر قلعه مذکوره مامور گشت و زمان بیک ناظر از کرو و جمعی
تفنگچیان و تفنگچی باشیان در سال گذشته با آذربایجان رفته بودند حسب الامر
بقورچی باشی پیوسته باتفاق بر سر آخسقه رفتند و قلعه را محاصره
کرده از اطراف و جوانب سیبها پیش برده یکدو حصار آنرا تسخیر کرده
مرتبه مرتبه پیش رفته رومیه چند گاه قلعه داری کردند چون قلعه مشرف
بتسخیر گشت و دانستند که عنقریب بقهر و غلبه مفتوح میگردد و از هیچ
طرف مدد نرسید مرتضی پاشا طرح صلح انداخته دست از قلعه داری
باز داشت برین نهج که رومیه از تعرض قزلباش ایمن بوده بهر کس بهر
طرف خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن بایران قزلباش داشته باشد
این رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از عهد و مواثیق قلعه را سپرده خود
نزد قورچی باشی آمد رومیان بعضی مرافقت و اختیار نموده بعضی
دیگر ببلاد خود رفتند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و
چون سلیمان خان بجهت انداختن قلعه و بیرون آمدن محاصره و زد
و خورد مقصر و از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بشمس خان قزلق
تفویض یافت و او با طایفه قزاقلر که آشنای آن سرزمین اند
داخل قلعه شده بحراست پرداخت دیگر از سوانح اقبال مخالفت مورا و
طهمورث خان است و شکست یافتن مورا و شرح واقعه آنکه بعد از
محاربه که فیما بین عساکر نصرت مآثر و مورا و طهمورث و جماعت گرجیان

بوقوع پیوسته جمعی از عظمای گرجستان کارتیل در ان معرکه مقتول گشتند موراو که مهیج آن فتنه بود میخواست که در مملکت کارتیل حاکم و فرمان روا باشد و جمعی از عظما و ازناوران از وصیل تر بودند که حکومت و بزرگی موراو مکروه خاطر ایشان بود طهمورث خان که پادشاه زاده دوآلی کاخت بود چون ولایت او خراب بود و از نژاد سیمون خان باضی و آلی کارتیل با سیمون خان ولد بکرات خان برادرزاده سیمون خان باضی مخالفت نمودند میخواست که عظمای کارتیل بجانب پسران او میل نموده یک پسر خود را بارث دخترزادگی حاکم کارتیل گردانیده خود در ان مملکت نیز فرمان روا باشد و صاحب اختیار و اقتدار باشد و بعضی از گرجیان کارتیل درین ماده با او همزبان بودند و از موراو دوری میکردند بدین جهة میانه موراو و طهمورث خان وحشت پدید آمده بفساد انجامید و از یکدیگر دوری گزیده طهمورث از او احتیاط مینمود موراو لشکری از خواهان خود مرتب ساخته علی الغفله بر سر او رفت و موافقان طهمورث او را آگاه گردانیدند در آن وقت قدرت مقابله و مدافعه نداشت از مقام خود حرکت کرده بطرف دیگر شتافت و فرصتی جسته با معدودی که در هم آورده بود بر سر او رفت و فیمابین هر دو گروه محاربه قوی دست طهمورث غالب آمد و موراو شکست یافته جرعه اعتبارش از باده پندار خالی گشت و در گرجستان اقامت نتوانست نمود عزیمت دیار روم کرده متوجه آن طرف گشت و

بسرداری

بسرداری که بر سر اباظه بارض روم می آمد پیوسته از انجا باستنبول رفت و از آن تاریخ در میان و میان است و طهمورث صلاح دولت خود در التجا نمودن باین درگاه دانسته با داود خان ولد الله وردی خان که بعد از محاربه حسب الصلاح قورچی باشی با گروهی از مردم و تفنگچیان در تفلیس اقامت داشت با وی الفت و آشنائی کرده فیمابین مراسله و آمد شد وقوع یافت و دو سال گذشته بوساطت او عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد و درین سال فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد

التجا نمودن طهمورث خان بدرگاه جهان پناه بوساطت داود خان ولد الله وردی خان و ملاقات ایشان با یکدیگر

چون میانه موراو و طهمورث وحشت پدید آمده موافقت ایشان بمخالفت انجامید و او برومیه توسل جسته بدیار روم رفت طهمورث از خواب غفلت بیدار گشته از کردهای خویش پشیمان گردید دیگرباره دست توسل در دامن دولت دودمان استوار داشته با داود خان طرح الفت و آشنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی آستان کرده بوسیله استشفاع او عفو زلات و تقصیرات خود کرد داود خان حقایق حال و فراغت و بندگی او را بخدمت اشرف عرض نموده در حینیکه رایات ظفرآیات جاه و جلال بفیروزی و اقبال از سفر خیر اثر بغداد بصوب عراق در حرکت آمده بود عریضه داود خان و تضرع نامچه طهمورث که با او نوشته بود بمجلس بهشت نظیر همایون در آمد در آن صحیفه درج نموده بود که درین

چند سال از من خطای بسیار صدور یافته و تجربه محاربانی که ضرور تا بادر
وقوع یافت قزلباش عموماً تیغ های زهرآلود بخون ریزی من در میان داشتند
بدین جهة چون جرأت آمدن بپایهٔ سریر اعلی ندارم اگر حضرت اعلی که از
خاندان کرم اند رقم عفو بر تقصیرات این بندهٔ گنه‌کار کشیده از خطاهای
گذشته اغماض فرمایند مجدداً حلقهٔ غلامی در گوش کشیده بعد الیوم قدمی
از شاهراه بندگی انحراف نمی نمایم و بعد از آنکه خدمتی چند نمایان
ازین غلام صدور یافته و جان سپاری چند کرده باشم که بین الجمهور مستحسن و
پسندیده باشد تکیه بآن کرده سعادت ملازمت در میتوانم یافت حالا
از خوف بی ادبیها که ارتکاب شده امیدوارم که از تکلیف ملازمت معاف
باشم و درین حج ابه پسر برم و داود خان استمالت نامچه بر سبیل حرز امانی
باسم او استدعا نموده بود حضرت اعلی ملتمس داود خان را مبذول داشته
استمالت نامچه مبنی بر عنایات خسروانه و عفو تقصیرات او فرستادند و
اما سفارش فرمودند که بطهمورث اعلام نماید که او از عهد صبی در ظل تربیت همایون
نشو و نما یافته و مارا بواجبی می شناسد و بر نیک و بد مزاج اقدس
اطلاع دارد حالا این معاذیر و اظهار ندامت و خلوص بندگی که نمایند
ازو پذیرفتیم اما دانسته باشد که مادام که روی اخلاص و ارادت بدرگاه
عرش اشتباه نیاورد و بطریق کینه کاران شمشیر بگردن آویخته بنظر در
نیاید عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این چنین حیله اندوزی
دارانه بادر گیر دستی نماید که دامن بعصیان آلودهٔ خود را بآب خدمت

کاری راست قولی شست و شو دهد و خود را شایسته ادراک سعادت
حضور گرداند بعد از وصول فرمان داود خان عزم ملاقات او با خود جزم
کرده به پشت گرمی وجود اقدس و عنصر مقدس همایون بی تکلفانه با معدودی
از ملازمان خدمتکار متوجه ملاقات او گشته دوستانه یکدیگر را ملاقات
نمودند داود خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلیغ شاهی را
بابلغ بیان خاطرنشان نمود و نخست تکلیف تغییر لباس و میانه که در
ایام خلاف بان ملبس گشته بود نموده او را بلباس قزلباش در آورد و تبعه او
همگی تغییر لباس کردند و دست در دامن استشفاع او زده مهمات
خود را بصوابدید او منوط و مربوط گردانید و شرط نمود که اگر عنایات و
الطاف شاهی شامل حال او باشد مدت العمر پا از جادهٔ بندگی و متابعت
بیرون ننهد و بعد از معاهده و شرایط پیمان بازگشته بجانب تفلیس عود نموده
و حقیقت رفت و آمد خود را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیده که طهمورث
خان بر جادهٔ اطاعت و انقیاد مقیم است **سانحه دیگر** التجا نمودن اباظه
پاشا است بدرگاه گیتی پناه کیفیت واقعه آنکه چون رایات فیروزی
آیات همایون بنصرت و اقبال از سفر بغداد معاودت نموده اخبار
فتح و فیروزی و هزیمت لشکر روم در سرحدها انتشار یافت اباظه پاشا
دیگر باره اظهار خلوص عقیدت و اخلاص کرده نوروز بیک قورچی
استاجلو را که در سال گذشته حبس نموده شهرت قتلش داده بود باز فرستاد
از اعمال سابق و حرکات ناهنجار و تصرفات نالایق اعتذار معاذیر در میان آ

تمسک جست و چون خلیل پاشا سردار رومیان متوجه دفع او بود چشم داشت
معاونت از این دولت داشت و چون از اطوار او دوبینی و مکر و حیل
بظهور پیوسته بود در هنگامی که لشکر بر سر او آمد در معاونت او
توجه تمام مبذول نیفتاد اما مقرر شد که قورچی باشی با لشکر ظفر اثر که در آن
حدود بود در ایروان اقامت نماید که مبادا از رومیان دست درازی
بقلمرو همایون اعلی واقع شود بعد از آنکه خلیل پاشا سردار ارض روم
نزدیک رسید حسن پاشا نامی را با چند نفر از پاشایان و جنود ینگچری
بقصد استرداد قلعه آخسقه بارض روم فرستاد و بستان پاشا و علی
بیک را که از معتبران بودند برسالت نزد آبازه فرستاد که او را
مستمال گردانیده ترغیب نمایند که بلشکر پیوندد و باتفاق بر سر آخسقه
روند و دوستانش باو اخبار نمودند که این جماعت بگرفتن تو مأمور اند
از خود غافل مشو آبازه بستان پاشا و علی بیک را گرفته نگاه داشت
و با لشکر ارض روم بپشت گرمی جنود قاهره که در سرحد چخور سعد بودند
از خوف جان از قلعه بیرون آمده علی الغفله بر سر امرا و پاشایان و
ینگچریان که مقدمة الجیش بودند ریخته مجادله نموده دستبردها نمایان کرد
و چندی از عظمای لشکر که حسین پاشا و دیلر از جمله ایشان بودند بدست
آورده جمعی کثیر از رومیه و ینگچری بقتل آورد و حسین پاشا را زخم دار
بقلعه آورد و در قلعه از هم گذشت و چون این خبر بسردار رسید با عموم
سپاه بر سر او آمده قلعه ارض روم محاصره نمودند و او تا چهار ماه

محصور بود و بمراسم قلعه داری پرداخت و در آن مدت رایات جلال
نیز بنابر حزم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت زمستان رسید رومیه
زیاده از این در ارض روم توقف نتوانستند نمود کاری نساخته بازگشتند
و او حقیقت احوال بعرض اشرف رسانید حضرت اعلی نفری فرستاده او
اظهار کردند که چون اقوال آبازه پاشا موافق کردارش نبود زیاده
اعتمادی باقوال او ننمودیم اگر در قول خود صادق است و با نواب
همایون ما موافق طریق این بود که گرفتاران رومیه را که در جنگ و غیره
بدست آورده بود بپایه سریر اعلی همایون فرستد که بر ضمیر انور ظاهر
گردد که این تلاش او با رومیه در باب دولتخواهی این دودمان است
و مضمون این مصراع را که ع یا زنگی زنگ باش یا رومی روم متصور
دارد شرح بقیه احوال او در سال آینده مرقوم میگردد و در وقایع متنوعه که ایراد
آن لازم بود بر اذکیا پوشیده نیست که در میان سلاطین عالم و پادشاهان
عرصه گیتی قانونی است قدیم که ایلچیان که بیکدیگر می فرستاده اند
خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عناد سالم
و غانم آمد و شد نموده بهیچ نوع مضرت و آسیبی که عند الخالق و الخلایق
ناپسند و مذموم است بجان و مال ایشان نمیرسید زیرا که فرستادگان
مامور فرمان فرستنده اند و وظیفه ایشان جز تبلیغ رسالت و رسانیدن
نامه و پیغام نیست بیت * در آیین شاهان و رسم کیان
فرستادگان ایمن اند از زیان * درین چند سال دو مرتبه چنانچه

در محل خود کذارش ناقیه ایلچیان با مکتوب بلاغت اسلوب متواضعانه چنانچه
راه و رسم سلاطین روزکار است بپادشاه روم فرستاده بوجود جلبی
بیک قورچی قاجار را قبل از وقایع بغداد و طهماسب قلی سلطان شیره
ذلی را بعد از آن از ارکان دولت خانواده آل عثمان این امر شنیع بظهور
آمده جلبی بیک که بازکشته بقراحمید رسیده بود حاکم آنجا از کشتنش ابا نمید
و طهماسب قلی سلطان را چون عظمای روم باکید بکمر ضدیت ورزیده
برخلاف یکدیکر سخن می کفتند رفتن ایلچی نه کور را منافی مطلب خود
دانسته در راه ضایع کردند و بر متملکات و ما یعرفا و رقم تملک
کشیدند و تهمت خویش را بر اجل نهاده بعضی اشیای ظاهری اورا
جهت رفع شناعت بلازمانش دادند و آقا جلال نام کرک یراقی
که در ایام محاصره و دوستی روم آمده و شد طرفین بجانب حلب فرستاده شده
بود و بانجام بعضی خدمات مشغولی داشت حاکم حلب بشیوه کم فرصتان
پست همت عمل نموده اورا بقتل آورده کل وجوه بضاعت و اموال
و اسبابی که داشت در حیطه تصرف درآورد و اکر این امور از موقف
سلطنت صدور یافته زهی کم فرصتی و پست فطرتی و اکر حکام و پاشایان
بخود سر چنین امور اقدام نموده اند زهی بی جمیعتی و عدم اقتدار
پادشاهان خود را ی منصوبان و دلیل ضعف دولت است حضرت اعلی
اعلاالله تعالی که اوصاف حمیده اش پسندیده عالمیان و اطوار سنجیده اش
قانون زرکی و دستور العمل سلاطین جهان است برخلاف این معنی سلوک

نموده ایلچیان روم را که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد
بدرکاه جهان پناه آمده معزز و محترم در دار السلطنه اصفهان اقامت
داشت و مصطفی آقا نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال کذشته
بتحریر پیوست رعایتهای ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان
مقضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجار آن ولایت که در ممالک عجم بودند
در مهاد آسوده برضای خود هرکاه اراده نمودند بی اذیت و خسران
سالم و غانم روانه شدند وقایع پاشاسی امام قلی میرزا درین سال
از اقتضای فلک بی مدار و اطوار بی خردانه شهزاده بیوقار امام قلی
میرزا نور بینایی او از آسیب نیشتر نقصان پذیرفت در باستان جهان
که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و رقم تصدیق نکاشته اند همیشه
سلاطین عدالت آیین و فرمان روایان صاحب تمکین صلاح حال و
استقامت احوال خلایق را از سپاهی و رعیت بر مطالب عالیه
دنیوی و علاقه پدر و فرزندی راجح دانسته در رضاجویی و رفاهیت
خلق الله که برانیه موجب رضاجویی خالق البرایاست کوشیده اند
چنانچه قضیه بقتل آوردن سلطان سلیمان که اعقل پادشاهان روم بود
سلطان مصطفی نام پسر رشید خود را بمظنه طغیان و بی اعتدالی و سلطان
بایزید پسر دیکرش را با چهار پسر او بنوعی که در صحیفه اول در طی وقایع زمان
حضرت شاه جنت مکان تحریر یافته شاهد این معنی است و از قبیل از
سلاطین ماضیه بسیار بصدور پیوسته که ذکر آنها موجب اطناب است

شهزاده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی ارتکاب اموری که پسندیده
والد بزرگوار نبود می‌نمود و از اطوارش بی اعتدالی و از جوانب دانشش
بی دانشی و کم مهری تفرس میشد صلاح حال جمهور در آن دیده دیده جهان بینش را
بی نور گردانیدند اگر بحسب تقدیر بدین بلیه گرفتار آمد اما مضمون این

کو مصلحت تو از تو به میداند   از چندین بلیه دیگر که در عالم اسباب

جهة شاهزاده‌های عالی منزلت آماده کارخانه خلقت و تقدیرات و کثرت بینش
عدم بصیرت و بینایی است نجات یافته آسوده حال در ظل مرحمت شاهانه
روزگار میگذرانیدند

ذکر مراجعت موکب همایون از سلطانیه بعزم قشلاق مازندران بهشت نشان

چون چندگاه بلده سلطانیه معسکر همایون
شاهی ظل اللهی گردید و سردار رومیان که بسرحد آمده بود بمحاصره
قلعه ارض روم مشغول بود و بی نیل مقصود بازگردید خاطر اشرف از
معاملات سرحد قلمرو همایون و احتمال دست درازی ایشان باطراف
سرحد خصوصاً قلعه آخسقه اطمینان یافت عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف داده لشکریان را رخصت اوطان و مساکن دادند با ملتزمان
رکاب اشرف از سلطانیه روی توجه بقشلاق مازندران آورده بخرمی
و خوشدلی در قصبه شریف اشرف اقامت فرمودند و همواره بسیر و شکار
پرداخته در سرزمینهای نزهت بخش اشرف و دار السرور فرح آباد و منازل
خلد آسا و بساتین فرح افزای آن دیار که در سرمکان فرح بخش افراخته
و پرداخته معمار همت والاست عشرت پیرا بودند و زمستان را بخوشدلی

و کامیابی میگذرانیدند قورچی باشی که دو سال بود در آذربایجان قشلاق
داشت حسب الفرمان همایون بپایه سریر اعلی آمده در مازندران سعادت
بساط بوسی دریافت و زمان بیگ ناظر از آذربایجان عود نموده تفنگچیان
و لشکریان که با او و قورچی باشی بودند رخصت اوطان یافتند

از سوانح اقبال آنکه چون از محمد خان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و ظهور فتنه نوراو
اندک مسامحه و مباهله وقوع یافته بود که در گنجه و آخجه و دبیلو از وقوع
حادثه خالی کرده بودند مورا الکا و ولایت او را تاخت کرده انواع
مضرت دو سپاهی و رعیت رسید از امیرالامرای قراباغ معزول
گشته داود ولد الله وردیخان که بحارست تفلیس و انتظام امور سرحد
گرجستان مامور و در آن سرحد بود بدین رتبه بلند ارجمندی یافت و دیگر

از سوانح آنکه چون مابین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه
والاجاه شاه سلیم فرمانفرمای ممالک هندوستان طریقه خلت و دوستی و
اخوت و یکتادلی مرعی و مسلوک داشته بود و آمد و شد رسولان
و مفاوضات صداقت بنیان همواره از مآل حال یکدیگر خبردار و آگاه
بودند و از تاریخی که معتمد الخاقانی زینل بیک بیکدلی که الحال رتبه
خانی یافته زینل خانست از رسالت هندوستان عود نمود تا غایت
آمد شدی وقوع نیافته بود درینوقت بمسامع جلال رسید که شهزاده [illegible]
پسر بزرگتر آنحضرت که رتبه ولیعهدی داشت از اقتضای قضا و اقتضای
اجل موعود سفر آخرت اختیار نموده از وفور مصادقت و برادری لازم

کشت که معتمدی فرستاده لوازم پرسش و دلجوئی بفعل آورند و متفحص
احوال خیر مآل کردند لهذا انجمه بیک یوزباشی استاجلو را که از معتبران
درگاه و مرد سخندان کار آموزده آگاه است برسالت تعیین فرمود و
تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه نفیسه و نفایس هر دیار و تازی
نژادان صبا رفتار مصحوب او گردانیده با نامه محبت طراز دوستی
مشعر بر مهربانیهای برادرانه روانه فرمودند و او با آیین شایسته کمر تجمل
بسته باصفهان آمد که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بمقصد شتابد
و هنوز در اصفهان بود که خبر وحشت اثر واقعه ناگزیر آن پادشاه والاجاه
و فتنه و فتور هندوستان در ایران شایع و متواتر گشت و باعث تعویق
رفتن او گردید از اتفاقات ابراهیم عادلشاه و سلطان محمد قطبشاه
و سلاطین دیگر نیز چنانچه در ذیل مسطور می گردد عالم فانی را وداع
نموده بصوب عالم بقا شتافتند در زمان شاه جنت مکان نیز در
هندوستان چنین واقعه دست داد که سه پادشاه در یکسال ارتحال
نمودند یکی سلیم شاه ولد شیرشاه افغان که فرمان فرمای کل ممالک
هندوستان دهلی و اکره و لاهور و بنگاله بود ثانی سلطان محمود پادشاه
گجرات و ثالث نظام شاه والی احمدنگر دکن مولانا قاسم کاهی نزول
خسروان تاریخ یافته در سلک نظم در آورده بود تاریخ
سه خسرو افتادند بیکسال * که هند از عدلشان دار الامان بود
زمین تاریخ فوت این سه خسرو * چو پرسی زوال خسروان بود

ابن ل

درین سال نیز چنین واقع شد که در هندوستان سه پادشاه عمر و دولت را
وداع کردند هرچند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بنابر رابطه
صداقت و آمد و شد که قدیما با این دودمان دارند مناسب تقدیم تحریر
آن پرداخت دیگری نور الدین محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر
صاحبقران امیر تیمور گورکان در حینیکه از ولایت کشمیر عود نموده
هنوز بلاهور نرسیده بود در راه مریض گشته بعالم آخرت شتافت
مدت سلطنتش بیست و دو سال بود و چون پسرش سلطان خرم که بعد از
شاهزاده که فوت شد پسر بزرگتر بود بنابر وحشتی که بافساد مفسدین
میانه پدر و پسر روی داده مغضوب پدر گشته بود از ولایت پادشاهی
بیرون رفته بسیر و سامان دیار دکن بسر میبرد ارکان دولت که در پایه
سریر سلطنت حاضر بودند گویند که بوصیت پادشاه که در حین ارتحال نموده
داور بخش نام پسر خسرو را که بسلطان بلاغی مشهور بود ولیعهد کرده
و او را بپادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه بنام او کردند و برادرزادگان
که حاضر بودند سلطان بلاغی را کورنش نموده او را شیرشاه لقب دادند
اما شهزاده شهریار که پسر صلبی کوچکتر بود مخالفت ارکان دولت اختیار
کرده خود را بلاهور رسانیده قلعه لاهور و فیلخانه و خزاین و جباخانه
قیاس که در آنجا بود تصرف نموده خطبه بنام او در لاهور خوانده شد و سکه
بنام او این مصرع نقش کرده زدند که * سکه زد بر دور عالم شاه شاهان شهریار
و طرح سلطنت و پادشاهی افکنده اعاظم امرا و خواجها و اشراف و اعیان

که در آنجا بودند طوعاً و کرهاً سلطنت او را پذیرفته کمر بخدمتش بستند و او بدو
ودش لشکر عظیم مرتب ساخت و چون اردوی شاه سلیم و عظما و ارکان
دولت در موکب شیر شاه و خواتین و شاهزادگان بلاهور قریب شدند
سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده لشکر خود را با امرا و سرداران
و خواجه های معتبر لاهور بمقابله ایشان فرستاد که اگر در محاذات نعت او
مصر باشند و پسرزاده را برد که پسر صلبی است بگیرند بمحاربه پردازند
ارکان دولت که معظم ایشان آصف خان بود از ورود لشکر آگاه گشته
ازان طرف نیز گروهی بمقابله شتافتند و عظمای پایه لاهور را از وصیت
پادشاه و جلوس سلطان بلاغی موسوم شیر شاه که بحکم وصیت ولی
العهدی وقوع یافته و اتفاق شاهزادگان و خواتین معظمه خسروا آگاه کرده
بموافقت خود دلالت کردند روزی که فریقین را ملاقات اتفاق افتاد
و سرداران خواجه ها و اعیان فریق با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشانه بمیان
آورده از طرفین جنگ را در باقی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار برون
گشته جمعی بآنطرف پیوستند و جمعی بازگشتند و پراکندگی آغاز نهادند و سپاه
سلطان بلاغی جلوریز بلاهور رسید سلطان شهریار فرصت جمعیت و
سامان مقابله و قدرت محاربه نیافته در قلعه خزیده چون اردوی
اعظم و آصف خان و امرای معظم در موکب سلطان بلاغی داخل لاهور شدند پای
قلعه آمدند احدی متوجه قلعه داری نشده بآسانی بقلعه راه یافته سلطان
شهریار را در وثاق خود بدست چشم جهان بینش را میل کشیده از دیدن

عاطل گردانیدند و دولت دو روزه او بسر آمده تمتعی
نیافت خواجه حافظ شیرازی در زوال دولت شیخ ابو اسحق گفته
راستی کوکب فیروزه بو اسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
اما احوال سلطان خرم آنکه او در خدمت پدر بزرگوار
بسیار معزز و گرامی و معتبر بود و بین الجمهور زیاده از
سلطان پرویز برادر بزرگتر اعتبار داشت و از جانب
پادشاه شاه جهان لقب یافته بود و پادشاه او را
بخدمات دکن مامور فرموده بجانب برهان پور می
فرستاد و وقت رخصت از پدر استدعا نمود که
سلطان خسرو مکحول برادر بزرگ را بدو سپارد که او
نگاهدارد حسب الاستدعا باو سپردند و روانه خدمات
مامور گشت او بی رضای پدر بقتل برادر بزرگ مکحول
جرات نموده و در آن سفر پادشاهانه سلوک کرده
بأموری که دران خانواده مخصوص پادشاه است
دلیری گردید بجهت میانه پدر و پسر وحشت پدید
آمده جمعی از اضداد که در خدمت پادشاه راه
سخن داشتند او را بعصیان و طغیان متهم داشتند
و در وقتیکه از برهان پور مراجعت نموده بدربار پادشاهی
می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشده با غلبه و

ازدحام تمام می آمد پادشاه در لاهور بود و از افتاد
مفسدین به سپه بدمظنه و بی اعتماد شده بود با سپاه
گران و گروه انبوه از لاهور بیرون آمده بجانب او
در حرکت آمد و در ما بین اکره و لاهور فریقین را
مقارنه اتفاق افتاد و بعضی از امرای و مردم معتبر از
او روگردان شده بموکب پادشاهی پیوستند سلطان
خرم خائف و هراسان گشته از راهی که آمده بود باز
گردید بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن
رفت و از میان ولایت قطب شاهی گذشته بقصد
تسخیر بنگاله بدان صوب در حرکت آمده و در آنجا با ابراهیم خان
حاکم بنگاله که از امراء بزرگ پادشاهی و قوم آصفخان
بود مصاف داده بر او غالب آمد و فتح بنگاله کرده
فیلخانه و خزانه این موفور بدست آمد و از آنجا متوجه
الهاباس گردید این مقدمات موجب زیادتی
وحشت و طغیان او گشته شاه سلیم شاهزاده پرویز را
با مهابت خان حاکم کابل که از امرای ذی شان
آن دولت است به تنبیه و تادیب او مامور فرموده با
لشکر عظیم فرستاده در حدود اله باد فیما بین محاربه وقوعی
روی داده شکست بجانب سلطان خرم افتاد و از راه

بنگاله که آمده بود بازگشته بدکن رفت درین مرتبه در ولایت قطبشاه
توقف نموده بولایت نظام شاه رفت چندگاه در آنجا اقامت
گزیده بسپه برد سلاطین دکن فی الجمله بازگشتی با و کرده خدمات
مینمودند از بودن آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کرده که
از حضرت شاه استعانت جوید چون بولایت تته رسید
اراده نمود که قلعه تته را بدست آورده ولایت سند را که
با ایران اقربست متصرف گردد حاکم تته قلعه بسته شروع در
قلعه داری کرد تسخیر قلعه میسر نگشت عظمای دولتش از آمدن
ایران مانع شدند بالضروره بازگشته بولایت نظام شاه رفت
در این آمد و رفت جمعیت او روی بتفرقه و پراکندگی آورد
روزی چند با معدودی در آن ملک اقامت گزیده بسر
میبرد و نظام شاه از خوف پادشاه در مقام آن در آمده بود
که او را از ولایت خود عذر خواهد درین اثنا قضیه فوت شاه
زاده پرویز وقوع یافته خبر باو رسید در دیار پادشاهی
نیز میانه مهابت خان و آصفخان منازعه پدید آمد بنابر قرب
و اقتدار آصف خان و ربط او با حرم محترم پادشاه و شرف
محرمیت عنایتی که در ازاء حقوق خدمات و جان سپاریها
متوقع و چشم داشت مهابت خان بود بظهور نیامده از پادشاه
رنجیده خاطر جدا گشته بجانب سلطان خرم میل نموده روانه دکن

گشته باو ملحق شد سلطان خرم از آمدن او مسرور و فرخناک از این
دو مقدمه نازله دولت او آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون
آمدن از ان ملک بودند که خبر واقعه ناگزیر پادشاه نیز
ورود یافت از آنجا بعزم دار السلطنه اکره در حرکت آمده با
معدودی روانه شدند سلاطین دکن طریقه مردمی مسلوک
داشتند و لشکریان و امرای از جغتایی و افغان و مغل و
راجپوت بجانب او میل نموده در هر مرحله جمعی باو می پیوستند
و در اردوی او جمعیتی عظیم فراهم آمد آوازه آمدن و
تزلزل در بنیان سلطنت سلطان بلاغی انداخته ارکان دولت
او و عقلای لشکر که غوری در امور دنیوی داشتند با وجود پسر
صلبی رشید صاحب داعیه تمشیت مهم پسرزاده را دور از کار
دانسته تردد خاطر ایشان یوما فیوما متزاید می گشت بالجمله از
لاهور بیرون آمده روی توجه بدار السلطنه اکره که مقر سلطنت
آن دودمانست آوردند فوج فوج از لشکریان و طبقات سپاه
از اردوی اعظم بیرون رفته بسلطان خرم می پیوستند
و در ادراک ملازمت و کورنش بر یکدیگر سبقت می جستند چنانچه در
حدود اکره اکثر اعیان و طبقات لشکر براو جمع آمده بودند
آصفخان و بعضی از خواص دربار پادشاهی نیز بصلاح در متابعت و
انقیاد او دانسته قاصدان سخندان فرستاده اظهار دولتخواهی کردند

سلطان خرم با خیل و حشم خوش دل و خرم باکره رسیده لوای سلطنت
و جهانبانی افراخت آصفخان و رفقا نیز سلطان بلاغی و شاهزادگان را
مصحوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشتند و در حوالی اکره پنج نفر
شاهزاده را شربت ممات چشانیده بکورنش همایونش شتافتند شاهزادگان
مذکور سلطان شهریار است که مکحول بود دیگری داوربخش مشهور بسلطان
بلاغی ملقب بشیرشاه ولد سلطان خسرو که بر نهج مسطور بسلطنت رسیده بود
یکنفر دیگر برادر او دو نفر پسران شاهزاده دانیال برادر شاه سلیم که
در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم که از پدر خطاب شاه
جهانی داشت خود را شاه جهان و صاحبقران ثانی نامیده آصفخان را
مدار علیه کارخانه سلطنت گردانیده و مهابت خان را سپهدار و
صاحب اختیار لشکر نموده برادر عزیز یار و فادار سپه سالار خان
خانان لقب یافته با ایشان بساط منازعه سابق را در نوردیده حسب
الاشاره عالی با یکدیگر بحسب ظاهر دوستانه سلوک نموده بانتظام
مهمات دولت اشتغال دارند و شرح این وقایع از تقریر یکی دو نفر تجار
که در دیار هند بودند رقم تحریر پذیرفت العهده علی الراوی دیگری
ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در ایام وی بوسعت الکا و مملکت و امتداد
زمان سلطنت و وفور خزاین و تجملات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود
و بجهت کوفتی که در اسافل بدن داشت و سواری نمیتوانست کرد و در قیام
عاجز بود همیشه بر روی کت و سر بر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر و کاردانی

چندین سال بامور سلطنت پرداخته کامروای دولت بود مولانا ملک قمی
و مولانا ظهوری که از شعرای زمان و سخن پرداز و ممتاز اقران بودند در
ظل رعایت او بسر میبردند کتاب نورس را که نهصد بیت است هر کدام
چهارصد و پنجاه بیت بنام او در سلک نظم در آورده نه هزار روپیه طلا
که نهصد تومان عراقی باشد جایزه گرفتند در علم ادوار و موسیقی و
فنون سازها خود را استاد میدانست در سال بعالم آخرت شتافت
پسر بزرگترش بیست و دو ساله و دخترزاده محمد قلی قطب شاه بود بعضی
ارباب غرض اعیان بیجاپور بجهت دخترزادگی سلطنت قطب شاهیه
بسلطنت او راضی نبودند باغوای ایشان در حین فوت پدر او
بجرم سرا طلبیده جمعی در او آویخته دیده اش را میل کشیدند و پسر کوچک
هفت ساله را که علی نام داشت ابراهیم عادل شاه نامیدند و بسعی
آن جماعت قایم مقام پدر و جانشین گشته رتبه عادلشاهی یافت دیگری
سلطان محمد قطب شاه ولد محمد امین میرزا برادرزاده محمد قلی قطبشاه
و داماد او بود و مدت سلطنتش امتداد نیافته زود وداع عمر دولت کرد
سلطان عبدالله نام پسر او بصواب دید ارکان دولت جانشین گشته
رتبه قطبشاهی یافت و با ایستادگان پایه سریر اعلی ظل اللهی زیاده از
سلاطین پیشین اظهار اخلاص و دولتخواهی کرده خیرات خان را که از امرای
بزرگ آن سلسله است برسم رسالت با تحف و هدایای لایقه بخدمت
اشرف داشت شرح آمدن او و باریان در محل خود رقم زده کلک بیان میگردد

از ملازمان درگاه که درین سال ارتحال نموده بعالم بقا شتافتند شیخ آقا
دیوان بیگی وی از ملازمان علیقلی خان شاملو دیوان بیگی بود از ظهور آثار قابلیت
و کاردانی در سلک ملازمان درگاه درآمده در هنگام غیبت علیقلی خان
در آنسال فوت شد او حسب الامر سرکرده قشون و لشکر علیقلی خان
گشته بیاتی گرجستان رفت در هنگام معاودت اوایل این سال
در راه مریض گشته از دنیا رحلت کرد دیگری سید حسن کمونه
وی از سادات کمونه نقبای نجف اشرف بود که آبا و اجداد دولتخواهان
این دودمان بوده همیشه صاحب جاه و حشمت بوده اند و او نیز در زمان
اقتدار رومیه در نجف اشرف با جاه و حشمت بود و صاحب اقتدار
در سال فتح عراق عرب سعادت ملازمت دریافته از وفور قابلیت
و شگفته طبعی منظور نظر فرخنده اثر همایون گشته ملازم رکاب اشرف گردید
و همواره از هم صحبتان بزم اقدس بوده درین سال بیماری عارض او گردید
از دار فنا رحلت کرد پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان درگاه
انتظام دارد دیگری حکیم سیف الدین مظفر کاشی از اطبای سرکار
خاصه شریفه بود و خدمت اشرف کمال محرمیت و قرب و منزلت داشت
و بسن کهولت و شیخوخیت رسیده طبابت ملازمان درگاه در عهده
وی بود و اکثر اعیان که بیمار میشدند بنابر حذاقت و مهارت معالجه او
عمل مینمودند در اواخر از ضعف پیری و عدم قدرت تردد کمتر بمعالجات
میپرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دار الشفا بود در اردوی

معالی بمعالجات مرضی قیام مینمود درین سال در ایام اقامت سلطانیه مریض
گشته بمعالجات اطبای زمان با حریف ناسازکار اجل مقاومت نمیتوانست نمود
عاقبت طبیب اجل علاج نموده پسرش شمسا محمدا که در آغاز جوانی
تجربه پیران روزگار دیده دارد بدستور در سلک اطبای سرکار خاصه
شریفه منتظم و بمعالجات اردوی همایون قیام دارد دیگری شاهرخ
بیک وزیر قورچیان وی در ماری الاصل بود که در سلک جماعت
قراداغلو اند مشار الیه از اهل استعداد بود خط نستعلیق را خوش
مینوشت حضرت اعلی از وفور اخلاص و دولتخواهی آن سلسله بدین دو
برادران شفقت تمام داشت حیدر بیک برادرش اکنون یوزباشی
قورچیان قراداغلو و در اوایل حال بعوض بایندر بیک برادرش
که مشرف قوشخانه بود و در پای قلعه ابیورد بزخم تفنگ کشته گشت
مشرف قوشخانه گردید در ثانی الحال مستوفی قورچیان عظام گشت بعد از
فوت ملک بیک وزیر قورچیان چنانچه در محل خود گذارش یافته بدین
منصب سرافرازی یافت درین سال مریض گشته در حین اقامت سلطانیه
از دنیا رحلت نمود پسری قابل داشت اما خدمت مذکور از و متمشی نشد
وزارت قورچیان عظام با میرابوعلی قوم میرا ابوالمعالی شفقت شد
چون مشاهیر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای
عظیمه سال آینده را مرقوم سازد **شعر** کنون وقت آن شد که پاینده را
که سازد رقم شرح آینده را * نگارد درین عرصه پر ملال

بآیین پیشین دید شرح حال **آغاز سال لوی ئیل ترکی مطابق سبع**
و ثلاثین و الف که سال دوازدهم قرن ثانی فرمانروای عباسی است
از بهار دلآرای این سال با همه نزهت و طراوت که لازم این فصل بدیع
بدیع است نسیم بهجت و شادمانی نمیرسید و از گلهایش پژمردگی ظاهر و
افسردگی نمایان بود گلزار جهان رنگ و آبی نداشت یا زمانه از عظیمتر
واقعه که از گردش چرخ دون طراز و شعبده بازی سپهر بوقلمون در مستور
سراپرده غیب داشت که نوروز جهان آرا که همیشه بخوشدلی و کامرانی
میگذشت در خیال اثری از خرمی نداشت **بیت**
درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت * بهایهای نشستند تا بهار گذر
زمانه عالمیان را غم آباد بود و از بزرگترین وقایع روزگار غافل و بیخبر
دادنی بالجمله در روز دوشنبه شهر رجب المرجب مطابق سبع و
ثلثین و الف دو ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته نیر اعظم از
مقام حوت دلگیر گشته بشرفگاه حمل خرامید و حضرت اعلی همایون سایه
ظل رحمت بر مفارق عالمیان مبسوط داشته در مازندران بهشت نشان
و قصبه دلگشای اشرف که درین سال دلگشا نبود و منازل فرح
بخش دل آرا که اثری از دلآرایی نداشت و باغات و بساتین خلد آسا
خصوصا باغ و عمارت عباس آباد که از بهجت خالی می نمود بلوازم
جشن نوروزی پرداخته مقربان بساط اقدس سیما قورچیان که از
خدمات مرجوعه آذربایجان و تسخیر قلعه اخسقه و ضبط و ربط سرحد

فارغ گشته در آن اوقات بپایه سریر سلطنت مصیر آمده و همواره بمجالست
حضور اقدس و هم صحبتی بزم مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال عیش
و سرور و انبساط خاطر بلوازم شیر و شکار قیام داشتند و تا ماه بهار
در مازندران اقامت فرموده چون هوایش از منهج اعتدال روی بگرمی
آورده و از جانب روم اخبار متواتر گشت که درین سال خسرو پاشا نامی
وزیر و سردار گشته با لشکر بسیار بطرف ارض روم می آید و موراو
گرجی سیه بخت نمک حرام که بجانب روم رفته همراه سردار مذکور است
موکب همایون در ماه شوال از قشلاق مازندران در حرکت آمده بملاحظه آنکه
مبادا آن برگشته بخت تحریک ماده فساد نموده بمعاونت رومیه باز
در سرحد گرجستان آشوب انداخته آغاز فتنه نماید عنان توجه بصوب
دار السلطنه قزوین معطوف داشته بفیروزی و اقبال در دولتخانه
مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار
در چمن سلطانیه جمعیت نموده بسرداری عیسی خان قورچی باشی در آنجا
آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید و اشاره شود توجه نمایند
از عفونت هوا و گرمی مازندران بقدر عارضه طاری ذات مبارک
گشته بود در ایام اقامت دار السلطنه قزوین مزاج اقدس پس از
اعتدال الطبیعی انحراف جسته گاهی تب محرق عارض ذات همایون میگشت
و گاهی برطرف میشد و از اکل و شرب نامناسب عود می نمود تا آنکه از غب
و شطر الغب گذشته به تب ربع انجامید و با وجود انحراف مزاج

تحمل شداید آن عارضه از امور دولت و تدبیر مهام سلطنت و ملک داری
غافل نبوده اوقات خجسته ساعات صرف انتظام مهام دین و دولت
میشد از سوانح گرفتاری شمسی خان قزاقلر حاکم اخسقه است شرح واقعه
آنکه جمعی از رومیه آج الی بعزم دست و تاخت و غارت بالکاء
اخسقه آمدند و زیاده از یکهزار و پانصد کس بلکه دو هزار بودند و از
استحکام قلعه و تفنگچیان قدر انداز قلعه دار پیرامون قلعه نتوانستند
گردید فی الجمله تاخت و غارتی کرده باز گردیدند شمسی خان مرد دلیری بود از
ازروی فور غیرت و غرور شجاعت و عدم اطلاع بر کثرت ایشان عزم تعاقب
و دست برد کرده بی رضا و صلاح سفید ریشان قوم با پانصد نفر از
غازیان قزاقلر بیرون آمده بتعاقب شتافت و سه چهار فرسخ
رانده با ایشان رسید ایام بهار و هنگام علف خوار ستوران بود
و از شدت ایلغار اکثر غازیان در عقب مانده اسب های علف خورده توانائی
نداشتند یکجوقه از رومیه بسمت راه فرود آمده یکجوق دیگر
در میان دره ها فرود آمده بودند که نمایان نبودند شمسی خان با یکصد نفر
رسیده هر چند بعضی از غازیان کار دیده قزاقلر که همراه بودند
او را از معارضه آنگروه مانع آمدند قابل نشده بمجادله پرداخت و جمعی که
برسمت راه بودند متلاشی گردیدند و فوجی سراسیمه وار خود را
باپسبان رسانیده راه فرار میجستند که خبر بسیار رومیه رسیده گروه
انبوه سوار گشته سیل بسته از عقب شمسی خان نمایان گشته او را با آن

فوج قلیل در میان گرفتند و غازیان بقدر قدرت و توان دست و پایی

زده که در هنگام که اسبانشان از کار افتاده بود از پای درآورده

شمسی خان زنده گرفتار گشت و اکثر غازیان رفیق او در آن معرکه قتیل و جان

بودگشتند و رومیان او را برداشته بمعسکر سردار پیوستند از سوانح

اقبال آمدن کوچک ایازه است بدرگاه خلایق پناه و توسل جستن ایازه

پاشا بجدد ابقیه علیه سپهر اشتباه شرح واقعه آنکه در سال گذشته که

ایازه پاشا عرایض اخلاص فرستاده اظهار متابعت و استدعای

معاونت نموده بود حضرت اعلی چنانچه در فوق مذکور شد اعتماد

بر قول و فعل او نفرموده پیغام دادند که اگر ایازه در گفتار خود صادق

و با منسوبان این درگاه موافق بودی بایستی گرفتاران محاربه رومیه را

که در سال گذشته وقوع یافت بدرگاه معلی فرستادی بنابر آن

امداد و معاونت از این طرف بظهور نیامد در این سال که خسرو پاشا

بر سر او می آمد بعضی از منتسبان و مردم خود را با بروان فرستاد که در

ظل حمایت منسوبان این درگاه باشند و بستان پاشا و عیسی بیک که

گرفتار شده بودند بملازمت اشرف فرستاده عن صمیم القلب اظهار

اخلاص و انقیاد کرد و از خوف و بیم ینکچریان که معاند او بودند چاره

جز التجا نمودن باین درگاه نیافت ابراهیم بیک برادر خود را که بکیچو ایک

ایازه مشهور بود با جمعی از معتمدان فرستاده در دار السلطنه قزوین بسعادت

بساطبوسی سرافراز شدند و در حین ملازمت مجلس عالی کوچک ایازه را

با رفقا و ملازمان که یکصد و پنجاه نفر بودند بار داده نوازشات خسروانه

بظهور آوردند و تغافل در امداد او از مروت جبلی دور دانسته بنابر

نظام سلسله ظاهر در مقام امداد او در آمده چند نفر از امرای صاحب

تقصیر سیما محمد خان یاداغلی و بیکه خان ایکیرمی دورت و یوسف

سلطان جاکرلو لشکر با گروهی از منتخبه بارض روم تعیین فرمودند

که داخل قلعه شده باتفاق ایازه بتدارک مافات در مراسم قلعه داری

کوشند و قورچی باشی نیز با عساکر نصرت نشان از سلطانیه بجانب

آذربایجان نهضت نموده که هر گونه معاونت اتفاق افتد بظهور آورند اما

تا رسیدن امرای مذکور خسرو با ایازه بمدارا سلوک نموده او را استمال

گردانیده بایلی و انقیاد پادشاه روم دعوت کرده قسم یاد نموده

که او را از تعرض ینکچریان نگاه دارد و نگذارد که بهیچ وجه ضرر و آسیب

جانی باو رسد و او نیز بمصالحه راغب گشته بیرون آمده سردار را

ملاقات نمود و خسرو پاشا درباره او با ینکچری آقاسی مناقشه نموده

ایازه را در حوزه حمایت خود در آورده او را مصحوب خود گردانیده بجانب

استنبول عود نمود و اصلا متعرض حال متفرقه این طرف نگردید بنابر

این از امرای عظام یوسف سلطان بمجاورت آخسقه و سردار و سایر

تفنگچیان آنجا مامور گشته دیگران بمقام خود باز آمدند قورچی باشی

و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه قزوین عود نموده قورچی باشی بملازمت

اشرف رسیده سایر امرا و عساکر بمنازل خود رخصت یافتند

ذکر توجه نمودن امامقلیخان بتسخیر ولایت بصره تاریخی که عراق عرب بحیطهٔ تصرف
و تسخیر اولیای دولت قاهره درآمده پیوسته فتح و تسخیر ولایت بصره
که از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بخوزستان و فارس قلمرو
همایون پیوسته پیش نهاد همت والا بود درینسال امضای آن عزیمت
در خاطر همایون انور رسوخ یافته امامقلیخان بیگلربیگی فارس بتسخیر ولایت
مذکور مامور گشته با عساکر دیار فارس روانه دار السلام بغداد گردید
که از راه کنار دجله بمقصد شتابد و جمعی از تفنگچیان رکاب اشرف که در
دار السلام بغداد بودند و امرا و حکام لرستان و کردستان و [illegible]
بهمراهی او مامور گردیدند و خان مشار الیه با جنود وافره بعظمت و شوکت
متکاثره روانه مقصد گشته اعراب آن حوالی از روی اطاعت و انقیاد
پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بی شمار
و خلع فاخره و تشریفات و تنسوقات بر دیار بذل فرموده چون لشکر
بولایت بصره رسید اکثر مردم آن ولایت باطاعت و انقیاد راغب گشته [illegible]
در قلعه متحصن گشته حرف استیمان در میان داشتند و از قضایای آسمانی
واقعهٔ ناگزیر همایون گیتی ستان روی داده خبر رسید موجب تزلزل و تفرقه
قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون تسخیر آن ولایت
درین اوقات رقم زدهٔ تقدیر گشته بود معاودت جناب خانی اتفاق
افتاد و آن اراده در عقدهٔ تعویق ماند از سوانح آنکه شیر خان
افغان که حاکم پوشنک حدود قندهار است بقصد سعادت بساط بوس

و ادراک ملازمت بدرگاه عرش اشتباه آمده چند گاه در اقبال اشتمال ملازم
رکاب اشرف بود در دار السلطنه قزوین با نجاح مطالب و مهام او پرداخته
زیاده از مامول تفقدهای گوناگون و نوازشات بی اندازه سرافراز
گشته با خلع فاخره و انعامات وافره رخصت انصراف یافته
روانه دیار خود شد و در امنیت راه هندوستان و حسن سلوک با تجار مترددین
سفارشات بلیغ فرمودند ضعف مزاج اشرف که از امتداد تب ربع
و تحمل شداید آن کوفت ازدیاد پذیرفته بود اندک زایل گشته و تن
بانحطاط آورده بود اما گاهی چند روز تخلف می کرد و گاهی دیگر از ارتکاب
امور نامناسب و ماکول و مشارب متضاده عود می نمود و نقاهت باقی
بود که عزم توجه بقشلاق مازندران فرمودند اطبا هوای آنجا را بجهت
رطوبت مناسب اقامت نمیدانستند و قرار بتفال دادند و بکلام مجید
تفال فرمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل بشیر و شکار آنجا بسیار
بودند روزی چند توقف فرمودند که دیگر باره مشورت نمایند
درین مرتبه بد نیامد عزم جزم فرمودند بنابر ضعف و نقاهت قرار یافت
که بتانی طی مسافت شده دوازده مرحله را در بیست و چهار روز طی نمایند
بعد از بیرون آمدن قزوین از غایت شوق سیر متنزهات آن ولایت
و اقامت منازل دلگشا دوازده مرحله را از سواری های [illegible]
در هشت روز طی فرموده روز دهم داخل بلدهٔ طیبهٔ اشرف شدند
و چند روز در کمال عافیت و خوشدلی گذرانیده گاهی در روزهای عید

بقدر تغییری در مزاج و حرارتی احشا پس مقرر بوده و بدستور متوجه انجام
مهام ضروریه دولت و سیر و شکار میشدند و در آن اوقات گاهی سخنانی
که مشعر بر بیوفائی و بی ثباتی دنیای دون و دلگیری از مشاغل روزگار بود
بر زبان گهرفشان میگذشت و رویای صادقه می دیدند که خود تعبیر از
انتقال از عالم فانی بسرای باقی می نمودند توجه خاطر گماشتن بتربیت
شاهزاده عالمیان ابوالنصر سام میرزا و تفویض ولایت عهد
بآن شاهزاده عالیمکان چون در آن ایام بنور ولایت و ارشاد در تنویر انجم
ضمیر انور شده که عنقریب از این دار فانی رفتنی و بزودی از این وحشت
سرا گذشتنی است اراده خاطر بدان متعلق گشت که نوباوه ریاض دولت و
و نهال چمن آرای حدیقه سلطنت شهزاده جوان بخت کامکار یادگار شاهزاده
مغفور سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهریاری بر منیر فلک جلالت
و نجابت یاری نتیجه افسر کیانی برازنده تاج خسروانی خلف دودمان
صفوی سلاله خاندان علوی منظور انظار عنایت یزدانی مؤید بتاییدات
سبحانی ابوالنصر سام میرزا خلف ارجمند شهزاده مغفرت نشان جنت مکان
مقام صفی میرزا نور الله مضجعه که عمر گرامیش به ابان ابد پیوسته باد هجده
مرحله طی کرده آغاز رشد و تمیز است در دار السلطنه اصفهان نشو و نما
یافته چند نفر از معتمدان ذکور و اناث حسب الامر اشرف بلوازم خدمت و
پرستاری آن شاهزاده کامکار پسندیده اطوار قیام داشتند بحضور
اقدس آورند که من بعد در ظل تربیت و اشفاق شاهانه بسر برده برتبه ولیعهدی

مفتخر گردانید چون شیوه و شعار آنحضرت این بود که در امور جزئیه بکلام
مجید ربانی تفأل فرموده بمشورت فرمان الهی شروع در سرانجام امری
نمیفرمودند در این امر مبارک میمون که از معظمات امور دین و دولت
مشوره لازم دانسته مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر منجم جنابذی را
که از زمره منجمان خاصه شریفه و امین و معتمد بود بدین امر مامور فرموده
نزد مولانا مراد مازندرانی که از افاضل و اتقیاء آن دیار است فرستادند
که مشورت نماید مولانای مذکور تفأل نموده این آیه آمد که الن یکفیکم ان
یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا
و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین از مدلول آیه کریمه
ظاهر شد اراده خاطر بسیار مبارک و میمون است لیکن در باب آوردن
از اصفهان در آیه کریمه اشاره بصبر و سکون بود و حضرت علام الغیوب
که مصلحت تو از تو به می داند ❁ بر مصالح امور جهان و صلاح
حال جهانیان دانا و بیناست بمدلول آیه کریمه عمل فرموده چندروزی
آوردن آن نوباوه ریاض دولت و کامرانی در عقده تعویق افتاد و بعد از آن
در اندک زمانی چنانچه در ذیل سطور خواهد گشت ظاهر شد که در نیاوردن
آن شهزاده سلطنت نشان بمازندران حکمت بالغه الهی منظور بود و
العلم عند الله ذکر انتقال حضرت شاه والاجاه از خاکدان بجنت اعلی و
اتصال روح مطهرش بروحانیان عالم بالا آه و صد آه از گردش چرخ بیدار
و ستیزه کاری فلک کجرفتار هیچ نهالی از جویبار اقبال بالا نکشید و

ثمر مراد و کامرانی باور نگشت که عاقبت از تند باد اجل از پا در نیامد
و هیچ کوکبی از افق جاه و جلال درنخشید که عنقریب در مغرب فنا
غروب و افول ننمود و مدلول آیه کریمه کل من علیها فان مؤید این معنی است بیت
آنکه نمردست و نمیرد توئی * وانکه تغیر نپذیرد توئی
از ازل الآزال رقم ممات بر ناصیه هر ذی حیاتی کشیده اند و شاهان و
شهریاران جهان را با وجود امتداد زمان حیات عاقبت شربت ناگوار
ممات چشیده بیت * نظر کن بر احوال پیشینیان
که رفتند یک یک کهان و مهان * نبد هیچ را آغاز او بود و بس
نماند بجز وی دگر هیچ کس * خامه سیه جامه با سینه چاک شرح
این واقعه دردناک را بدین نمط در حیز بیان می آورد که روزی
آنحضرت بعزم سیر و شکار سوار گشته در شکارگاه همانا افراطی از اکل
طعام شده بود و در باز گشتن تبی از ثقل معده عارض ذات همایون گشته
ضعف قوی علاوه نقاهت کوفت سابق گردید و عارضه تب بعد از
سه چهار روز آنحضرت را صاحب فراش گردانید بهیضه و اسهال
انجامید و از قیام و تردد باز مانده از تهییج رخسار همایون آیه النقیه
ظهور یافت مجملا اسباب ارتحال فراهم آمده ضعف و ناتوانی
قوت تمام گرفته معالجات اطبا تاثیری نمیکرد و روز بروز ضعف ازدیاد
پذیرفت خلایق از مشاهده این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق بحر
حیرت بودند خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از وقوع

این واقعه هایله با دیده گریان و سینه سوزان لحظه از ناله و افغان
نمی آسودند ارکان دولت و مقربان بساط عزت از بیم مصیبت مدهوش
سرمایه عقل از دست داده در بادیه حیرانی سرگردان و از تصور این قضیه
جان گداز بر خویشتن ترسان و لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجشنبه
بیست و چهارم شهر جمادی الاول حال آنحضرت متغیر گشته آثار موت
از بشره همایون لایح گردیده هنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک
اجابت گفته مرغ روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس
شتافت چگویم که در آن وقت بر حاضران آن مقام چه رفت و بر مقربان بساط
عزت چه گذشت حجله نشینان سرادق جلال با سینه های چاک چاک و
دلهای غمناک بناله و زاری در آمده با لباس سیاه خاک بر سر افشاندن
آغاز نهادند آیین سوگواری در جهان تازه گشت اندوه بیشمار بر دلهای خلایق
راه یافته استقامت از طبایع دوری گزید و چرا چنین نباشد آفتابی
بود عالمتاب که عالمیان در سایه معدلتش آسوده بودند در معرض کسوف زوال آمد
اختری بود درخشنده و نورانی که پرتو امنیت و عافیت بر عالم انداخت
از اوج کمال بحضیض وبال رسید آسمانی که بر وفق مرادش دوران می نمود
هر صبح ازین مصیبت سینه چاک میزند ماه و سالی که در زمان دولتش بخوشی
و خرمی گذران بود در حجاب ظلمانی اندوه متواری گشتند عقلا درین
مصیبت عظمی جز شکیبایی چاره ندیده دست در عروة الوثقی انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند ارکان دولت قاهره سیما عیسی خان

قورچی باشی و اعتماد الدوله خلیفه سلطان که بهره و شرف مصاهرت آنحضرت
سرفرازی داشتند و زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر اعیان
که در پایه سلطنت مصیر بودند متوجه امور دولت گشته خواص و عوام
از ولی العهدی شاهزاده عالم و عالمیان آگاه گردانیدند جمیع خلایق
از خلفا و صوفیان و مریدان و معتقدان این دودمان ولایت نشان
که در پایه سریر اعلی بودند فرمان شد کامل الجان و دل از سر صدق قدم
اخلاص و انقیاد پیش آمدند و وثیقه درباب تفویض ولایت عهد و سلطنت
و پادشاهی آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه از آن اشارت با
بشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان و زینل خان و جمیع اعیان و سلطان
سلسله صفویه چنانچه طریق وثیق پیر مریدی این سلسله است تلقی باذعان
کرده بخطوط و مهور مسجل گردانیده مصحوب محب علی بیک لله مشهور که از
سفیدریشان و معتمدان این درگاه است بدار السلطنه اصفهان بخدمت
شاه و شاهزاده جهانیان فرستادند و درین مصیبت عظمی که روی داد
دیده و دل ابا این بیت مشهور تسلی دادند بیت اگر نوروز سلطان
رفت برباد ❊ گل صدبرگ صوری ابقا باد ❊ لله الحمد والمنه
خلقی یادگار گذاشت که آیین جهانداری از طلعت همایونش پیدا
و آثار جهانبانی از ناصیه اقبالش هویداست القصه چون حامل آن
صحیفه بسرعت برق و باد آن مسافت بعیده را درنشت و طی نموده سعادت
ملازمت دریافت و از وقعه هایله جد بزرگوارش خبر داده صحیفه لطیفه را منظر

انور

انور رسانید شهزادگان و خواتین معظمه و مخدرات حرم محترم که در دار السلطنه
اصفهان بودند از استماع خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیدند
چند کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمات آنجا مامور بودند چنانچه
ابوالقاسم بیک ایواغلی که از جمله صوفیان صافی اعتقاد و ایشیک
آقاسی باشی و معتمد علیه حرم محترم بود باتفاق خسرو میرزای برادر
بکرات خان والی گرجستان که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم
خان موسوم گشت بجهة رفع مفاسد و استقامت آن شهر معظم که مملو از
طبقات خلایق و طوایف انام است جلوس همایون را از تعزیه و
سوگواری آن واقعه ناگزیر اهم و اولی دانسته بهمان روز آن شهریار جوان
بخت را بطور و آیین صوفیان و دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قالیچه
ارشاد که میراث آبا و اجداد کرام عظام جنت مقام است متمکن گردانیده
شرف پابوس دریافتند و آوازه جلوس همایون را باطراف و اکناف
سرحدهای ممالک منتشر ساختند چون فضلای هر و منجمان شهر ملاحظه
کردند برحسب اتفاق هنگام جلوس ساعتی بوده بغایت سعد و میمون از
جمیع معانیکه بمعرا کواکب مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوشحال
و بر احوال صاحب طالع ناظر و هرچند از زیج و تقاویم و مستخرجات سال
احتیاط کردند ساعتی باین خوبی جهت جلوس همایون تا شش ماه دیگر یافت
نمیشده بر عقلای هر و اصحاب فطنت و ذکا واضح و لایح خواهد بود که
این نکته غریب از نتایج اقبال و دلایل ثبات و بقای عمر و دولت آن

حضرتست از شاهزادگان کامکار مکحول البصر که در اصفهان بودند امام قلی میرزا
پسر صلبی پادشاه غفران پناه دعوی بنیابتی کرده مدعی سلطنت گردید
همانا در زمان بصیر گردانیدن از هر طرف مردمک دیده ها از آسیب نشتر
محفوظ مانده بود و دولتخواهان از هجوم عامه و حادثهٔ فتنه اندیشیده بجهت
رفع مفاسد عظیمه که بران مترتب بود عینین آن شاهزادهٔ نادان را میل کشی
کرده خاطر از حدوث فتنه فارغ ساختند و سر مدلول آیه کریمه که در
هنگام نقل آنحضرت بحضور آمد پس بصبر و سکون اشاره شده بود
بابلغ وجهی سمت وضوح یافت که اگر در حین انتشار خبر واقعهٔ هایلهٔ پادشاه
مغفور آن آیندهٔ سریر دولت در دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت
و مستقر خلافت و محل اجتماع طبقات سپاه از مصلح و مفسد بود تشریف
حضور نمیداشت مظنه آن بود که در آن شهر معظم چندان فتن و فتور ظهور
یابد که ابواب بلایا بر روی روزگار خلایق گشاده گشته عجزه و زیر
دستان پامال عوانان ظالم نهاد گردند مجملا ارکان دولت و آقایان
که در مازندران بودند در رکاب هودج عفاف خورشید احتجاب علیه
عالیه ناموس العالمین و سایر مخدرات سراپرده سلطنت خزاین و
بیوتات پادشاهی را برداشته صوفیان صافی عقیده این دودمان
جنازهٔ مغفرت اندازه را بر دوش اخلاص گرفته روی توجه بصوب
اصفهان آوردند چون بدار المؤمنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار
با دیدهای گریان و دلهای بریان کسوت سیاه و حال تباه گروه گروه

باستقبال

باستقبال شتافته چون نعش مقدس رسیدند سینه ها چاک کرده بناله
و افغان در آمدند و خاک بر سر افشاندن آغاز نهادند و امرا و اعیان
و ملازمان رکاب اشرف جامها دریده اندوه آنحضرت در دلها تازه گشت
از ازدحام خلایق در اطراف و پیش و پس نعش بمثابه بود که امرا و اعیان را
مجال نماند الحاصل آن جنازهٔ محفوف برحمت حی لایموت را در پس مشهد
بیرون کاشان که مدفن امامزادهٔ عالی مقداریست موسوم بامامزاده حبیب بن
موسی علیه و آبائه التحیة والثنا بامانت گذاشتند که انشاء الله تعالی
بیکی از اماکن مشرفه در آستانهای متبرکه نقل شود حافظان خوش الحان
تعیین فرمودند که شبانروز بنوبت و کشیک دوازده نفر بتلاوت
کلام الله مجید ربانی مواظبت و مداومت نمایند که هیچ وقتی از روز و شب
خالی از تلاوت حفاظ نبوده باشد و همیشه بر سر مرقد مطهر بخور گرد و از اول شام
تا بامداد شمعدانها افروخته دارند و جهت اطعام حفاظ و خدمه مزار کثیر الانوار
و فقرا و مساکین اقسام حلاوه و اطعمهٔ الوان و مایحتاج سرانجام داده
مهدیقلی بیک ولد محمد خان زیاد اوغلی قاجار را که از میرزادهای طایفه
مذکوره و صوفیان و صوفی زادگان این دودمان است با چند نفر دیگر بانجام
خدمات مقدس منور تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده بتاریخ
بیست و سیوم شهر جمادی الثانی داخل شهر شده همگی ارکان دولت و اعیان
حضرت و مقربان درگاه و ملازمان بارگاه فراخور قدر و منزلت بترتیب
مقرر و آیین معهوده قزلباش در ایوان درگاه دولتخانه مبارکه نقش جهان

بلازمت رسیده بشرف پابوس مشرف گشته خوانین عالی منزلت و
بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات شاهانه اختصاص یافته از مشاهده جمال
جهان آرایش غبار اندوه وملالی که بر دلها نشسته بود پاک گشته طباع
دولتخواهان از نشاط وشادکامی گل شکفتن آغاز نهاد واسم سامی
گرامی آنحضرت را شاه صفی خواندند شعرای بلاغت شعار ومستعدان
هر دیار تواریخ مرغوبه یافته در سلک بلاغت انتظام داده زیاده از دو کس
بالهام بایکدیگر توارد زده ظل حق یافته اند این معنی نیز دلیل روشنی است
که سایه دولت آنحضرت بر سر کافه خلایق مبسوط خواهد بود وعالمیان در ظل
رفقش خواهند آسود واز جمله تواریخ دیگر ع صفی با پر او رنگ شاهی
نهاد ❊ که مولانا شرمی قزوینی یافته از الهامات غیبی است و میرزا
حسن نواده خواجه نعمت الله بالمری اصفهانی که هر مصرعی از آن تاریخی است
ملهم گشته **تاریخ جلوس** ❊ ای شاه جهان مهی ز اوج شرفی
نوباوه بوستان شاه نجفی ❊ نازد بتو مسند شهی زانکه زجاه
هم سام نریمان نی وهم وشاه صفی ❊ آوازه جلوس همایونش باطراف
واکناف رسیده موجب امنیت واستقامت بلاد وآسایش عباد گردید

ذکر شمه از مفاخر جلال وجلایل اطوار محمدت خصال آنحضرت وجاه وحشمت بی اندازه اش از مواهب رب الارباب

اوصاف حمیده شاه غفران پناه
از حد واوصاف بیرونست واطوار پسندیده اش از هر چه تصور کنی
افزون صادرات افعالش دستور العمل سلاطین کامکار شمه از جلایل

آثارش در صدر صحیفه اول این فقره در طی مقالات اثنی عشر مرقوم قلم صدق
رقم گردیده مجملا پادشاهی جوهر ذاتش تمثال وفکرهای دقیقش آینه
خیال از دوفور عدالت ورعیت پروری عالم در سایه رافتش آسوده بود بند
از مهابت وسیاستش گرگ ومیش در یکفراش می غنودند اوقاف و
خیرات وتصدقاتش بسیار آثارش از بلاد ایران وتخفیفات رعایا و
ابنیه عمارات وانشاء بساتین وباغات وتعمیر بقاع وکارهای خیر شمار
تیغ آبدارش همیشه آلوده بخون اعادی واشرار واز نوک سنانش
سینه های مخالفان افکار بزرگواری وعظمت وجلالش از این فزون آن کذشته بود
وتجملات پادشاهیش در عرصه خیال خسروان کاشره وکیان نگذشته چنین
اعتقادش بخاندان رسالت وولایت بدرجه کمال الهند اوفاتش طبع
سنجر میرزا انراد شاه نعمت الله دختر زاده شاه جنت مکان مصرع
حشرش بعلی بن ابی طالب باد ❊ پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و
غیر مسلم از اقصای ممالک فرنکستان وارس وکاشغر وتبت وهندوستان
با آنحضرت طرح الفت وآشنائی افکنده از حسن خلقش متواتر ایلچیان
فرستاده اظهار عقیدت ودوستی مینمودند وتحف وهدایای نفیسه
هر دیار زیاده از چند وچون میگذرانیدند وسلاطین فرنکیه وپادشاهان
مسیحیه از لاز ونمسه وفرانسه وانکلیس وولندیس وپرتکال واسپانیه
وپاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری وخلیفه ملت حضرت عیسی علی نبینا
وعلیه السلام ومقتدای طوایف مسیحیه است باوجود بعد مسافت و

مکان و دریاهای ما بین محیط و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده اش
باطبقات انسانی با انحضرت از روی عقیدت آمیزش نموده عتبهٔ علیهٔ اش
از آمدو شد رسولان سخندان و وصول هدایای هر دیار خالی نبود
صدق انمقال از مضمون مکتوبی از بابا نواب مقتدای نصاری فی اشتیه
بود معلوم می گردد و در میان گروه نصاری هر کس که به خلاف و جانشینی
حضرت مسیح یافت او را پاپ می گویند و دار الخلافه اش که باعتقاد
ایشان محل اقامت حضرت مسیح بوده رومه کبری است از ارض یونان
چون از فحوای آن مکتوب مقدمات مرقومه مفهوم میشود بجنس درین صحیفه
ثبت افتاد که بوالفضولان چند پیشه راقم حروف را از مقوله مدحت
فروشان و خوش آمدگویان نشمرند و از تکلفات مستعار منشیانه دور
دارند صورت کتاب این است عالیحضرت نواب معزالدوله پادشاه
والا جاه تحیت و سلام از ما زبندگان که پرتو عنایت سبحانی الهی
و ملجا جمیع عالم و خلاصه بنی آدم انچنان پادشاهی که مقتدا و مقتدای
جمیع عالم و عالمیان خصوصا نزد جانشین حضرت عیسی خداوند اعنی
رومه کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی قدر و منزلت ملتجی او میشوند
و حال انکه شما نسبت با و در بزرگی و عظمت و جبروت برتری پس
واجبست بر هر فردی از افراد بنی آدم دعای دوام دولت قاهره
خصوصا بردعاگویان انجانب که فرض عین دانسته ایم که در کلیسای خویش
استغاثه و استدعای ازدیاد عمر و دولت نواب ایشان نمائیم امیدکه

عنایات الهی کم مباد از سرت و چون که شفقت بندگان در نهایت بعضی از
مردمان شما که درین حدود اند در غربت و حرمت نزد عیسویان مشتغل برکاران
اسمان اند و از علمای سر اعلای شما علم انتشار دارد چنانچه در زمان
سابق از حکمای یونان من که معلمان علم حکمت و شیوه انسانیت بوده اند
و اوازه بزرگی و عدالت شما بر طرف ساخت آوازه خسرو پادشاه فرس را
چرا که بندگان شما قانون کتابت خسرو پادشاه فرس اند و بالجمله از
رومه کبری که محل دانایان است جمیع را آمد از عقل و اندیشه ایشان نسبت
و همیشه آوازه بزرگواری آن عالیجناب را بگوش جان قبول نموده ایم
و بدان خوشحال و مسروریم و ما راشکی درین باب هیچ جهت نیست بلکه
در قدیم الزمان جمیع فرنگیان این اعتقاد است زیرا که مدت
مدیدست که بندگان ایشان طایفه از پادریان اکه عبارت از علمای
فرنگ اند جای ایشان داده و نهایت حرمت و عزت داشته اند و جمیع
اماما رومه کبری اکه ریم پاپان اند و جانشینان حضرت عیسی اند نهایت
محبت با ایشان است نه از جهت فرستادن ایلچیان عظام کرام ذوی
الاحترام خجسته پیام با ایشان چرا که یاد از یگانگی و اتحاد می نمایم که
رهبانان و پادریان را برهنه از کوه کرمیلو را که در پای تخت شما
جای داشته لبریز ند از خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت
حال بندگان شما را ایشان با ینجانب میرسانند چرا که ایشان حق شناس اند
و فراموش کار نیستند فلهذا التجا جمیع بلاد با طنطنه و بزرگی کرم دائم

نه بشمشیر خصوصا آنکه پادریان کوه کرمیلو را جای داده ایشان بخود در
کلیساهای عبادت بطریق خود بجا می آورند بی آنکه احدی مزاحمت بحال
ایشان برساند بنا علیه ما جانشینان حضرت عیسی را بدیده باطن متوجه
گردیده از پادشاه پادشاهان غنی است در رحمت خویش بادای جزای
نیک و فتح و فیروزی بواسطه می طلبیم و چنانچه روشنای دولت
ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته در احکام آلهی راسخ گردیده و
مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما سلطنت ما باشند همیشه مقصود ما حاصل
و بارسال مکاتبات و رسولان رومیه کبری ملازمان اامر فرمانند تا اثر دوستی
و محبت ظاهر گردد بدین وسیله امتنان خدمتکاران حضرت عیسی از روی
اخلاص و حضور دل دعا از جهة بندگان شما مینمایند و دایم الاوقات از
جهة تفقدات و نوازشها که نسبت بپادریان کوه کرمیلو مینمایند چون
آن طایفه ممتاز عالم اند ازین جهة بلند آوازه میگردانند بزرگیهای
ایشانرا در رومه کبری که پای تخت حضرت عیسی است اما میل و محبت ما
از قدیم الایام است از جهة محبت ریم ما که بآن عالیجناب مظفری
دارد امید که آفتاب حقیقت آلهی بر سر آن عالی مقدار تابنده و پاینده
این مکتوب بخط فرنگی بود پس بهر انجا گشوده فرنگیانی که در اصفهان
بودند بفارسی ترجمه کردند از عبارتش معلوم نمیشد که فرستنده مکتوب
پاپ باشد از فرنگیه پسوال شد جواب دادند که در میان ما شرط تواضع
ادب این است له در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان ندید

بزبان

بزبان غایب حرف گویند و لهذا باب شرط ادب مرعی داشته بزبان غیبت
ادای مطلب خود نموده و بعرف فرنگی ابلغ این است مجملا بزرگی و عظمت
و جلال آنحضرت بین الجمهور زیاده از آن است که محتاج ببینه و حجت باشد
لهذا زبان قلم ازین گفتگو که آخر شدنی نیست خاموشی گزید سنین عمر
شریف شصت سال بود در هیجده سالگی بمرتبه بلند فرمانروائی
ایران مدت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود تا سال دوم جلوس
و تا حین حیات که چهل سال باشد در ترددات جهانداری گذرانید
شیعه قطوی اثنی عشری بود پاک اعتقاد بود لهذا در سال دوازدهم
قرن ثانی بجوار رحمت یزدانی پیوست رباعی

شاها ز پسنان توجهانی شد راست * تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
آنکس که بیک حال نماندست خداست * گر چشم بدت رسید آنهم ز قضاست

رحمه الله علیه و علی آبائه العظام والسلام والاکرام متوفیات
از ملازمان درگاه و غیره که درین سال ارتحال نمودند یکی یوسف سلطان
وی از غلامان تربیت یافته حضرت شاه گیتی ستان فردوس مکان بود
که بمرتبه ایالت و سلطانی سرافراز گشته حاکم الکا کپکر و میرغازیان
چینی گردیده بود در سال گذشته بتقصیر خدمتی متهم گشته از حکومت
معزول شد گرگین سلطان که از زمره غلامان تربیت یافته بود در عوض
تعیین یافت و در جبران تقصیر مقرر شده بود که بارض روم رفته همراه
آیازه قلعه داری نماید چنانچه تحریر پیوست آن خدمت صورت نیست

سرداری تفنگچیان قلعه آخسقه باو مرجوع گشته در آن خدمت از عالم رحلت
کرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود پسرانش هنوز در سلک
غلامان اند دیگری علی خان بیک ناظر دواب پسر اللهی بیک ناظر
دواب وی در زمان حیات الله وردی خان ناظر سرکار او بود از وفور
کاردانی ناظر دواب سرکار خاصه شریفه شده بعد از فوت او خدمت
سرکار مذکور بعلیخان بیک مزبور پسرش مرجوع گشت داروغه مجالسات
خراسان گشته بمشهد مقدس رفته در انجا مصروع گشته بساط حیات در
نوردید والیوم منصب مذکور برادر او یادگار بیک مرجوع است
میر محمد رضا وزیر غلامان ولد میر ابوالمعالی نطنزیست که بدوام خدمت
در عوض پدر وزیر غلامان و تفنگچیان بود در خیال در قشون بیمار شده
در هنگام آمدن مازندران از اشتداد کوفت و نزول ارتحال
ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد مهم مذکور بحسن بیک ولد ابراهیم
بیک اردوپستانی وزیر علیقلی خان دیوان بیگی شاملو نامزد او شد
اما هنوز پابوس منصب چنانچه رسم معهود این سلسله علیه است نکرده بود
که واقعه هایله آنحضرت وی داد دیگری سخنور حکیم شفائی اصفهانی
از طبیب زادهای دارالسلطنه اصفهان بود وی در آغاز تمیز و عنفوان
شباب بتحصیل علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کمالات گشت و در علم
طب و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار لوند مشرب و شوخ
طبع بود ذوق شعر و شاعری بر طبعش غلبه کرده در ان شیوه مرتبه عالی

یافت

یافت از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر شهره روزگار گردید
اشعار آبدارش از قصاید غرا و غزلیات و مثنویات و مقطعات و
رباعیات بسیار است و معانی دقیق رنگین و اداهای شیرین نمکین
بیشمار از نزاکت طبع گزندگی شیوه و شعارش و از تنگ حوصلگی
اندک ناملایمی بر طبعش گران مینمود و از ستم ظریفی و شوخی طبیعت
همواره زبان بهجو ستیزه کاران می گشاد و اگرچه رسم هجا مذموم است
اما او درین طرز بدیع معانی رنگین و ظرایف شیرین ابکار کرده
روشنی ادامی نمود و داد سخن پردازی میداد در خدمت حضرت گیتی
ستان فردوس مکان قرب و منزلتی داشت و از لوند مشربی ملازمت رکاب
اشرف کمتر می نمود و از آنحضرت ملک الشعرا و ممتاز ایران لقب داشت
گاهی از مذمت او از هجاگوی ستعار خلق می فرمودند و در اواخر ایام
حیات از هجا توبه کرده قطعه در معذرت آن در سلک نظم کشیده گذرانیده
قطعه این است

قطعه

	سوگند میخورم بخدائی که عقل را
در کبریای حضرت او نیست اشتباه	آن علة العلل که ز توحید ذات او
هر ذره بر یگانگی او بود گواه	کز ما حن بلا فی خاطر نخسته ام
تا زخمها نخورده ام از خصم کینه خواه	از غیر صد هزار خدنگ جگر شگاف
از من بانتقام یکی خشمگین نگاه	پروای انتقام اعادی نمیکنم
بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه	اما چو رفت بی ادبی از حد فزون
تادیب خصم واجب شرعی است گاه گاه	حلم زیاده شیر عرین را کند شغال

نقص است بردباری مردان پرده‌ا ٭ تا کی جفا ز شیشه خورد سنگ دل شکن
تا کی شعله ظن زبونی برد گیاه ٭ باید نواخت فرق خر از چوب دست
پیروزمند چون قدم کج روی زراه ٭ هر کس ز خصم کینه بنوعی دگر کشد
مژگان گریه لب ز دعا خسرو از سپاه ٭ دستش با انتقام وگر چون نمیرسد
شاعر به تیغ تیز زبان میبرد پناه ٭ خود را ببکند و بیت تسلی کند گران
روی عدو چون صفحه دیوان سیاه ٭ رسم هجا چو لازم ماهیت من است
چون کهربا گران نتوان شست خدنگ کاه ٭ اما پسند صاحب ایران نمیشوم
تا با منست این هنر اعتبار کاه ٭ بارد گزند از لب بس از صمیم قلب
تجدید توبه می‌کنم اما بدست شاه ٭ شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگاه
گردون چو آفتاب باوج افکند کلاه

درین سال در دار السلطنه اصفهان مریض گشته اوراق دیوان حیات را بباد فنا داده بساط مطلب درچید در زمان شاه جنت مکان مولانا محتشم کاشی در تاریخ حکیم نورالدین کاشی گفته بود چون ابیاتش مناسب وقت بود تاریخ را گذاشته ازان چند بیت ثبت افتاد بیت

دلا بنگر این هیجا با فلک را ٭ که شد تا چه غایت به بیداد مایل
اجل شد دلیر آنچنین هم که ریزد ٭ بکام مسیح زمان زهر قاتل
حکیمی که پند متین شد علاجش ٭ میان حیات و اجل بود حایل
مسیحا دمی کز دمش روح رفته ٭ شده باز در پیکر مرغ بسمل

اشعار آبدار و معانی بلند حکیم شفائی بسیار است و این صحیفه تحمل آنها ندارد و چون رتبه شاعری

و مرتبه سخنوری او از قطعه معذرت که در فوق تحریر پیوست معلوم بود بهمان دو این دو سه بیت که باعتقاد راقم حروف بسیار عالی است اکتفا رفت

ترا از شیره جان آفریدند **شعر** مرا از داغ حرمان آفریدند
سرم گر سجده دلگیری ندارم ٭ ز خاک پای جانان آفریدند
غم عالم پریشانم نمی‌کرد ٭ سر زلف پریشان آفریدند

بعد از وقایع متنوعه و واقعه غم اندوز حضرت گیتی ستان که تحریر پیوست لازم که اسامی سامیه ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت را که منتظمان کارخانه سلطنت اند از امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای ذوی الاقتدار در ذیل این کتاب مستطاب نامی و صحیفه گرامی مرقوم قلم وقایع نگار گرداند و چون امرای ذی شان و ارباب رای و تدبیر و اصحاب قبضه و شمشیر برگ و بار دوحه فرمانروائی اند و در میان این طبقه خانان بلند قدر عظیم الشان هستند طرد اللباب اسامی کل امرا از خانان و سلطانان خورد و کلان در ذکر تقدیم افتاد

ذکر امرای عظام کرام زمان نواب گیتی ستان

چون بسیاری از اعاظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان آنحضرت چنانچه در متوفیات هر سال رقم نگارش یافته جهان فانی را بدرود کرده بعضی باجل طبیعی و بعضی در معارک کارزار بعالم بقا پیوسته بودند جمعی را که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات بوده‌اند نود و دو نفر اند که در دو دفعه مذکور میگردد **دفعه اول** طوایف

رفیعه قزلباش و اویماقاتی که در تحت طوایف قزلباش اندراج یافته‌اند
و ایشان از خورد و کلان شصت و دو نفراند یکنفر از آن طبقه شیخاوند عیسی خان
ولد سید بیک صفوی ابن معصوم بیک وکیل السلطنه شاه جنت
مکان که بمنصب قورچی باشی گری که از مناصب عالیه این دولت است
غ اختصاص دارد و بنا بر رتبه سیادت و شرف مصاهرت آنحضرت
و قرب مراتب از امراء اویماقات ممتاز و مستثنی است و سایر اویماقات
قزلباش **اول** طایفه خلیله شاملو که سر دفتر اویماقات قزلباش‌اند
و از ایشان درین عهد هشت نفر رتبه امارت داشتند **یکی** زینل خان
بیگدلی که در عوض علیقلیخان کرامیلو ایشک آقاسی باشی
و حاکم ری گشته بحسن خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آنحضرت یافته
بسیار معزز و مکرم و بین الاقران و الاماثل محترم **دیگری** حسن خان
ولد حسین خان که از اویماق عبدالّلو شاملو است از امرای ذیشان
و بجای والد بزرگوارش بیگلربیگی خراسانست **دیگری** محمد زمان
سلطان که حاکم غور و بعضی از محال خراسان است **دیگری** فضلعلی
سلطان حاکم بالامرغاب **دیگری** حق وردی سلطان عربلو که از
امرای آذربایجان است و درین عهد عربگرلو داخل شاملو است دیگر
نقد علی سلطان نمتاص و داخل شاملو است **دیگری** کوندغمش سلطان بیگدلی
و محمد سلطان شاهی سیون که با خیل و حشم خود در طاوق کرکوک متوطن
و در سفر اول بغداد با جمعی که شاهی سیون بودند بخدمت آمده

سلطانی یافته‌اند و از مواضع آذربایجان تیولات متفرقه دارند یکی
استاجلو سه نفر رتبه امارت داشتند یکی محبعلی سلطان ولد تکمش خان
حاکم نسا خراسان دیگر مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان دیگر ابوالقاسم
سلطان پسر پیر غیب خان شرفلو حاکم عراق عرب و از طایفه رفیعه ذوالقدر
شش نفر ایالت و امارت داشتند دیگر خان مهردار حاکم کرمان ولد
رستم سلطان سوکلن دیگر ابراهیم سلطان غورتقلو حاکم سرخس خراسان
دیگری درگاه قلی سلطان قورغلو نواده شاهقلی خلیفه مهردار
که دختر زاده نذر خان مهردار است حاکم بعضی محال فارس بود دیگر سلیمان خان
شمس الدینلو که سابقا از امرای قراباغ بود و حاکم قلعه آخسقه شده بود
دیگر خلیل سلطان ولد کلب علی سلطان ایلور از امرای قراباغ است
یکی مستدام سلطان حاجیلر حاکم کبود جامه استراباد و از طایفه قاجار
دو نفر یکی طهماسب قلی سلطان ولد امیرگونه خان که بجای والد بیگلربیگی
چخور سعد و از امرای بزرگست دیگر بکر خان اکرمی دورت از امرای
قراباغ و حاکم بردع است و از طایفه افشار سه نفر یکی کلب علی سلطان
ولد قاسمخان ایمانلو حاکم اورمی دیگری اردوغدی خان آلپلو حاکم فراه
و اسفزار خراسان دیگری امامقلی سلطان اوسالو حاکم کاورود و از ایل
ترکمان دو نفر یکی پیر بوداق خان پرناک ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم
دار السلطنه تبریز و بیگلربیگی آذربایجان است دیگری حسن سلطان دکلو
حاکم قپانات اسپیرلو شکاری سلطان حاکم اردبیل و سراب و ملو یکنفر خنیدر

سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن گیلان قراداغلو یکنفر باسم بهاء
الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراجه داغ بیات سه نفر یکی یار
علی سلطان حاکم قلعه یابرند دیگر کدا علی سلطان حاکم باکو دیگری
بدر سلطان بعضی محال خجو رسعد طالش دو نفر یکی سارو نواده
بایندرخان حاکم استارا دیگری بدرخان سلطان که بجای پدر کار علی
سلطان بمنصب خلفائی سرفراز و حاکم بعضی محال طوالش بود الیات و
یکنفر باسم منصور سلطان که در شیروان الکاء دارد چاکرلو یکنفر باسم محمد
سلطان که حاکم شکی است قراقلو یکنفر باسم شمسی خان حاکم دار الجرد
بود و حاکم آخسقه شد پاپردلو باسم مرادخان سلطان که حاکم ارسبار است
از طوایف الوار و اکراد که درین عهد رتبه ایالت و خانی و سلطانی
داشتند بهفده نفر اند یکی حسین خان عباسی لر فیلی بیگلربیگی لرستان
و از منظوران انظار شفقت بود دیگری خان احمد خان اردلان ولد هلو خان
بیگلربیگی شهرزور و از امرا و بزرگان است دیگری خلیل خان برادر جهانگیرخان
که حاکم بختیاری است دیگر عاشورخان چکنی حاکم مرو شاهجهان و از امرای
معتبر است دیگری احمد سلطان چکنی ولد حاجی سلطان حاکم دار المؤمنین
سبزوار دیگری سلمان خان سوباشی دنبلی حاکم چورس و سلماس دیگری امام
قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین خراسان دیگری رضا قلی سلطان
سیاه منصور حاکم قلعه بست و زمین داور دیگری بیرام علی سلطان
صوفی حاکم دیلمان گیلان که از عشایر اکراد است دیگری علی مردان خان

ولد گنجعلی خان زیک که از امرای بزرگ و بجای والد بیگلربیگی قندهار است
دیگری مقصود سلطان دنبلی حاکم برکشاط دیگری علیقلی شقاقی که از امرای
آذربایجان و میر ایل مکور است دیگری شجاع الدین سلطان سورکه از
امرای شیروانست دیگری نفس سلطان کروس حاکم قلعه لک بغداد
و توابع درتنگ دیگری کدای سلطان کولانی حاکم زنجان دیگری
قلندر سلطان کلهر حاکم ایل ذکور و از امرای آذربایجان است و
دیگری مصطفی سلطان جستانی بابدال علی حاکم جستان توابع بغداد
دیگری جغتای و طوایف مختلفه و میران اویماق ترکمان صاین خانی
و غیره خراسان که داخل جغتای اند دوازده نفر اند یکی بیرم علی سلطان
قرابیات حاکم نیشابور اولاد بابا الیاس دیگری علیارخان کرایلی
که از امرای بزرگ و میرایل کرایلی حدود اسفراباد است دیگری
احمد سلطان مجکی حاکم ترشیز خراسان دیگر فریدون حسین سلطان
نواده امین حسینخان فیروزجنگ حاکم تربت حیدریه خراسان دیگری
قلندر سلطان توکلی حاکم ولایت جام دیگر طهماسب قلی سلطان ولد
محمد سلطان قرابیات حاکم شوشتر و دزفول خوزستان دیگری
شاه ولی سلطان جلایر حاکم بساکوه مشهد مقدس دیگری شاه قلی
سلطان قسمری حاکم جام و از اعیان خراسان دیگر رحمن قلی سلطان
قراباش دیگر محمد سلطان قوزی ولد میرشادی سلطان از میران اویماق
تابع دار السلطنه هرات دیگر میر حیدر سلطان جمشیدی حاکم کرخ

هرات رود و سایر جماعت قبایل مختلفه که از اویماق قزلباش نیستند در
و در سلک امرای قزلباش انتظام یافته اند هشت نفر در آذربایجان
یکی آقاخان مقدم از ایل توپه ایکی قزلباش و حاکم مراغه است دیگر
سارو خان سلطان سر جماعت لک سلماسی دیگر کلب رضا سلطان زنوزی
از امرای آذربایجان است و از جماعت سیل سپر یکنفر باسم خلیل سلطان
و اینجماعت ایماقات متفرقه اند که در ولایت روم نهب و غارت
مشغولی داشته اند و خود را ایل سپر نام نهاده اند یعنی پاک روب و
چنانچه در قضایای ایام تسخیر آذربایجان اشعاری شده دو نیز از جماعت
از روی ارادت و اخلاص بدین درگاه آمده جمعی از ایشان در سلک قورچیان
عظام انتظام یافته تتمه بملازمت خلیل سلطان مذکور مامور شدند دیگری
نور الدین سلطان بیدار از عشایر تراکمات شروان است و همیشه در
درمابین حاکم تفلیس بخدمات قیام داشته و دارد دو در خراسان ملک
جلال الدین ولد ملک محمود حاکم سیستان که از نژاد صفاریه اند دیگر خان
افغان حاکم پشنگ توابع قندهار دفعه دوم در ذکر امرای عظام و
غلامان درگاه که به رتبه خانی و سلطانی ترقی یافته اند چون در ایام فرمان دهی
حضرت گیتی ستان فوجی کثیر از این طبقه توفیق اسلام یافته بسعادت
غلامی این درگاه مشرف گشتند اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه
تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و باطوار حمیده اش آشنا گشته استعداد
امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لهذا

بعضی

بعضی از امرای قزلباش و حکام ممالک که از جهان فانی بعالم جاودانی
ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسیکه شایستگی تربیت و تفویض منصب
عالی امارت داشته باشند نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که بوفور
عدالت و کاردانی و شجاعت و دلیری و جان سپاری در راه ولی نعمت
از اقران ممتاز بود بامارت آن ایل و قشون و لشکر و حکومت آن
الکا تعیین شده و از این طایفه بیست و یکنفر در حین ارتحال آنحضرت برتبه
ایالت و خانی و مرتبه امارت و سلطانی سرفراز میباشند از آنجمله
امام قلیخان ولد الله‌وردیخان که بجای والد بیگلربیگی فارس و کوه گیلویه
و لار و بحرین و جرون است و امرای هر او که بحکومت اشتغال دارند
چون عزل و نصب ایشان منوط برای بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان
معلوم نمیشود دیگر صفی قلیخان ولد امام قلیخان بجای ابراهیم خان
والی لار بحکومت آن دیار سرافراز گشته و از امرای بزرگ است دیگر
داود خان برادر امام قلیخان بجای محمد قلیخان قاجار که بنابر تقصیری
که از او در قصبه گرجی صدور یافته بود از امیر الامرائی قراباغ معزول
گشت بیگلربیگی آن ولایت و میر ایل و اویماق قاجار است دیگر صفی
قلیخان گرجی ملقب بشیر علی که بیگلربیگی عراق عرب و قورچی باشی
و متولی روضات مقدسات و عتبات عالیات است چنانچه در شرح آمده
و رفت حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده و از خان شایسته را
در آن واقعه مردانگیها بظهور پیوست و الحق شایسته تربیت بود دیگر

خسرو خان بیگلربیگی دار المؤمنین استراباد و سردار قشون و لشکر آنجاست
دیگر قراقخان چرکس که بجای ذو الفقار خان و یوسفخان حاکم و بیگلربیگی
شیروان و میر ایل قرامانلو و خنوسلو و سایر غازیان قشون و لشکر
ایشانست دیگر فرخ سلطان عوض تویم سلطان حاکم دربند و شابران
شیروان و میر غازیان بیات و روملو و غیره لشکر آنجاست دیگری
کرکین سلطان که بجای میر حسینی حاکم لنگر کیلان و غازیان چپنی است
دیگر یوسف سلطان میر ایل چمشکزک کرد و حاکم خبوشان خراسان است
دیگر جمشید سلطان کرجی میراو یماق لیرلو افشار حاکم ابیورد خراسانست
دیگر اغورلو سلطان دستکش مشهور را حاکم ولایت درون خراسانست
دیگر اوتار سلطان میر ایل بازوکی و حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزکوه است
دیگر نوروز سلطان میر ایل حواشیر اتوزانکی و از امرای قورچی اباغ
دیگری خسرو سلطان حاکم بارو حاق و مرغاب و میر فوجی از غازیان شاملو است

ذکر صدور عالیشان و وزرا اعظم و مستوفیان و ارباب قلم
زمان نواب گیتی ستان در اول جلوس همایون هر چند در طی وقایع هر
سال و هنگام مناصب سامی سامیه ایشان جا بجا در محل خود رقم ثبت
یافته و درین مقام موهم شایبه تکرار است اما تذکار آن ظاهرا زیاده
نامناسب نیست لهذا بتحریر آن میپردازد بالجمله صدور عظام کرام
زمان فرخنده انجام آنحضرت هفت نفر اند در اول جلوس همایون میر ابو الولی
انجوی شیرازی بود که شمه از احوالش در صحیفه اول در طی احوال سادات

عظام شاه جنت مکان نگاشته کلک بیان گردید در اوایل زمان نواب
سکندرشان و ایام اقتدار ابو طالب میرزا بیان از منصب قضای
عسکر ظفر اثر برتبه صدارت ارتقا یافته بود بعد از جلوس همایون
بدستور سایر ارباب مناصب آن زمان قلم عزلت بر صحیفه حالش کشیده
بعد از اندک زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و
فضلای عصر امتیازی داشت دیگر باره باین منصب سرافرازی
یافته تا بیست سال من حیث الانفراد صدر بود و بعد از او قاضی خان
ولد میرزا برهان که از سادات سیفی حسنی قزوین و از اقوام قاضی جهان
وزیر بود و میر جلال الدین صلابی که از سادات عظیم القدر شهرستان
و اقوام میرزا فضل الله و سید فاضل مستعد قابل بود در رتبه صدارت
یافتند میر جلال الدین حسن مذکور در حین تسخیر قلعه شروان و شماخی
فوت شده میرزا رضی برادرزاده او بجای عم من الاماثل بدین رتبه
گرامی معزز و نامی گشته از وفور قابلیت مرتبه مصاهرت حضرت اعلی
دریافته برشد و کاردانی تولیت اوقاف سرکار آنحضرت که بر حضرات
عالیات چهارده معصوم علیهم السلام وقف فرموده اند و منصب مهر
داری توقیعات مبارکه حضرات عالیات علاوه منصب صدارت گردیده
در سفر آذربایجان مریض گشته در سنه ۱۰۳۷ از عالم بقا پیوست و قاضی خان
بجهة دلیری که در صارف مصروفی اوقاف داشت و مرضی طبع اشرف
نبود معزول گردیده منصب میرزا رضی بمیر صدر الدین محمد ولد او که دختر زاده

حضرت اعلی است و در آن هنگام رضیع بود و تفویض یافته میرزا رفیع
عمزاده‌اش حسب الامر الاعلی بنیابت عمزاده خود کافل امور گشت و منصب
قاضی خان بقاضی سلطان تقی الموسوی که متولی سرکار فیض آثار رضویه
بود تفویض یافت لیکن در همان چند روز که در دار الارشاد اردبیل پای
بوس منصب عالی صدارت کرد بیمار گشته مثال اجل را امتثال نموده
خطاب صدارتش بتوقیع ختم مختتم گردید بعد از فوت او میر رفیع الدین
محمد خلیفه ولد میر شجاع الدین محمود اصفهانی که در آن ملک بسادات
مازندران معروف اند و شمه از اوصاف کمال و بزرگی او و قدر
و منزلتشان در صحیفه اول درج شده مفوض گردید و میرزا رفیع مذکور
شرف مصاهرت دریافته از مرتبه نیابت پای برتر نهاده اصالة
بدستور میرزا رضی طغرای امثله و احکام را باسم سامی خود موقع و
موشح ساخت و در سنه ۱۰۳۴ امیر رفیع الدین محمد خلیفه بجوار رحمت ایزدی
پیوست عالی صدارت کل ممالک من حیث الانفراد با منصب تولیت
و مهرداری حضرات عالیات بخدمتش تعلق گرفت اکنون بدین مراتب
بلند و مدارج و مناصب ارجمند سرفرازی دارد اسامی سامیه
وزرای اعظم زمان دولت همایون آنحضرت نیز بدستور صدور هفت
نفر اند در اول جلوس همایون میرزا شاهولی ولد میرزا احمد بن میرزا
عطاء الله که در زمان شاه جنت مکان شمه از احوالش در طی احوال
وزرای ممالک رقم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور نستعلیق نویس

بی بدل و در علم انشا مهارت کامل داشت بنابر منازعه که میانه او و میرزا
سلیمان وزیر بود در زمان نواب سکندرشان وزارت مرشدقلیخان
اختیار نموده بخراسان رفت و در آنجا تهیج فتنه عباسیگری کرده
در سالی که نواب سکندرشان با عساکر عراق متوجه دفع فتنه گردیده
مرشدقلیخان را در قلعه تربت حیدریه چنانچه در محل خود ذکر شده
محاصره کردند بحیم بیک نام برادرزاده میرزا احمد باغوا و تحریک میرزا
سلیمان بقلعه درآمده در زمان فرصت عم خود را بقتل آورده خود را
انداخت مرشدقلیخان بنابر حقوق خدمت و جان‌سپاری او و میرزا
شاهولی پسر او را که هنوز خردسال بود بجای پدر وزیر خود کرده و در
حینیکه حضرت اعلی بعراق تشریف آورده بر تخت سلطنت قرار گرفت
مشار الیه که در خدمت مرشدقلیخان نشو و نما یافته شایستگی
منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشدقلیخان بمرتبه وزارت اعظم
سرافرازی یافت دیگری میرزا محمد کرمانی که از جانب مادر از سادات
کججی تبریز اقوام میرزکریا بود و بعد از واقعه شهادت سلطان حمزه میرزا
بصلاح امرا در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله شده در
انتظام دولت او سعی مینمود بعد از جلوس همایون اعلی و استخلاص
از مواخذه و مصادره در سفر خراسان رفیق اردوی معلی همراه بود
و در قضیه قتل مرشدقلی با قبیله او همراز و در خفیه با حضرت اعلی
در واقعه همزبان و دمساز بود و از آنحضرت نوید منصب وزارت یافته

بود بعد از قتل مرشد قلی حضرت بوعده وفا فرموده او را برتبه اعظم اقدم
وزارت سرافراز فرمودند لیکن از وفور رشد و بلند پروازی و خود
سری که جبلتش با آن مفطور بود و زیاده رویها از و بظهور میرسید
که پسندیده طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابو طالب میرزا نیز شده
بود و در دو غابا وزاده و محمولات تحریک امرا عظام گرفتار گشته
درهمان چند روز مقتول گشت ایام وزارت و اقتدارش زیاده از
شش ماه نبود سیوم میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا بود بعد از واقعه شهادت شاهزاده از وزارت
معزول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیرش بود و او نیز بعد از
مواخذه و مصادره در سفر خراسان همراه بود و بعد از قتل مرشد قلی
وزیر نواب خورشید احتجاب علیه عالیه شده بود و بعد از قتل میرزا محمد انسبی
نواب خورشید احتجاب وزیر اعظم اعتماد الدوله گشت و وزارت
با یالت جمع کرده صاحب جیش و لشکر و طبل و علم گردید و دو سال
من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بجهت
اطوار ناهنجار پسرش میرزا محمد زمان که از غرور و جهل و جوانی
ارتکاب اعمالی که مرضی طبع مبارک اشرف نبود ممنوع معزول گردید چهارم
حاتم بیک ولد ملک بهرام اردوبادی که شمهٔ از احوالش درین کتاب مرقوم
کلک بدایع نگار گشته در ازاء حقوق خدمات سابقه و جان
سپاری خدمات سابقه ولاحقه و جان سپاری برادرش ابو طالب بیک

که عبدالله خان اوزبک در حین محاصره هرات او از جانب علیقلیخان شاملو
آمده بود در دهان توپ نهاده بقلعه انداخت در مقام تربیت او درآمده
بمنصب استیفای ممالک سرافراز فرموده بودند بعد از عزل میرزا لطفی
بوزارت اعظم سربلندی یافت و تا مدت بیست سال در کمال اقتدار و استقلال
وزیر و اعتماد الدوله بود و در پای قلعه دمدم ارومی چنانچه در وقایع
آن ایام ثبت گذارش یافته فوت شد پنجم خلف ارجمندش میرزا
ابو طالب سلمه الله که اوصاف کمالش در صدر صحیفه اول رقم گذارش
یافته بود از اوان حد تمیز بمطالعه کتب علمی پرداخته در فنون علوم معقولات
و حکمیات ترقیات عظیمه یافت و در آغاز جوانی و نشو و نما در ازاء حقوق
خدمات والد و اجداد بجای والد بزرگوار بدین رتبه عالی ارجمندی یافت
و تا ده سال متکفل امور وزارت بود بجهه بعضی امور که لازمه نشاء جوانی
و غرور جاه و منصب است از ین عطیه والا مهجور گردید که ایامی نکبت و
زمانه ساز کار و تجربه نشیب و فراز روزگار مهذب گردد ششم سلمان خان
ولد شاه علی میرزا ابن عبدالله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و
استعدادی داشت برتبه بلند وزارت ارتقا یافت و تا مدت پنجسال
مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان بیمار گشته بعالم پیوست هفتم
سلطان العلمائی و دستور الوزرائی خلیفه سلطان خلف موفور الشرف
میر رفیع الدین محمد صدر که بشرف مصاهرت حضرت اعلی دارد چنانچه در
محل خود اشاری شده و ماثر جلال و مفاخر کمال والد و جدش درین

اوراق سبق ذکر یافته بدین رتبه گرامی معزز و سربلند گردیده و بهمه جهتی
مورد تربیت و شمول نوازش و الطاف شاهانه گشته من حیث الاستقلال
بامر وزارت پرداخت والحق سید بزرگ عالیشان و فاضل و دانشمند
نیکو اخلاق و از عهد صبی و اوان نشو و نما و تمیز تا زمان ارتقا بمدارج علیا
و منصب گرامی اصرف مطالعه و مباحثه کرده در فنون علوم معقول
و منقول سرآمد روزگار گردیده در اندک زمانی بوفور فهم و فطرت عالی
و طبع مستقیم و علم حساب دانی مهارت کامل یافته رای صایب و فکر
ثاقب او را در دقایق امور وزارت ترقیات عظیم روی داده بنوعی
بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم قانون و
نتایج ارقام سعادت انتظامش از حروف خطا مصون است و ذات
کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل و استعداد
معنوی و شایستگی این رتبه والا و زیبندگی این منصب علیا از جبهه احوالش
ظاهر و هویداست و الی غایت من حیث الاستعداد و الانفراد متشاغل
این مشغله عظیمه است و در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هرچند سخن
رود اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمیتوان آورد و ریاض آمال
ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهربارش مخضر و
شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رافت و امتنان آن
صاحب دولت مسرور و کامیاب **نظم** ◦ از او رسم وزارت تازه گردید
زنام او بلند آوازه گردید ◦ والیوم منصب وزارت از وجود

شریفش

شریفش مزین و آراسته و سریر دولت از سلامت نفس و کاردانی و خیر
اندیشی عمیمش محلی و پیراسته است امید که از عمر و دولت متمتع و برخوردار
باید **ذکر اسامی سپاسیه مستوفیان ممالک** مستوفیان عظام زمان
فرخنده انجام آنحضرت نیز بدستور صدور وزرای اعظم هفت نفر بوده اند
اول خواجه شکرالله دسانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت
بوده و در رکاب آمده پس بعراق آمده سه سال مستوفی الممالک و آدمی
درویش نهاد و بسلامت نفس اتصاف داشت و محاسب و کاردان
بوده و از اقسام نگارش نگار تازی مولع بوده و در شش ماه بارس سال ۹۹۱
معزول شده **دویم** حاتم بیک اردوبادی وزیر بیگیاش مستوفی الممالک
گشت و شش ماه بدین خدمت قیام داشت و در اول توشقان ئیل
سنه الف چنانچه در طی اسامی وزرا ذکر شده مورد تربیت شاهانه گشته
بمنصب عالی وزارت اعظم ارتقا یافت سیوم آقا شاه علی دولت آبادی
اصفهانی برتبه استیفا سربلندی یافت و دوات و قلم طلای مرصع
که تا آن غایت رسم نبود که بمستوفیان داده شود باو داده و در علم سیاق
و نویسندگی استاد المحاسبین و محاسب کاردان بوده و بسلامت نفس
و خیراندیشی اتصاف داشت و تا شش سال من حیث الاستقلال
بدان خدمت پرداخت بتاریخ ست و الف باجل طبیعی فوت شد بنابر شفقت
شاهانه باز آن سلسله منصب مذکور چهارم آقا میرزا علی برادرش تفویض یافت
و دوات و قلم مرصع مذکور را باو اختصاص یافت او مرد سنجیده خوش

سلوک پرهیزکار کم طمع بود و نسخه تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه که
اعتمادالدوله حاتم بیک طرح کرده بود و امروز قدوه و قانون دفترخانهٔ
همایون است در زمان استیفاء او اتمام یافت و تا پنج سال مستوفی
الممالک بود و از درویش نهادی و عدم رشد و استقلال مورد اعتراض
متعرضان و اضداد گشته معزول گشت پنجم معزا میرزا ابراهیم
شیرازی که از جملهٔ متعرضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت و در کمال
استقلال و بلندپروازی بلوازم این خدمت اشتغال می‌نمود و از
زیادتی رشد و بدسلوکی با ابنای جنس ارباب قلم از او رمیده در مقام
عیبجویی درآمدند و از بی‌پروائی و بی‌شعوری که از کیفیت باده جاه
و منصب خیره خطی چند در محاسبات گیلان ده مبلغهای کلی فرو
گذاشت نموده بود میرزای عالمیان که خود مودی حساب بود بدان اطلاع
یافته بعرض اقدس رسانیدند بنابران رقم عزل بر صفحه حالش کشیده
ایام منصبش یکسال و نیم بود در اول ییلان ئیل سنه ۱۰۱۴ ششم میرزا قوام
الدین محمد ولد میرزا احسن کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان شاملو امیر
الامرای خراسان و در علم سیاق و نویسندگی شاگرد خلف آقا شاه
علی بود بر مسند استیفا تمکن یافت مرد خلیق نیک نفس بود با کمال
استقلال و بزرگ منشی بغایت درویش نهاد و خیر و صاحب همت
بود فقرا و درویشان و ارباب صلاح و اصحاب زهد و تقوی از موائد
احسانش بهره‌ور بودند و تا پانزده سال مستوفی الممالک با استقلال بود و

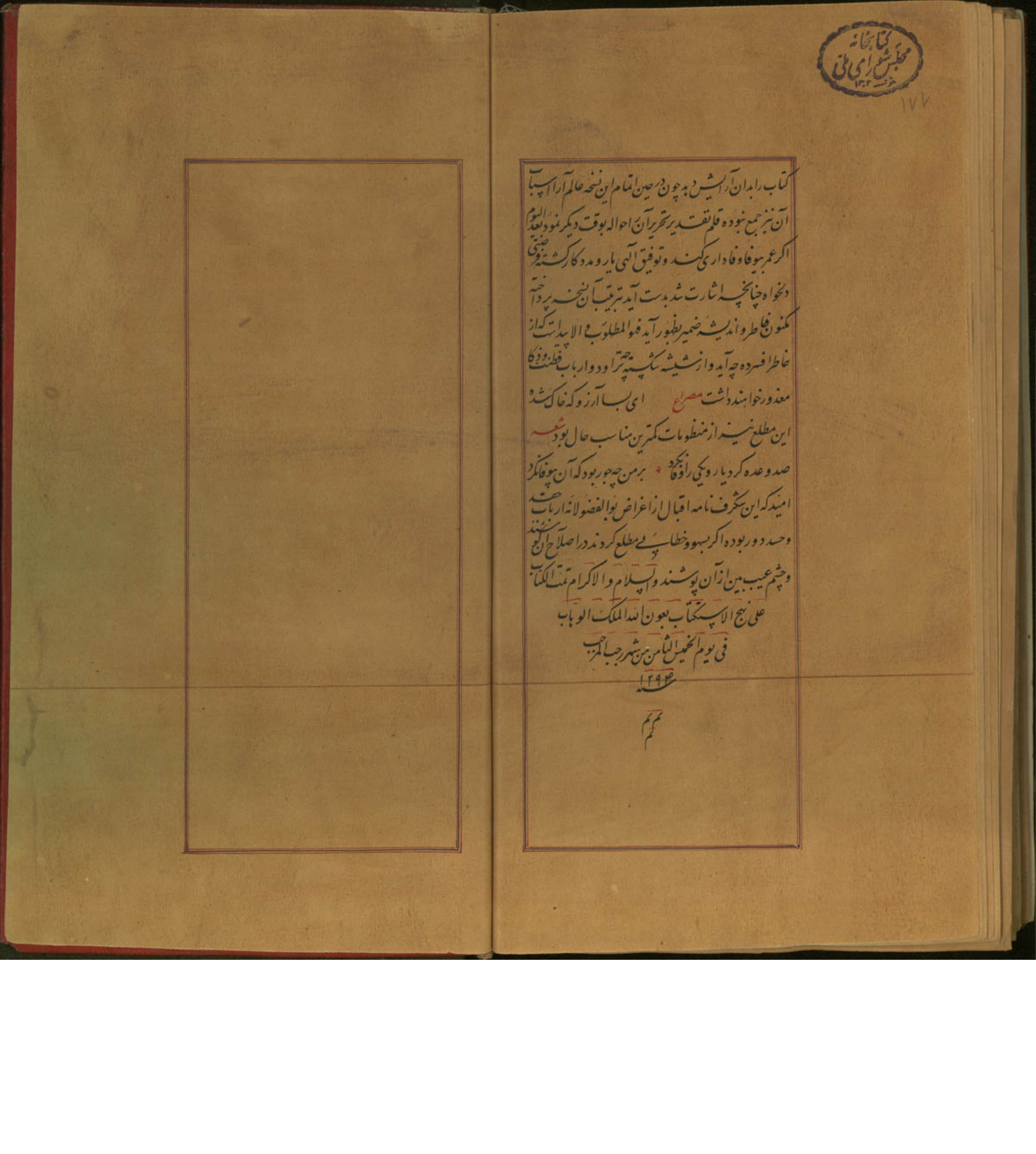
در سال شانزدهم دعوت حق را لبیک اجابت نموده بدار بقا نهضت
هفتم میرزا سعید نواده خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک زمان
شاه جنت مکان که منصب اوارجه نویسی آذربایجان بحقانیت و راستی
و حقوق خدمت دیرین خواجه قاسم بدین رتبه والا ارجمندی یافت و تا
حین ارتحال شاه گیتی ستان حسب الارث والاستحقاق مستوفی الممالک
بود و اکنون بدستور بخدمت مذکور مشغول است و از وزرای حضرت زمان
آنحضرت چند وزیر ذیشان صاحب اعتبار که بودند مثل میرزا محمد شفیع
وزیر دارالمرز و مازندران و خراسان بودند که بخطاب میرزای عالمیان
سرافراز بودند و خواجه محمدرضا وزیر آذربایجان که بلقب فدویت داشت
و دیگر وزرا اصفهان و کاشان و غیرهم بعالم بقا پیوسته بودند
و از وزرائی که در حین ارتحال رتق و فتق مهمات دیوانی بودند دو نفر
صاحب جاه و عزت و ثروت بودند یکی میرزا تقی مشهور بسارو تقی
نواده خواجه عنایت که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن بیک یوزباشی
بوده و مومی الیه در سنه ۱۰۳۵ که قشلاق همایون در وانقی واقع شده بود وزیر
بیگلربیگی قراباغ بود کماینبغی بلوازم خدمت پرداخته نواب گیتی
ستانی آثار رشد و کاردانی از ناصیه احوالش مشاهده نموده در مقام
تربیتش درآمده در همان ایام بوزارت کل طبرستان که عبارت از کل
مازندران بهشت نشان و رستمدار بوده باشد سربلندی یافته روانه آن صوب
شد و حسن سعی و کاردانی او در خدمات مرجوعه سیما انجام عمارات و

ضبط و نسق مملکت و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور مشتری اثر
پیشتر ظهور یافته روز بروز در ترتیبش می افزودند تا آنکه بمزید اعتبار
محسود اقران گشته از جمله مقربان مجلس قدس و محرمان سراپرده اش گردید
و تا حین ارتحال آنحضرت بدان منصب سرافرازی داشت و همیشه خدماتش
مستحسن طبع اشرف بود **دیگری** خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر
خراسان که از اعیان ولایت غوریان هرات بود در زمان تسلط اوزبکیه
بدولتخواهی قزلباش متهم بود و انواع جور و تعدی کشیده بود و بعد از
فتح خراسان در ازاء دولتخواهیها که از او بظهور رسیده بود مورد
شفقت و تربیت گشته بخدمات دیوانی آنجا مامور گردیده و بحسن خدمات
منظور نظر التفات گشته بوزارت کل خراسان ارتقا یافته صاحب املاک
و رقبات موروثی و مکتسبی بود از تقدیرات آسمانی ضعف قوی باصره او
طاری گشته دیده هایش بالکلیه از دیدن عاری و عاطل گردید و آنحضرت
بنابر پاس حقوق خدمت از ابتلای او اغماض عین فرموده بهمان
دستور منظور انظار شاهانه بود با عدم بصیرت و بینائی برتق و فتق
امور وزارت میپرداخت و بمحض توجهات خسروانه نقصی بمنصب او راه نیافت
و تا مدت دوازده سال ایام بینائی وزارت کل خراسان کرد و در ازمنه
سابقه و قرون ماضیه همانا نظیر این معنی وقوع نیافته باشد که در عهد این شهریار
حق شناس بنده نواز وقوع یافته و در ذکر وزرای جزو ممالک زیاده
فایده نیست **فقره چند در ختم کتاب** لله الحمد و المنه که این جلد نسخه عالم آرا که

عبارت از صحیفه ثانی و صادرات احوال خسرو ظفر قرین بهمال و اوقات
ایام فرمانروایی شهریار غفران مآل عباسی است تسوید یافته رقم اختتام
پذیرفت و محتمل که بعضی فقرات طفیلی آنچه مقصود بالذات بود درین کتاب
عالم آرا در رشته تحریر در آمده باشد که محل اعتراض معترضان بوالفضول
تواند بود اکنون که کلک سخن پرداز از هرزه درائی باز آمده زبان
صدق بیان ابخوشترین کلامی ببوی مشک معطر یات گل مرشوش
یعنی دعای ابد پیمای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهف
انام ماه جهان افروز سپهر عدالت و عالم آرای آفتاب عالمتاب
کشور عظمت و فرمانروای خاقان بلند قدر والا مکان شاهنشاه
قضا قدرت قدر توامان ارزنده تخت فیروز بخت اکاسره و کیان
خلاصه فرمانروایان عرصه جهان فرازنده اعلام جهان کشائی
زیبنده اورنگ جهان آرائی شاهنشاه گوهر بحر جود در دریای وجود
سلطان سرافراز شهریار هنرپرور مسکین نواز که بصفات حسنه جود
و سخا آراسته و بداد و دهش بی اندازه و بزیور مرحمت و اشفاق
پیراسته در ایجاب مسئولات ارباب حاجات **شعر**
نرفته لا بزبان مبارکش هرگز * مگر در اشهد ان لا اله الا الله
سلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
المؤید من عند الله الملک المستعان ابو المظفر ابو المنصور **شاه صفی**
بهادر خان الصفوی الموسوی الحسینی خلد ظلال دولته العظمی الی یوم الحشر

والمیزان تازه و ترساخته ریاض سخن پردازی ابدعای
آن شهریار جهان آرا و ثنای سعادتمندی که همه از مفاخر جلالتش در صدر
صحیفه اول رقم نگارش یافته و این اوراق نه رواق فلک باپیم
سایش تزیین پذیرفته شاداب گرداند خداوندا این نوباوه بوستانی
شهریاری و تازه نهال گلشن جهانداری را بلطف ازلی و حسن تقدیر لم یزلی
برفراز مسند فرمانروائی جد بزرگوار و اورنگ کشورستانی
جد عالیمقدار سالهای بسیار الی یوم القرار پاینده و پیوسته دائم داشته
عالمیان در ظل مرحمت و عاطفتش آسوده دار و بادکار جد بزرگوار
فردوس مکان گیتی ستان عمر طبیعی و فراغ خاطر ارزانی داشته اعادی
دین و دولت مظفر و منصور گردان ✦ تو توفیق مسکین نوازیش ده
بر اعدای دین سرفرازیش ده ✦ و امینان بارگاه عزت و مقربان
بساط قرب و منزلت و خواص و عوام کافه انام سیما آن سعادتمند
اخلاص شعار ذوی الاحترام دستور رفیع قدر عالیمقدار که طلب ازدیاد
عمر و دولت و خواهان تضاعف جاه و حشمت این خسرو بلند قدر گردون
بسطت سپهر مقدار انداز موائد احسان دولت پایدارش متمتع
و برخوردار دار آمین یا رب العالمین **تنبیه** در صدر صحیفه اول این
دفتر اشعاری شده که بعد از تسوید این تاریخ عالم آرا اگر عمر وفا کند
و فرصتی از شغل کسب معاش که مضیق اوقات شریف عالمیان
و ناگزیر کافه آدمیان است دست دهد منتخبی از نوادر حکایات و قصص

وسر جوشی از غرایب روایات چه آنکه افاضل متقدمین و متاخرین بر صحیفه
بیان نگاشته در صفحه روزگار بیادگار گذاشته اند مثل کتاب افادت
انتساب جامع الحکایات و عجایب المخلوقات و حیات الحیوان و کتاب
فرج بعد الشده و گلستان و نگارستان و اخلاق ناصری و محسنی
و جلالی و امثال ذلک که هر یک گنجینه ایست مملو از لالی آبدار و مخزن
الاسرار ابرار چه آنکه در مدت حیات که در حین اتمام این صحیفه صفوت
نهاد شمار آن بهفتاد رسیده بدیده بصیرت دیده و بگوش هوش
از پیران روزگار دیده شنیده در یک سفینه جمع نموده از خرمن مستعدان
خوشه و از مائده افضال هر کس توشه برداشته چون دریوزه گران
کوی بینوائی و امنی بر نماید و مجموعه مختصری پرداخته بدین صحیفه انضمام
دهد و این مقالات آشفته بی سرانجام همین توجه و اعزاز آن عالیمقدار
دوست پرور مخلص نواز سرانجامی یافته قابل کتابخانه شهریار زمان
قاآن دریادل سپهر آستان و امینان دولت ابد توامان گردد و از این
قلیل البضاعه سرگردان بادیه استعداد و نعم البدل و لا یادگاری
نماند تا غایت که مشغول این گرامی نامه فرصت آن نشد زیرا که
تالیف را دلی باید فارغ از مشاغل و خاطری آسوده از هوسناکی دل
که مصالح و دست افزار آن را جمع آورده بتالیف آن نسخه پردازد
و بعضی از شعرای سخنور و سخنوران بلاغت گستر که در زمان آنحضرت
هنگامه پردازی از تازه گوئیهای ایشان گرمی داشت ذکر نموده جا



کتاب را بدان آرایش دهد چون در حین اتمام این نسخهٔ عالم آرا اسباب
آن نیز جمع نبوده قلم تقدیر تحریر آن را احاله بوقت دیگر نمود بعد الیوم
اگر عمر بی‌وفا وفاداری کند و توفیق الهی یار و مدد کار گشته فرصتی
دلخواه چنانچه اشارت شد بدست آید ترتیب آن نسخه پرداخته
مکنون خاطر و اندیشهٔ ضمیر بظهور آید فهو المطلوب و الا پیداست که از
خاطر افسرده چه آید و از شیشهٔ شکسته چه تراود و ارباب فطنت و ذکا
معذور خواهند داشت مصراع ای بس آرزو که خاک شده
این مطلع نیز از منظومات کمترین مناسب حال بود شعر
صد وعده کرد یار و یکی را وفا نکرد ✦ بر من چه جور بود که آن بی‌وفا نکرد
امید که این شگرف نامهٔ اقبال از اغراض بوالفضولانهٔ ارباب حسد
و حسد دور بوده اگر سهو و خطائی مطلع گردند در اصلاح آن کوشند
و چشم عیب‌بین از آن پوشند والسلام والاکرام تمت الکتاب
علی نهج الاستکتاب بعون الله الملک الوهاب
فی یوم الخمیس الثامن من شهر رجب المرجب
سنه ۱۲۹۴
تم تم

